گزارش قتل ها

و

اعترافات سعید امامی

دانلود شده از
www.major.blogfa.com



سعید امامی

علیرضا نوری زاده

تبدیل به PDF از گروه ادبستان کاوه آهنگر

AZOH

با سپاس از : رضا اغنمی و مسعود مافان

AZOH

گزارش قتل ها
و
اعترافات سعید امامی

علی‌رضا نوری‌زاده

AZOH

ISBN: 91-88297-30-6

BARAN

گزارش قتل ها و اعترافات سعید امامی

علی‌رضا نوری‌زاده

نشر باران، سوئد

چاپ اول، ژانویه ۲۰۰۰

چاپ دوم، ۱۳۷۸- فوریه ۲۰۰۰

قیمت: معادل ۲۵ دلار

Baran
Box 4048
163 04 SPÅNGA, SWEDEN
Tel: +46 (0) 8 464 83 91
Fax: +46 (0) 8 464 83 92
Email: baran@mail.bip.net

WWW.NAJOR.BLOGFA.COM

AZOH

آن چه در این کتاب می خوانید:

عنوان	شماره صفحه
فاطمه و سیامك پاشنه آشیل فلاحیان و ...	–
سونای زعفرانیه	–
نخستین هشدار	۹
پیشدرآمد	۲۸
چشم انداز	۴۹
فصل اول : اعترافات	۵۶
فصل دوم : برخورد با آل قلم	۶۲
فصل سوم : فعالیت های فرهنگی	۶۶
فصل چهارم : شنود دربیت رهبری و مرگ احمد خمینی	۶۹
فصل پنجم : شبکه جهانی توزیع مواد مخدر	۷۴
فصل ششم : وزارت اطلاعات پایگاه ترور	۷۸
فصل هفتم : وزارت اطلاعات پس از قتل‌ها	۱۰۵
فصل هشتم : سازمان اطلاعات سپاه	۱۱۴
ضمائم	۱۴۵
۱ : نامه به هوشنگ وزیری	۱۴۷
۲ : اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح	۱۵۱
۳ و۴ : نوشته های یالثارات و کیهان علیه نوری‌زاده	۱۶۵
۵ : دفاعیات عبدالله نوری	۱۶۸
۶ : تاریك خانه اشباح	۲۰۸
۷ : هویّت، کیهان، سعید امامی	۲۱۶
۸ : متن سخنان حسینیان در مدرسه حقانی	۲۳۴

AZOH

عنوان	شماره صفحه
۹ : پاسخ گنجی به حسینیان	۲۶۴
۱۰ : مدرسه حقانی	۲۸۵
۱۱ : ابراهیم نبوی و «جلسات دوشنبه‌ها»	۲۹۷
۱۲ : روایت عماد الدین باقی	۳۰۲
۱۳ : روایت صفا پوینده از قتل‌ها	۳۲۲
۱۴ : امامی در متن	۳۳۲
۱۵ : مجلس ترحیم امامی	۳۴۱
۱۶ : سخنرانی امامی در دانشگاه بوعلی همدان	۳۴۴
تصاویر	۴۰۲
به همین قلم	۴۱۱

AZOH

فاطمه و سیامك پاشنه آشیل فلاحیان
و چشم اسفندیار باند محفلی

دو قتل درجریان رسیدگی به پروندهٔ قتل های زنجیره‌ای، بار سیاسی نداشت. اما پاشنه آشیل علی فلاحیان وچشم اسفندیار باند محفلی بود. «فاطمه قائم مقامی» میهماندار شرکت هواپیمائی آسمان، همسر یك جراح با سه فرزند که سه سال معشوقه فلاحیان و دارای روابط نامشروع با او بود اواخر سال ۱۳۷۶ به دستور فلاحیان به قتل رسید. فلاحیان ازمعشوقه اش درشبکه مخفی قاچاق کلان هروئین و تریاك وعتیقه به خارج استفاده می‌کرد. در دو نوبت نیز او وسیله به دام کشیدن دو نفر ازچهره‌های جامعه روشنفکری ایران شده بود.

قربانی دوم سیامك سنجری نام داشت.اوکه صاحب یك بنگاه فروش اتومبیل‌های گران قیمت بود درسال ۱۳۷۵باپسر ۲۰ ساله فلاحیان که عشق به ماشین‌های شکاری داشت‌آشنا شد و از طریق او، چندی بعد با سعید امامی و خود فلاحیان نیز ارتباط دوستانه برقرار ساخت. سیامك سنجری به علت داشتن موقعیت ویژه دربین ورزشکاران و جوانان و دست و دلبازی بسیار، شخصی محبوب و دارای دوستان زیادی بوده درعین حال آشنائی پدر او درگذشته با چهره‌های سرشناس فرهنگ و ادب و سیاست، از جمله جلال آل احمد و احمد شاملو، از دید فلاحیان و سعیدامامی می‌توانست امتیازی در زمینه استفاده از او برای شکارمخالفان به‌حساب آید. سیامك به سونای زعفرانیه نیز آمد و شد می‌کرد آخرین بار نیز در همان‌جا با قاتلانش رو به رو شد.

تا اینجا روشن شده است که سیامك سنجری در جریان کارهای باند فلاحیان در دوران صدارتش بر وزارت اطلاعات قرار گرفته بود، و به احتمال زیاد چون زیربار همکاری با فلاحیان نرفته بود به دستور او به قتل رسید.

سیامك سنجری در آبان ۱۳۷۵ با دختری ازبستگانش نامزد شد و بعد با گرفتن وقت به سراغ فلاحیان رفت و به او گفت قصد ازدواج دارد و به دنبال زندگی سالم و طبیعی‌است و حاضر به همکاری با وزارت اطلاعات نمی‌باشد او همچنین سوگند خورده بود که در رابطه با بعضی تمایلات پسر فلاحیان هرگز سخنی به زبان نیاورد. فلاحیان ظاهراً به سیامك سنجری قول می‌دهد کاری به کار او نداشته باشد، چون سنجری به یك‌دوست نزدیکش که از ماجرا باخبر بوده، پس از ملاقات با فلاحیان گفته است: حاج اقا مرا بخشید. اما سه روز بعد جنازه اورا زیرپل صدر کاوه پیدا کردند ... درجریان تحقیقات کمیته سه نفری ریاست جمهوری، قاتلان سیامك سنجری اعتراف کردند اورا به دستور فلاحیان کشته‌اند. فلاحیان پسرش را بعد از برکناریش از وزارت اطلاعات، به خارج فرستاد و احتمالاً او درحال حاضر درکانادا است. گفته می‌شود اسناد محرمانه زیادی را در رابطه با عملکرد وزارت اطلاعات، دراختیار دارد تا در صورت بازداشت و محکومیت پدرش آن‌ها را منتشر کند.

AZOH

سونای زعفرانیه

داستان سونای زعفرانیه که مدت‌ها پاتوق فلاحیان و سعیدامامی و کاظمی (موسوی نژاد) معروف بود از جمله مهم‌ترین فصل‌های حکایت محفل خود سر است.

دراین سونا مهم‌ترین مسائل امنیتی کشور حل و فصل می‌شده و فلاحیان در چند مورد دستور قتل‌هارا در همان سونا (حتی بعد از برکناریش) صادر می‌کرده. در همین سونا اکبر خوش کوش با حسین شیخ عطار دیدار می‌کند و طرح قتل دکتر بختیار را می‌ریزند تا پنجره رو به «میتران» بسته شود. (قرار بود میتران به تهران برود).

اما آنچه در این سونا رخ می‌داده تنها مسائل امنیتی نبوده بلکه حجت الأسلام و المسلمین علی فلاحیان عضو مجلس خبرگان و مشاور ولی امر مسلمانان جهان و اصحاب خاصه اش با دختر ۱۹ ساله‌ای به نام سحر که دوست مدیر سونا بوده در رفت و آمدهایشان ارتباط برقرار می‌کنند و بعد به عنوان «لقمه‌ی مشترک» هرکدام در یك روزهفته از او متنعم می‌شدند. سرانجام سحر نصیب سعید امامی می شود که برایش از پول وزارت‌خانه به عنوان منبع، خانه و اتومبیل می‌خرد و در سفر به بلژیك نیز او را با خود می‌برد. سحرنیز همراه با رئیس دفتر سعید امامی «قبّه» برادرغلام رضا قبه معاون کریاسچی در شهرداری تهران (که به جرم اختلاس محاکمه و زندانی شد) و همسر سعید امامی و اکبرخوش کوش مرد صد میلیارد تومانی دستگیرشد و هم اکنون وضع او وروابطش با چهارتن در یك زمان که تنها با یکی از آن‌ها «سعید امامی» به عنوان همسرموقت محرمیت داشته، به صورت یك معضل بزرگ در آمده است.

AZOH

نخستین هشدار

همه چیز با یك نوارآغاز شد. اواخر شهریور ۱۳۷۷ بود. دریك بسته ارسالی از دوستی نواری بود با توضیحاتی از حجت‌الاسلام پروازی، فردی که صدایش در نوار ضبط شده بود.

پروازی، از کسانی است که در تکوین مجموعه‌ای که امروز «انصار حزب الله» نام گرفته است، نقشی بنیادین داشته است. لذا حرفهایش از هرنظر برای من قابل توجه بود. به همین دلیل با پیاده کردن نوار و افزودن توضیحاتی، مهمترین بخش‌های آن را در ماهنامه روزگار نو و هفته‌نامه

کیهان لندن به چاپ رساندم (مدت‌ها بعد آقای بنی صدر با انتشار آنچه در کیهان و روزگار نو به چاپ رسیده بود، البته با تحریفاتی ونیز اضافه کردن بعضی اسم‌ها و مرتبط ساختن این اسم‌ها به افرادی که هیچ نسبتی با آن‌ها به جز مشابهت اسمی نداشتند، مدعی شدند که پروازی، را کشف کرده‌اند. و ایشان آلمان هستند که البته دو هفته بعد با اطلاعیه پروازی در ایران معلوم شد منبع آقای بنی صدر به ایشان بی لطفی کرده است)

به هرحال پیش از آن که وارد متن اصلی کتاب در رابطه با قتل‌ها و سعید امامی شویم، عین مطلب چاپ شده در روزگارنو را درآبان ماه ۱۳۷۷ نقل می‌کنم. خواندن این مطلب آشکارمی‌کند که زمینه قتل‌های زنجیره‌ای درچه زمانی ریخته شد، وچه عواملی درطراحی واجرای احکام ارتداد دگراندیشان نقش داشتند.

AZOH

نخستین بار عنوان «حزب الله» یا «حزب خدا» را پیرمردی که برای مقام و منزلت مستعدی قائل بود و مریدانش او را قطب عالم امکان خطاب می‌کردند، در دهه چهل شمسی برسر زبان‌ها انداخت. ازذکرنام اومعذورم گو این که دیرسالی است که به هفت هزارسالگان پیوسته و بازماندگانش نیزامتیاز حزب خدا را سال‌ها پیش از انقلاب به دکان داران دین واگذار کردند. بعد از این ماجرا در جریان انقلاب، «هادی غفاری» معروف، حزب الله، را راه انداخت. سی‌چهل تن ازاوباش شهباز ومیدان فوزیه (که شهناز وبعد امام حسین شد. اما همچنان از نظر ما فوزیه است) وکوچه حریرچیان دور «هادی‌خان غفاری» جمع شدند، و با نام خدا به غارت خانه مردم و کسب و کار مغازه داران منطقه در دستگیری نظامیان و چهره های سرشناس عهد پهلوی از فردای ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پرداختند. «هادی غفاری» پس ازآن که در دورهٔ اول مجلس با پرتاب نعلین به سوی مهندس «معین فر» و گاز گرفتن گوش

او، ارادت خود را به خمینی و ایمانش را به ضد انقلاب ثابت کرد، بادریافت سهمیه‌ای ناچیز! (کارخانجات «استارلایت» به اضافهٔ منزل درندشت مرحوم «احمد شارق» و یك ویلای قصر مانند در دماوند به اضافهٔ یك خانه در قم ویك چاپخانه مجهز در تهران) «بنیادالهادی» را بنیان گذاشت وهمسر جوانی در کنار همسر اولش اختیار کرد و به سیر و سفر پرداخت و یك بار در لندن وقتی رویش را برای کار کنان زن «ایران ار» و کنسولگری زیاد کرد وعربده کشید که چادرتان کو؟! مملکت، مملکت اسلامی است! چنان با خفت او را ببرون انداختند که ترجیح داد از آن پس در سفر به خارج کت و شلوار بپوشد و کاری به کار سفارت و دفاتر تابعهٔ رژیم نداشته باشد. برپایهٔ خبرهائی که دربارهٔ او دریافت کرده‌ام «هادی خان» این روزها قبل و منقل بزرگی دارد وظهرها دورمنقلش، معضلات مملکتی حل می‌شود وشیخنا نیزکاری به معقولات ندارد بلکه با درآمد چندمیلیونی که پس‌ازاعاده کارخانجات «استارلایت» وچاپخانهٔ مربوطه نصیبش شد مشغول دودکردن گل کوکنار و ستایش کردن خدا به خاطر خلق کردن دختران و زنان زیباست! اما تخم لقی که او با برپائی «حزب الله» در دهان رژیم شکست همچنان جوجه می‌کند، و در حالی که نوع لبنانیش حالا بزرگ شده است و اسباب دردسر مردم لبنان و منطقه و حتی آمریکا را فراهم کرده است و انواع سعودی و کویتی آن برنیامده با بال و پر ریخته به گوشه‌ای خزیده‌اند، تازه انواع ایرانی آن

سربلند کرده‌اند که جمعی‌شان در مجلس پرچم «حزب الله»را برداشته‌اند و گروهی در بیرون مجلس با نام «حزب الله» به برهم زدن اجتماعات، درهم شکستن بساط روزنامه نگاران، آتش زدن کتابفروشی‌ها، خرابکاری در سینماها و مراکز هنری و بالاخره کتك زدن دگراندیشان از دانشجو و فیلمساز گرفته تا وزیر ارشاد و معاون رئیس جمهوری مشغولند. و در این میان آن‌چه از «انصار حزب الله» یعنی همین گروه دوم گفته شده محدود است به این که سرتیپ بسیجی «حسین الله کرم» رهبر گروه است و دو جناح آن را «مسعود ده نمکی» (جناح سیاسی) و «حاج بخشی» (جناح ضربت) اداره می‌کنند. دو نشریه «یالثارات الحسین» «جبهه» که به جای شلمچه منتشر می‌شود ارگان‌های انصار حزب الله است. و شیخ احمد جنتی، سخنگوی شورای نگهبان نقش پدرخواندهٔ انصار را دارد. فرزند او علی جنتی که اخیراً به سفارت ایران در کویت انتخاب شد، پیش از رفتن به کویت، گهگاه عملیات ویژهٔ انصاررا (مثل‌حمله به خانهٔ آیت‌الله منتظری) رهبری می‌کرد.

پدیدهٔ انصار حزب الله که از سال ۱۳۷۱ به صورت جدی در صحنهٔ سیاسی ایران مطرح شد، هرچند ممکن است از دید عده ای صرفاً به عنوان افرادی که از طرف مراکز قدرت با پرداخت پول به عنوان مزدور عمل می‌کنند، به حساب آیند، اما واقعیت امر ابعاد پیچیده تری دارد. پایه گذاران این گروه که اغلب از بسیجی‌ها و جبهه دیده ها بودند، در بافت اولیهٔ

خود رؤیاهای نوستالژیك و آرزوهای ذهنی خود را در سال‌های نخستین انقلاب جستجو می‌کردند که واقعیت‌های اجتماعی و شکم خالی ملت و پرشدن جیب آخوندها مجالی برای دوام آن‌ها باقی نگذاشته بود. نقش «حجت الاسلام پروازی» در ایجاد یك تشکل از انقلابی زده‌های جبهه رفته در این مرحله بسیار مهم بود. در واقع او به عنوان تئوریسین به تشکیلات انصار حزب الله بعد سیاسی - فرهنگی داد و تا زمان انتخابات ریاست جمهوری در واقع او بود که سخنش مثل وحی منزل از سوی انصار پذیرفته می‌شد. در جریان انتخابات «پروازی» که آدم صادقی بود، در برخورد با تحلیل‌های جناح راست از خاتمی دچار مشکل شد. او خاتمی را نه آنطور که «جنتی» و «عسگراولادی» و «ناطق نوری» می‌گفتند، بلکه آنطور که «کروبی» و «طاهری» توصیف می‌کردند پذیرا شده بود. «پروازی» یك چند کوشید انصار را به راه آورد، اما زمانی که دریافت «الله کرم» و «حاج بخشی» نقشه ترور خاتمی را در دست دارند، حسابی جوش آورد و سر و صدا راه انداخت. چندی بعد دچار افسردگی شدیدی شد به گونه‌ای که ناچار به مراجعه به روانکاو گردید و بعد از عزل عبدالله نوری که این آخری‌ها سخت به او دلبسته بود در جلسه ای با حضور ارکان انصار حزب‌الله و شماری از طلبه‌ها و بسیجی‌ها سخنانی ایراد کرد که من فشردهٔ آن را از روی نوار پیاده کرده‌ام و فکر می‌کنم گویا ترین گزارش در رابطه با انصار ونحوهٔ عمل آن‌ها

به ویژه بعد از انتخابات خاتمی است. این شما و این سخنان بنیانگذار و تئوریسین انصارحزب الله «حجت الاسلام پروازی» که سی و هفت هشت ساله است و هنوز هم سری پرشور دارد، منتهی این بار او در جبهه ای قرار گرفته که شاگردان سابقش در انصار حزب الله قصد ریشه کنی‌اش را دارند.

سخنان پروازی:

«بچه های رزمنده، خالص و مخلص هستند. امروز آقای خاتمی ۲۰ میلیون رأی‌آورده یعنی مشروعیت ملی دارد. با این همه درتهران وقم اتفاقاتی در جریان است که باید وزارت اطلاعات و وزارت کشور از آن مطلع شوند. شماری از این آدم‌ها - انصار حزب الله - در وزارت کشور و اطلاعات و ارشاد دست دارند و مشغول سازماندهی هستند و تا به حال در چند استان نیز موفق عمل کرده‌اند.

واقعاً جایگاه بچه‌های جبهه رفته کجاست؟ چرا آن ها به این نقطه رسیده‌اند؟ به عقیدهٔ من اقدامات این‌ها به مسائل اعتقادی مردم ضربهٔ شدیدی زده و می‌زند. لذا ما باید سعی کنیم جلوی آن‌ها را بگیریم. جلوی کسانی را که با ما رفاقت داشتند ولی امروز خط ما و آن‌ها جدا شده است. یکی از این بچه‌ها «الله کرم» است. افراد دیگری هم هستند که من خوب

آن‌ها را نمی شناسم مثل «سلطانپور» و «عبداللهی». سابقهٔ ما با این بچه‌ها به سال ۱۳۶۳ بر می‌گردد. در آن تاریخ ما محفلی داشتیم به نام «رزمندگان»، در جریان حوادث جبهه و مشکلاتی که پیش آمده بود ما مدتی سکوت کردیم و بعد در سال ۶۷ بر آن شدیم که راه‌پیمائی ولایت را به راه اندازیم اما امام جلوی ما را گرفت. در این سال هیئت رزمندگان تهران به وجودآمد مرحوم «سیدعلی نجفی» ومن، سخنرانان هیئت بودیم. جمع خوبی بود اما این وضع دوام نداشت. بعد از سال ۷۱ راه ما به گونهٔ دیگری ادامه پیدا کرد. من تقصیر را می‌گذارم به گردن کارگذاران که ما را در مسیری درست هدایت نکردند و من اینجا می‌گویم آقای خاتمی رئیس جمهور منتخب ایران، بچه‌های جنگ برای شما خطر زا هستند. «عبداللهی» امروز از بچه‌های دار و دستهٔ سرتیپ پاسدار ذوالقدر است. جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران - و «سلطانپور» را مهندس «باهنر» نمایندهٔ مجلس وچهرهٔ سرشناس جناح راست و مدیرتبلیغات ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری - هدایت می کند. من مدت‌ها با این‌ها بودم. چند سال قبل مسائل امر به معروف و نهی از منکر را مطرح می‌کردند. «عبداللهی» که یك چشم‌اش را در جنگ از دست داده اصرار می‌کرد که مرا هم به دنبال خودشان بکشانند. اما من وقتی فهمیدم او به زن‌ها اسید پاشیده، بسیار ناراحت شدم و اوخودش موضوع را فهمید ودررفت.

درسال ۱۳۷۲ ما «انصار» را کامل کردیم. تعداد مؤسسان انصار ۱۸ نفر بودند که به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه وابسته به «ذوالقدر» که تعدادشان ۷ نفر بود، هفت نفرهم با «عبداللهی» بودند وچهارنفرهم با «الله کرم» بچه ها همگی، من و مرحوم نجفی را قبول داشتند. کار ما با سخنرانی‌های نجفی شروع شد و بعد از رحلت ایشان از من خواستند کار او را ادامه دهم. اسم انصار در آن تاریخ اصلاً مطرح نبود. می‌گفتند بر و بچه های هیئت رزمندگان، به مرور اسم انصار به میان آمد و با قوی شدن حضور وابستگان «ذوالقدر» و «الله کرم»، حضو رزمندگان کمرنگ شد. با من هم که ملای رزمندگان بودم وعضو مؤسس انصار با تردید برخورد می‌شد. بچه‌های مسجد شهدا مثل «حسین پورصالح» و «امیر نوجوان» مرا از جریانات پشت پرده باخبر می‌کردند. تدریجاً معلوم شد که به هرحال تشکیلاتی شکل گرفته وقرارشده درگروه ما نفوذ کند. یك روز «الله کرم» نزد من آمد و گفت چون نمی‌خواهم به شما پشت پا بزنم دلم می‌خواهد «راسته حسینی» مسئله‌ای را به من بگوئید و سعی کنید دروغ هم نگوئید. گفتم موضوع چیست؟ گفت: «آیا شما در جائی به آقای خامنه‌ای فحش داده‌اید؟ چهارده نفر از بچه‌های انصار موضوع را فهمیده‌اند و آشوبی برپا شده است». گفتم امکان ندارد. اگر کسی جلوی من هم حرفی به آقای خامنه‌ای بزند دهانش را خرد می کنم. آنچه گفته ام این بوده که من و امثال من از «امام خمینی»

شخصیت حقوقی ولایت را داریم. در واقع امام متکای مردم بوده است. اما امروز مردم متکای آقای خامنه ای هستند. به هرحال «حسین الله کرم» برای انتخابات، انصار را بسیج کرد. در قم و در تهران، وجوهات هم می‌رسید و پشت پرده نیز معاملاتی صورت می گرفت. (توضیح: از جمله سه هفته پیش از انتخابات، جنتی «الله کرم» را خواسته بود و با دادن پنج میلیون تومان به او گفته بود تهران و قم را از «خاتمیون» پاك کنید).

دراین میان «الله کرم» اصرار داشت مرا هم وارد بازی کند. روزی مرا نزد «سلطانپور» برد که در وزارت صنایع مشغول بود. او را قبلاً در بیت خامنه ای دیده بودم. از من دعوت کرد سرپرستی امور تبلیغات ومطبوعات را درانصار بر عهده بگیرم. من زیر بار نرفتم «الله کرم» به «سلطانپور» گفت این همان آقائی است که به خامنه ای فحش داده. بعد به بیت خامنه ای رفتیم. من با «معزی» و «محمدی گلپایگانی» دو رکن دفتر رهبر قبلاً دعوا کرده بودم. یکبار «معزی» در «دوکوهه» - از نقاطی که رهبر رژیم برای استراحت و چله نشینی انتخاب کرده یا برایش انتخاب کرده‌اند - «معزی» گفت حکایت روی مین رفتن بچه‌ها در جبهه را ما خودمان ساخته ایم حالا شما قضیه را جدی گرفته اید؟ این گفته خیلی سنگین بود. گریبانش را گرفتم که مردك این چه حرفی است که می‌زنی؟ مارا ۴۵ دقیقه معطل کرد بعد به دیدن آقای

«خامنه ای» رفتیم. ایشان به «الله کرم» گفت : «آقای الله کرم شما مسئول حزب الله هستی» واقعاً تکان خوردم. ایشان نپرسید «الله کرم» آیاتو مسئول انصار حزب الله هستی؟ بلکه طوری گفت که یعنی بندهٔ رهبر، تو را به عنوان مسئول حزب الله قبول دارم. در آن لحظه متوجه شدم «الله کرم» مرا آورده است تا به چشم خود ببینم آقای «خامنه‌ای» او را تأیید می‌کند. وقتی بیرون آمدیم آقای «میرحجازی» نظر دیگری داد که عکس حرف آقای «خامنه‌ای» بود. ایشان گفت تعیین مسئول انصار باید با رأی اکثریت انجام گیرد. درهیئت سرپرستی چهار تن از رزمندگان حضور داشتند. حسین و محمد ژولیده، «فرج مرادیان» و «مسعود ده نمکی»، بقیه از عوامل جامعهٔ روحانیت و سرسپردگان «جنتی» و «ذوالقدر» بودند. بعد از برپائی مجلس پنجم افتراق «حسین الله کرم» باانصارحزب الله آغاز شد. بچه های مخلص در انصار می‌خواستند با ما کار فرهنگی بکنند. در دانشگاه برنامه گذاشتند ومن و «حدادعادل» و «شریعتمداری» سردبیر کیهان سخنران بودیم. اما چون حسین شریعتمداری دید نمی‌تواند در صحنهٔ گفتگو حریف ما بشود کار را به آتش زدن «سینما قدس» و «انتشارات مرغ آمین» کشاند. دراین مرحله «میرحجازی» - عضو سرشناس دفتر «خامنه‌ای» معاون سابق وزیر اطلاعات و سرپرست امور امنیتی ومحرمانه دفتر رهبر رژیم - مجبور شد به ظاهر جلوی «الله کرم» را بگیرد با این توجیه که او با

چپ‌ها رفیق است. «الله کرم» هم در چنبر «مهدی نصیری» – مدیر ماهنامه صبح – «حسین شریعتمداری – سردبیر کیهان – «ذوالقدر» معاون فرمانده سپاه، «یوسفعلی میرشکاك» – قلم به دست هفتاد خط ... – افتاد. «حسین الله کرم» در این مرحله به تبلیغ علیه رزمندگان پرداخت و سرانجام هیئت درسال ۷۵ منحل شد. تمام تلاش «الله کرم» این بود که من در وسط نباشم. محرم امسال برای رحلت امام رفتم. گفتند مراسم در مسجد ارگ است. رفتم درهای مسجد بسته بود. ناچار سراغ بقایای هیئت رزمندگان رفتم گفتند ببخشید اشتباهی رخ داده است. دو سال است نزد این جماعت منبر نمی‌روم، منبری این‌ها آقای «علم الهدی» است. او در مسجد مهدی خیابان ستارخان جانشین من و آقای نجفی شده است.

سر انجام «حسین الله کرم» انصار را به شکل فعلیش راه انداخت. این‌ها جلسه ای داشتند در قم که من هم رفتم. در آنجا گفتند باید ستاد تشکیل بدهیم. یك نظامی مثلاً شریعتی فرمانده لشگر ۳۱ عاشورا – با شریعتی کیهان فرق دارد – و یا «محمد کوثری» در تهران، یك روحانی و یك دانشگاهی در هر ستاد فعالیت کنند. برای تأمین هزینه‌ها هم مؤسسه امیرالمؤمنین را «واعظ‌طبسی» پشت قضیه گذاشته بود. مؤسسه فرهنگی «امام خمینی» هم بود که خوب پول تقسیم می‌کرد. جناح راست نیز بامطرح کردن وحدت استراتژیك و تشکل‌های همسو، به حمایت از انصار پرداخت. جالب این

که وقتی من با این‌ها روبرو می‌شدم، می گفتند : تو راهت را از سال ۷۳ جدا کرده‌ای. یك روز یکی از سرکردگان جناح راست گفت بقای انقلاب در چیست؟ گفتم در پیوند حکومت با مردم. گفت این را از کجا آورده‌ای گفتم از فرمایشات امام. گفت امام مرده است خدا رحمتش کند. آقای ما حالا سیدعلی است. گفتم درامر تاکتیك رهبر می‌تواند نظر متفاوت بدهد اما در اصول حق تخطی ندارد. امیرالحاج را می‌شود عوض کرد اما حج را نمی‌توان تغییر داد. ایشان گفت ما بچه‌های سپاه نشستیم و بحث کردیم و آقای خامنه‌ای نیز با ما همعقیده است که راز بقای نظام در ایجاد رعب و وحشت در مردم است. خیلی زیبا تحلیل می‌کرد. گفتم: «تحلیل شما زیباست اما مرده شوی نتیجه‌گیری‌تان را ببرد». گفت :

«اگرما مردم را ول کنیم بر اساس طبیعت حرکت می‌کنند و آزادی می خواهند. ما باید مردم را با توسری به سوی اسلام ببریم. در فقه داریم که حرکت به سوی معرفت قسری است با زور اسلحه و پس گردنی و زندان. امکان پذیر است».

حرفهای این‌ها را به آقای عبدالله نوری گفتم. با آرامش گفت صبر کن ببین مردم با این‌ها چه خواهند کرد انتخابات می‌رسد و خواهی دید که این‌ها رسوا می‌شوند. این‌ها یك عده یهودای منافقند که برای مقام و مال دنیا مادر وخواهرشان را هم واگذار می‌کنند. آقای نوری گفت اگر سپاه با این ها همراه شود ازچشم مردم می افتد درمباحث وحدت استراتژیك،

از هیئت مؤتلفه و جامعهٔ روحانیت آدم‌هائی می‌آمدند از قبیل «سلطانپور» «موحدی ساوجی»، پسر «جنتی»، «ذوالقدر»، «علی رضا افشار» و بحث می‌کردند که آقای «خامنه ای» با «ناطق نوری» یك روح در دو قالب هستند وانصاریاید از قدرت خود برای پس زدن خاتمی که ضد ولایت فقیه است استفاده کند. در قم وضع فرق می کرد. «جوادی آملی» و «مشکینی» و «امینی» امام جمعه های قم در جریان انتخابات، هر سه مشروط عمل کردند. اما بعد ازسفر به آمل و دیدار با آقای خامنه ای گفتند ما به ناطق نوری رأی می دهیم چون آقا این طور خواسته است. من هم به آمل رفتم «میرحجازی» به دیدنم آمد وگفت باید به ناطق نوری رأی بدهی. گفتم چهارشرط من در مورد ناطق محقق نبود و من به خاتمی رأی می‌دهم.

خلاصه با همهٔزوری که زدند همانطور که آقای «عبدالله نوری» پیش بینی کرده بود آبرویشان در انتخابات رفت و «الله کرم» و «ده نمکی» هم رسوا شدند. اما بلافاصله بعد از انتخابات با رسیدن پول و وعده، عملیات شروع شد. این که می‌بینید نوری این همه مورد حمله قرار می گیرد و حتی این‌ها قصد جانش را کرده‌اند، برای این است که می دانند او و خاتمی بر سر عهد و پیمان خود با مردم هستند.

این‌ها علاوه بر طرح های حمله به روزنامه ها و زدن و بردن و کشتن آزادیخواهان با کمك جناح راست، طرح راه‌اندازی یك روزنامه به نام «عصر» را دارند که بعد از

ظهرها منتشر خواهد شد هفته نامه ای را نیز به نام «فهمیده» تدارك می‌بینند.

آقای خامنه ای در شب محرم سال ۱۳۷۵ برای سپاه سخنرانی کرد که قسمتی از آن سری اعلام شده بود. در این قسمت ایشان مردم را به عوام و خواص تقسیم کرده بود و این که خواص باید حکومت کنند و عوام تبعیت. در جریان انتخابات رئیس جمهوری این قسمت سری را به شکل گسترده‌ای پخش کردند بچه های انصار عامل آن توزیع بودند. همان عوام الناس اما با رأی خود نشان دادند که خواص مورد اشارهٔ رهبر، ول معطلند.

حاشیه‌ای بر متن مطلب

درپایان این بخش تصور می‌کنم توضیحاتی لازم باشد. چه ممکن است بسیاری از خوانندگان با مطالعه آن به دلیل ذکر اسامی متعدد از سوی «پروازی» و اشارات وی به توطئه‌ها و طرح‌های گوناگون، در واقع دچار سردرگمی شوند. گویندهٔ سخنان همانطور که گفتم فردی است به نام «حجت الاسلام پروازی» که از فارغ التحصیلان مدرسه حقانی در قم است. او به عنوان ملای بسیجی به جبهه می‌رود و در آنجا برای تهییج روحیهٔ جنگجویان وتهیهٔ خوراك برای ماشین جنگی

ولایت فقیه، نوحه و روضه می‌خوانده‌است. در بازگشت از جبهه او وشماری از دوستانش ازجمله آخوندی به نام «نجفی» محفلی به نام «رزمندگان» برپا می‌کنند که در نهایت به «انصار حزب الله»ختم می‌شود. نکتهٔ جالب در این است که مطابق سخنان او، جناح های قدرت هرکدام به نوعی در صدد جذب انصار و بهره گیری از آن بوده‌اند. دیدارهای مکرر «پروازی» و «الله کرم» از بیت خامنه‌ای و حضور آنها در استراحتگاه‌های ولی فقیه در «دوکوهه» و «آمل» معرف آن است که سرنخ انصار دردست دستگاه خامنه ای است. منتهی در دفتر آقا نیزمثل بقیهٔ کشور، دسته بندی و جناح بازی در اوج جریان دارد. به این ترتیب که یك طرف آقای «محمدی گلپایگانی» رئیس دفتر خامنه ای قرار دارد که با خاتمی دوستی دارد و می‌گویند حامی وی دردستگاه ولی فقیه است. طرف دیگر «معزی» قرار دارد که کارهای فرهنگی و نمایندگی‌های خامنه‌ای و بریز وبپاش‌ها دست اوست. «معزی» طبعاً آدم آرامی است اما در جریان انتخابات با جناح راست ساخت ومُهر آقای خامنه ای را زیر نام ناطق نوری زد. با این حال دردفتررهبری آن‌که خطش را همه می‌خوانند «میرحجازی» است. معاون سابق «ریشهری» در وزارت اطلاعات و فردی که امور امنیتی و عملیات ویژهٔ دفتر رهبری زیرنظراوست واین «میرحجازی» همانی‌است که «حجت الاسلام پروازی» چند بار با او درگیر می‌شود و اکبر گنجی از او به نام عالیجناب

خاکستری یاد می‌کند البته گنجی این لقب را بعداً به تنی دیگر از آمران قتل‌ها از جمله: روح الله حسینیان، محسنی اژه‌ای و علی رازینی نیز می‌بخشد. آدم‌های دیگر را که «پروازی» ذکر می‌کند این‌ها هستند:

۱ - سلطانپور: از سران حزب الله که مدت‌ها در وزارت صنایع مدیر کل بود و امروز در تشکیلات حراست اطلاعات سپاه مشغول است.

۲- عبداللهی: از جناح ضربت انصار حزب الله که کار آتش زدن کتابفروشی‌ها و سینماها را رهبری می‌کند و اخیراً با «الله کرم» اختلاف پیدا کرده است. «عبداللهی» که یك چشمش را درجنگ از دست داده، فردی است که دربرخورد با مخالفین رفتار خشونت آمیزی دارد.

۳ - سرتیپ پاسدار ذوالقدر: از فرماندهان و اعضای مؤسس سپاه پاسداران که قبلاً رئیس ستاد سپاه بود و بعد از عزل «محسن رضائی» وانتخاب «یحیی رحیم صفوی» به فرماندهی سپاه از سوی خامنه‌ای به جانشینی فرمانده کل سپاه انتخاب شد.

۴ - حسین و برادرش محمد ژولیده : از رزمندگان چهل درصدی هستند. یعنی چهل درصد ازسلامتی خود را درجبهه ازدست داده‌اند وجزو کسانی بودند که «عطاءالله مهاجرانی» و «عبدالله نوری» را سیلی زدند.

۵ - فرج مرادیان : از بسیجی‌های عضوانصار حزب‌الله است.

۶ - مسعود ده نمکی : چهرهٔ سرشناس انصار وسر دبیر

هفته نامهٔ «شلمچه» از ایدئولوگ‌های انصار حزب الله است.

۷ - حاج بخشی : سردبیر نشریهٔ «یالثارات الحسین» و از مسئولان جناح ضربت انصار حزب الله است.

۸ - حسین‌شریعتمداری. نقش‌حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان دربازجوئی ازمخالفان وبعدازمسئولیت‌هایش در اوین در کشتارهای سال ۶۷، به عنوان مسئول بخش فرهنگی و اجتماعی وزارت اطلاعات بسیار قابل تأمل است. او کار بازجوئی وگفتگو با اهل قلم و افرادی را که به عنوان مخالفان جمهوری اسلامی مشهور بودند و قصد بازگشت به ایران را داشتند سرپرستی می‌کرد و وقتی این افراد به ایران می‌رفتند مجبور بودند مدت‌ها با او گفتگو کنند تا مجال زندگی در ایران را پیدا کنند. مرحوم احمد انواری مدیر پرخاش وجبهه ملیون، خود برای من تعریف کرده بود که چگونه مدت‌ها شریعتمداری (به همراه حسن شایانفر) وعباس سلیمی نمین که آن روزها سردبیر کیهان هوائی بود با اومصاحبه می‌کردند.

شریعتمداری مصاحبه کنندهٔ (بازجو) محسن پزشکپور رهبر حزب پان ایرانست هنگام بازگشت به ایران بود.

۹ - سرتیپ پاسدار محمد شریعتمداری : فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا.

۱۰ - سرتیپ پاسدار محمد کوثری : از فرماندهان سپاه و مسئول لشکر ویژه سیدالشهداء مأمورحراست مقر سران رژیم

۱۱ - مهدی نصیری : طلبه ای‌که به خدمت «ریشهری»

درآمد، مدتی سر دبیر کیهان شد و بعد ماهنامهٔ «صبح» را راه انداخت.

۱۲ - یوسفعلی میرشکاك : از شاعران و نویسندگان و نقادان حزب اللهی که روزی با ناسزا گفتن به شاملو و نویسندگان و شاعران و هنرمندان مخالف رژیم، کوشید مثل برادر حاتم طائی شهرتی کسب کند، بعد سر از روزنامه «بهمن» آقای مهاجرانی در آورد و از «شاملو» عذر خواست. بار دیگر به انصار حزب الله پیوست و در «شلمچه» مطالب مالیخولیائی‌اش را نشر داد و سرانجام با انصار نیز درگیر شد و فعلاً زیر دست حجت الاسلام «زم» در سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری مشغول کار است و بعضی‌ها می‌گویند به علت ابتلای بسیار به افیون والکل کمتر ازخانه بیرون می‌آید.

۱۳ - حجت‌الاسلام علم‌الهدی: یك منبری تندرو است که روضه خوانی برای انصار حزب الله را بر عهده دارد و از نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه است.

۱۴ - موحدی ساوجی : ازسران جناح راست در مجلس.

۱۵ - سرتیپ علیرضا افشار : از سران سپاه پاسداران.

پیشدرآمد

AZOH

پیشدرآمد

نخستین باری که نام حاج سعید اسلامی را شنیدم دو سه هفته بعد از حادثه معروف اتوبوس بود که بیست و یك تن ازنویسندگان شاعران وروزنامه نگاران اغلب دوست وآشنا، قرار بود با آن در پانزدهم مرداد ۱۳۷۵ به ارمنستان بروند.

یکی از یاران همه روزگاران در نامه ای برایم شرح حادثه را بازگفته بود و در ضمن اشاره ای به دوتن کرده بود، آقای هاشمی و حاج سعید. در باب این حاج سعید پرس و جو کردم و فهمیدم نام اصلی‌اش اسلامی است و معاونت علی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات را در امور بین المللی (وعملاً در همه امور ازجمله حوزه فرهنگ و اندیشه) عهده‌دار است. هیچکس اورا از رو به رو ندیده بود. یعنی دوستان ما همگی با چشم‌های بسته شده با چشم بند با او برخورد داشتند و از دشمنان نیز دست ما به کسی نمی‌رسید تا در باب حاج سعید تحقیقی از او بکنیم. اما برای من روشن شده بود که حاج

سعید در قتل سعیدی سیرجانی و حوادثی که از نخستین سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی گریبانگیر اهل اندیشه و فرهنگ و بزرگان عرصه دین (از مسیحی و یهودی گرفته تا اهل سنت و شیعهٔ مرتضی علی) که حاضر به بیعت با ولی فقیه نشده اند، رخ داده نقش مهمی را برعهده داشته و دارند.

چند هفته پس از قتل ابراهیم زال زاده آزاده ای که بهای سنگینی برای انتقال نامه‌ی تکان دهنده فرج سرکوهی بین دو زندان، به همسرش در آلمان، پرداخت، یکی ازیاران کهن، ضمن شرح دلایل ربودن و به قتل رساندن ابراهیم، که به جز دوستی دیر و دور در آخرین سفرش به لندن، از یافتن دوباره زندگی و عشق در وجود همسر نازنینش با من گفته بود، واین که علیرضا می‌خواهم در سیاهه‌ی استبداد چراغ عشق بیفروزم و دو جلد مجموعه‌ی آثار شاملو را به من داده بود، به شخصی به نام حاج سعید اشاره کرد که دو روز پس از گم شدن زال‌زاده، از طریق روزنامه نگاری در خدمت دستگاه، ابراهیم زال‌زاده را تهدید کرده بود که ...

تقریباً تلفن من در آن یکشنبه خونین یکسره اشغال بود، چند مصاحبه تلفنی درباره‌ی فروهرها، و اشکی که بند نمی‌آمد، نیمه شب روز بعد تلفن زنگ زد برای دادن خبر فکسی در راه ... فکس که آمد ماجرای قتل آن دو عزیز

روشن شد. داستان نوار و بخش شنود وزارت اطلاعات. و بلافاصله من این ماجرا را در الشرق الاوسط به عربی و کیهان لندن به فارسی نوشتم. و طی یك هفته در اغلب رادیوهای بین‌المللی در برنامه فارسی و عربی و انگلیسی شرح دادم که چگونه رازدست داشتن مأموران وزارت اطلاعات در قتل فروهرها به اطلاع خاتمی رسیده است.

از قتل فروهرها (شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷) تا ربوده شدن و قتل محمدمختاری ومحمدجعفر پوینده (۱۲- ۱۸ آذر۱۳۷۷) با آنکه همه روزه مطالبی به دست من می‌رسید و من آن‌هارا در مصاحبه ها و نوشته هایم بازگو می کردم. اما تا پیش از دیدار فرانکفورت، هویت قاتلان و آن مجموعه‌ای که از فردای درگذشت آیت الله‌خمینی و روی کار آمدن سیدعلی خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عملاً زمام امور کشور را در دست داشتند و در برابر هیچ مقام و مرکزی خود را پاسخگو نمی‌دانستند، برای من روشن نبود. اواخر آذرماه ۱۳۷۷، فردی که دوبار در جریان یك فستیوال فیلم او را دیده و در رابطه با آثار مخملباف و کیا رستمی با هم بحث کرده بودیم و دوروز بعد از درگذشت علی خاتمی نامه‌ای را با فکس یا (دورنگار) برایم فرستاده بود که «عشق تو را به کارهای علی می‌دانم و آن برنامه ویژه‌ای را که نوروز ۵۷ پیش از انقلاب در خانه علی و زری خاتمی به طور زنده از رادیو ۲ پخش کرده بودی هنوز دارم و امشب با یاران علی به آن گوش

می‌دهیم. علی به امیریه وفادار ماند. تو نیز سر ازحکومت عشق برندار، و امشب همسفر گریه های ما باش ...»، این بار نیز در دیرگاه شب از تهران تلفن زد. صدایش سخت گرفته بود. می دانستم که در جبهه دوم خرداد، جای ویژه‌ای یافته است و لابد گرفتگی صدایش، از اندوه سر بریدن‌هاست و توطئه ای که برای خاتمی و جبهه دوم خرداد تدارك دیده‌اند. نشانی‌هائی را داد و بعد گفت نامه مهمی را با فکس برایم می فرستد که می توانم به مفاد آن عمل کنم یا آن را پاره کنم. اما تأکید کرد در صورتی که متن نامه را بی اهمیت یافتم و یا از عمل کردن به درخواستی که در آن ذکر شده بود به هر دلیلی پرهیز کردم، مسئله نامه را به هیچ وجه با کسی در میان نگذارم. ده دقیقه بعد نامه رسید در آن نشانه هائی بود از فردی که روز بعد در هتل ... شهر ... منتظرم بود تا «حکایت ها با تو بازگوید که بر سر آن عزیزانمان چه آمد و چه کسانی سینه فروهرها را شکافتند و گلوی پر از شعر و سخن مختاری و پوینده و شریف و ... را فشردند تا آزادی را استفراغ کنند ... ».

کمی تکان خوردم. که این خود می‌توانست دامی باشد و دو روز دیگر من نیز عنوان «زنده یاد» را از سوی دوستانم دریافت کنم. با همسرم به مشورت نشستم. و خیلی طبیعی بود او که دراین سال‌ها همیشه با حزم و دور اندیشی بیشتری به خطرات نگریسته است با سفر من به ... مخالفت کند. با

این همه قرار شد با رعایت همه جوانب کار و احتیاط لازم و در جریان گذاشتن دوستی در آلمان که می توانست زمینه مراقبت ازمرا از دور فراهم کند صبح علی الطلوع در حالی که تمام طول شب به دیدار مرموز می‌اندیشیدم، عازم ... شوم.

پرواز کوتاه بود. و من دو ساعت و نیم پس از خروج از لندن، با توجه به نیم ساعت فاصله فرودگاه شهرمقصد تا مرکز شهر و هتلی که قرارگاه ما بود، به همسرم اطلاع دادم که در محل ملاقات هستم. هتلی بود بزرگ و پنج ستاره و مطابق قرار، طرفی که من هرگز او را ندیده بودم می بایست رأس ساعت ۱۲ از طریق بلند گو مرا صدا (page) کند. نگاهی به دور و برم کردم و متوجه شدم دوستم به همراه کسی که می توانست مأمورپلیس باشد درگوشه‌ای از سالن عمومی هتل مراقب من هستند. خیالم راحت شد و به طبقه اول هتل رفتم که از آن‌جا به راحتی می‌توانستم رفت و آمد را در سالن عمومی زیرنظر داشته باشم. رأس ساعت ۱۲ جوانی را مشاهده کردم که بایك کیف بزرگ به سوی Reception رفت و چیزی گفت و بعد مراصدا زدند که به قسمت Reception بروم. زمانی که از پله‌ها پائین آمدم به اشاره به دوستم حالی کردم که طرف همان فردی است که کمی دورتر از او ایستاده و چشم به تابلوهای نرخ ارزهای معتبر دوخته است. جلو رفتم و به شانه جوان منتظر دستی زدم. خیلی آرام به سوی من برگشت. انگار صد سال است که مرا می شناسد.

بعد از تعارفات معمولی، به قهوه خانه هتل در طبقه اول رفتیم. دوستم به همراه همان آلمانی بلند قامت با فاصله کمی از ما وارد قهوه خانه شدند و در گوشه‌ای نشستند.

ساعتی بعد من در حالی غیرعادی سنگینی آن‌چه را شنیده بودم در گفتگوی تلفنی با همسرم، تا حدودی کاهش دادم. جوانی که از تهران آمده بود، نواری برای من پخش کرد که در آن صدای ناله پروانه و فریادش داریوش فروهر رعشه براندامم می انداخت. این همان داریوش عزیز بود که حسنعلی خان در بچگی‌ام حکایت پایمردی‌هایش را با پدر نقل می‌کرد. داریوش که اولین بار وقتی بعد از شرکت در مراسم تشییع جنازه جهان پهلوان تختی، راه ما به قزل قلعه افتاد، همان شب اول برای کاستن از خوف من و سه چهار رفیق همسن و سال از هیبت زندان و استوار ساقی معروف، برای ما میوه فرستاد با پیامی که «هیچ غلطی نمی توانند با شما بکنند و چند روز دیگر آزاد می‌شوید». داریوشی که همسفرش تا کردستان بودم. و آخرین بار وقتی به فرانسه آمده بود سر بر شانه اش گذاشته بودم. صدای زخمی پروانه را می‌شنیدم که دو سه روز پیش از دریدن سینه‌اش، در گپ تلفنی‌مان که این آخری‌ها به هفته ای دوبار رسیده بود سفارش ... را کرد و این که هوایش را داشته باشید. جوان از وطن آمده، می دانست با پخش نوار تکان دهنده‌ای که مفتاح گشودن معمای قتل‌ها بود چه انقلابی در درون من

ایجاد کرده است. این نوار را از مجموعه ساعت‌ها «شنود» خانه فروهرها توسط بخش شنود وزارت اطلاعات تهیه کرده بودند. روز بعد از قتل فروهرها، مأموری که در ایستگاه صفی‌علیشاه نوارهای پرشده را از دستگاه استراق سمع امنیت خانه‌ی مبارکه‌ی ولی فقیه بیرون می‌آورد، برای امتحان کردن نوارها، به سرآغاز چندتا از آن‌ها گوش می‌دهد. (جمعاً چهل و دوخانه و دفتر، یك مسجد، یك بنگاه معاملات ملکی، و چند دفتر در وزارت ارشاد از جمله دفتر عطاءالله مهاجرانی و احمد بورقانی و مسجدجامعی از معاونان و عیسی سحرخیز از مدیران کل تحت پوشش این مرکز شنود قرار داشت. علاوه بر تلفن‌ها و فکس‌ها، که تحت مراقبت بود، میکرفن‌های مخفی متعددی نیز در اتاق‌ها و حتی توالت بعضی ازخانه ها و دفاتر و ... نصب شده بود که حد اقل چهارتای آن به مرکز صفی علیشاه، و بقیه به مرکز اصلی شنود وزارت اطلاعات در پاسداران - سلطنت آباد - در ضلع شمال شرقی مجتمع اطلاعات مشرف بر بزرگراه وصل بود). مأمور مورد اشاره با شنیدن نخستین فریادها، با کنجکاوی به بقیه نوارهای شنود دستگاه شماره ۴ متصل به کامپیوتر تفکیك کننده مرکزی، گوش داده بود ... این صدا را می‌شناخت، چند بار صاحب این صدا را دیده بود ... خودش است حاج آقا هاشمی ... صدا با کسی در تلفن همراهش (موبایل) گفتگو می کرد. صدای مخاطب شنیده نمی شد، اما صدای صاحب تلفن همراه

از طریق میکرفن‌های مخفی در خانه فروهرها به دستگاه شنود رسیده بود و حالا مأمور ومسئول دستگاه شماره ۴ این صدای آشنا را می‌شنید.

«حاج آقا تمام شد. راحتش کردیم ولی ...

- دقایقی سکوت نشانه‌ی‌آن است که صاحب صدا به سخنان حاج آقائی که طرف صحبت اوست گوش می‌کند - و بعد بار دیگر اوست که می‌گوید: متأسفانه ناچار شدیم زنش را هم راحت کنیم. غیر از این نمی‌شد او فهمیده بود.

- بعد باز سکوت است - وآنگاه صاحب صدامی‌پرسد کمونیسته را چه کنیم؟

(این کمونیسته کیست؟ بعدها روشن می شود که او قربانی بیگناهی است که واداراش کرده بودند با فروهر قرار ملاقات بگذارد و بعد هم با فتوای محسنی اژه‌ای سرش را بریدند و در گوری گمنام جایش دادند.)

راستی، حاج آقا در این مکالمه چه کسی است؟

تنها دو هفته بعد از دیدارم با جوان از وطن آمده بود که فهمیدم حاج آقا کسی به جز مصطفی پورمحمدی قائم‌مقام فلاحیان و دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات نبوده است. (شگفتا که چنین فردی بعد از بازجوئی از او و برکناریش، بار دیگر در صحنه ظاهر می‌شود و این بار در مقام عضوهیئت ژوری دادگاه ویژه روحانیت، حکم محکومیت عبدالله نوری یعنی یکی از کسانی را که جانانه و بی محابا به قلب

اطلاعات زدند و نقش او و شریکش فلاحیان را در قتل‌های زنجیره‌ای فاش کردند، صادر می‌کند.).

***

نوار تکان دهنده بود و از آن تکان دهنده تر، مطالب تایپ شده‌ای بود که رسول دوم خردادی‌ها برایم آورده بود. و درنخستین صفحه‌ی آن شش پیام به عنوان شخصیت‌های محوری پرونده قتل و طراحان جریان «حذف و حصر» و «تشکیك و ترویج» به چشم می خورد.

- علی فلاحیان وزیر اطلاعات سابق و مشاور ولی فقیه
- میرحجازی مسئول دفتر ویژه در مقر ولی فقیه
- مصطفی پورمحمدی قائم‌مقام وزیر اطلاعات
- سعید امامی ملقب به اسلامی معاون سابق وزیر اطلاعات، و مشاور عالی و مسئول عملیات مقابله با هجمه فرهنگی
- صادق مسئول بخش التقاط در وزارت اطلاعات
- مصطفی کاظمی مدیرکل امنیت داخلی معروف به هاشمی و موسوی و موسوی نژاد

بر پایه مطالب تایپ شده‌ای که به دستم رسید و بعداً درباره‌ی جزء جزء آن تحقیق کردم و سپس بخشی از آن را در هفته نامه کیهان لندن و ماهنامه روزگارنو، و روزنامه‌های «الشرق الاوسط» و «الوطن» منتشر کردم و در مصاحبه‌های

رادیوئی نیز به تفصیل درباره‌ی این مطالب سخن گفتم، پس از روی کار آمدن خاتمی، مجموعه‌ای که در دوران وزارت علی فلاحیان و از نخستین ماه‌های پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه تشکیل شده بود وکار«حذف و حصر» چهره‌های برجسته‌ی اپوزیسیون و جامعه روشنفکری و نیز مخالفان حوزوی را برعهده داشت و عملاً سلطنت مطلقه اطلاعات را برکشور بر قرار کرده بود، به ناچار به حلقه تنگتر ومحرمانه تری تبدیل شده بود که حالا چگونگی عملکرد و مهره‌های اصلی آن پیش چشم من قرار داشت.

به طور کلی این حلقه در سه قطاع که به محور مرکزی حلقه وصل بودند عمل می‌کرد. محور مرکزی شامل همان پنج تنی بود که نامشان در صدر مطالب واصله قرار داشت. و عملکرد هر قطاع از این قرار بود:

۱ - قطاع ارزیابی و گزینش

شخص پورمحمدی نظارت عالیه براین قطاع را داشت و همکاران او از این قرار بودند: خزائی، پورفلاح، مصطفی کاظمی - موسوی‌نژاد - ، مهرداد علیخانی، حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان و روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد اسلامی ومدیر کل سابق وزارت اطلاعات و محمدمهدی خزعلی فرزند آیت الله ابوالقاسم خزعلی مشاوران این مجموعه بودند. ضمن این که شریعتمداری مسئولیت‌های

دیگری رانیز دررابطه باکل‌حلقه عهده‌دار بود. کار این مجموعه بررسی و ارزیابی عملکرد شخصیت‌های‌سیاسی، فرهنگی، هنری، علمی و مذهبی کشور در داخل و خارج ایران و آثار تخریبی فعالیت‌های آن‌ها بر نظام حاکمیت دینی بود. این‌ها اسامی را بر می‌گزیدند که از دیدشان، باید طرح حذف و حصر نسبت به آن‌ها به اجرا گذاشته می‌شد.

۲ - قطاع توجیه و تبریر

مجموعه دوم که زیر نظر مستقیم شخص فلاحیان قرار داشت، مسئول ایجاد زمینه‌های حذف و حصر (از طریق جهت دادن به افکار عمومی علیه فرد مورد نظر - توجیه) و فراهم آوردن جواز شرعی حذف و حصر - تبریر - بود. در این مجموعه چهره‌های شاخص، میرحجازی در دفتر رهبری، علی رازینی و محسنی اژه‌ای درقوه قضائیه، روح الله حسینیان در مرکز اسناد و دادگاه ویژه روحانیت علی خزعلی، حسین شریعتمداری و تیمش در کیهان و ابواب جمعی انصار حزب الله «یالثارات الحسین» و«شلمچه» بودند. البته درجریان قتل‌های زنجیره‌ای که از قتل دکتر عبدالرحمن قاسملو و کاك عبدالله قادری در خارج « وین » و قتل دکتر کاظم سامی در داخل شکل گرفته بود و تا اواخر دوران ریاست رفسنجانی با وجاهت شرعی علنی و پس از روی کارآمدن خاتمی، به صورت پنهانی و در چهارچوب یك مجموعه‌ی مافیائی ضد دولت،

ادامه داشت، فتواهائی نیز علیه قربانیان با مهر و امضای کسانی مثل فاضل لنکرانی و محسنی اژه‌ای ابوالقاسم خزعلی و مصباح یزدی در دست است که متن آن نه در رابطه با یك فرد بلکه درباره‌ی یك نوع تفکر و خط دینی و فکری است. مثلاً از فاضل سئوال کرده‌اند : « بسمه تعالی، استدعا می‌شود نظر مبارك را در مورد کسانی که در عصمت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها تشکیك می‌کنند و قائل به ظهورحضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف نیستند چیست؟ »

آقای فاضل در جواب نوشته است:

«بسمه تعالی، اگرموردنظر برمسلمان زاده منکرعصمت و ظهور است شرع انور تکلیف ناصبی‌ها و مرتدین را روشن کرده است. والله اعلم».

این فتوا برای کشتن تعدادی از مخالفان و روشنفکران مورد استفاده قرار گرفته است. نحوه‌ی کار از این قرار بوده که مثلاً حسین شریعتمداری مطالبی را درباره ارتداد ملیون و فرمایش امام درباره‌ی مصدق و جبهه ملی و ارتداد سرانش چاپ می‌کرد. همزمان شلمچه و یالثارات الحسین عبارات مجعولی از داریوش و پروانه فروهر نقل می‌کردند که بله این‌ها منکر عصمت ائمه هستند و مقوله ظهور را یك دروغ ساختگی می دانند. هفته بعد در حوزه عده‌ای از طلبه‌ها اعلامیه‌ای انتشار می دادند که در آن بااشاره به مطلب شلمچه و ... وا عصمتا، وامهدیا سرداده می‌شد و این که

چه وقت مسئولان محترم نظام در برابر این مرتدین کافر ناصبی واکنش نشان می‌دهند. در این مرحله بود که حکم قتل فرد مورد اشاره مثل داریوش و پروانه فروهر با استناد به فتوای فاضل لنکرانی یا خزعلی و یا ... به دست مأموران تنفیذ حکم که اغلب از وابستگان سپاه قدس و اطلاعات سپاه بودند داده می‌شد. در مورد دکتر شاپوربختیار یك فتوای مشکوك به مهر و امضای آیت‌الله خمینی به تاریخ ۹/۱ / ۱۳۶۰ از سوی حسینیان با مهر مرکز اسناد اسلامی به تیم مسئول حذف بختیار داده شده بود.

۳ - قطاع پیگیری و تنفیذ

این مجموعه که دارای دوشاخه داخل و خارج بود، زیر نظر مستقیم سعید امامی فعالیت می‌کرد. و از گروهی مأمور متعصب و سبع اطلاعات سپاه، سپاه قدس، و بخش عملیات وزارت اطلاعات سود می‌جست. کسانی هم چون احمد وحیدی و مرتضی رضائی از مسئولان اطلاعات و حراست اطلاعات سپاه، خسرو براتی - راننده اتوبوسی که نویسندگان و شاعران را به ارمنستان می‌برد - ، مهرداد علیخانی معاون مدیر کل عملیات، حسین شیخ عطار، محمد آزادی و ... از سرشناسان این مجموعه بودند.

قطاع پیگیری و تنفیذ برای دستیابی به اهداف خود و حذف آن‌ها از مزدوران و وابستگان خارجی نیز استفاده

می‌کرد. (مثل قاتلان دکتر شرافکندی و یارانش، و قاتلان شخصیت‌های بلوچ در پاکستان، و بلند پایگان حزب دموکرات کردستان در شمال عراق و ...) این سه قطاع از همکاری شماری از روحانیون و روزنامه نگاران و دیپلمات‌ها و ... در داخل و خارج کشور برخوردار بودند.

***

در همان دیدار ... در هتل ... متوجه شدم که نخست سعید حجاریان و در پی او علی ربیعی و خسرو تهرانی (از مشاوران خاتمی) در واقع کاشفان نوارهای شنود بوده‌اند. و خاتمی با داشتن این نوارها نزد رهبر رژیم می‌رود که اصرار داشته قتل کار خارجی هاست و به قصد بی اعتبار کردن نظام صورت گرفته است، و او را در جریان جرائمی قرار می‌دهد که ایران را تکان داده است. خامنه‌ای نخست درصحت نوارها تردید نشان می‌دهد. و بعد آن جلسه معروف مقابله رهبر با شماری از بلندپایگان وزارت اطلاعات و شکستن مصطفی کاظمی و خسرو براتی پیش می‌آید. اما چرا خاتمی تا این لحظه پرده را بالا نزده است؟ مخاطب من که از تهران آمده است می‌گوید: حالا این شما هستید که می‌توانید مانع از به جریان افتادن توطئه به انحراف کشاندن مسیر تحقیقات شوید. به عبارت دیگر حالا که نمی شود در ایران فریاد زد

قاتلان شایسته ترین فرزندان ایران در گستره‌ی فرهنگ و سیاست و دین، زیر گوش ولی فقیه، قتل‌ها را طراحی و به اجرا می گذاشتند با این همه اطلاعاتی که به دستتان رسیده است به میدان بیائید و مگر وظیفه یك روزنامه نگار و اهل قلم متعهد و ملتزم، آگاه ساختن جامعه از حقایق نیست؟ سخنان جوان هموطن، چنان مؤثر بود که فردای آن روز وقتی به لندن باز گشتم، علیرغم همه نصایح مشفقانه‌ی دوست و آشنا، نخستین بمب خبری را باکشف هوّیت سعید امامی و دیگر اعضای حلقه ی محوری، بر زمین زدم.

در آن تاریخ گو این که همگان در متهم کردن نظام به دست داشتن در قتل‌ها متفق القول بودند اما کسی از حلقه بزرگ و سه مجموعه‌ی داخل آن خبری نداشت. چنین بود که تا مدت‌ها مطالب و گفته های من در کیهان و الشرق الاوسط و الوطن و ... و رادیوهای فارسی و عربی زبان زیر سئوال قرار داشت. و حتی این جا و آن‌جا (به ویژه در صادرات کتبی و شفاهی و تصویری وزارت انطباعات رهبر شعبه فارسی زبان حزب بعث عراق، مسعود رجوی، و یکی دو نشریه و صدا و سیمای نفس بریده) تلاش برای بی اعتبار نشان دادن افشاگری های من و اتهام زدن به صاحب این قلم به وابستگی (گاه به شاه و گاه به شیخ و زمانی به سیا و روزی به ...) همزمان با گسترده شدن ابعاد وافشاگری‌ها آغاز شد. که در این زمینه در یکی از شماره‌های کیهان لندن

نامه‌ای به هوشنگ وزیری نوشتم (ضمیمه شماره ۱)

در دی‌ماه ۱۳۷۷، سرانجام مطصفی کاظمی و سی تن از دست اندرکاران حلقه - محفل خودسر به قول مسئولان نظام - و دراواخر بهمن ماه سعید امامی‌دستگیر و تحت بازجوئی قرار گرفتند.

جالب این که در همین دوران حملات گسترده‌ای از سوی حسین شریعتمداری، مسعود ده نمکی، حاج بخشی، مرتضی نبوی و ... در کیهان، شلمچه، یالثارات الحسین، رسالت و ... علیه من آغاز شد. البته من سال‌ها به فحش و ناسزاهای این جمع خو کرده‌ام. اما این بار قضیه فرق می کرد و حملات شکل هدایت شده داشت و با همان زمینه‌هائی انجام می‌گرفت که پیش ازحذف اهل اندیشه درایران علیه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته بود. علیرغم بازداشت امامی و شماری از محفلی‌ها و ادامه تحقیقات در این مرحله توسط کمیته سه نفره‌ای که خاتمی برای پیگیری پرونده قتل‌ها تشکیل داده بود (علی یونسی، علی ربیعی، و سرمدی از وزارت اطلاعات) و هیئت مشورتی کمیته مرکب از خسرو تهرانی، رضا خاتمی، و سه تن دیگر که از ذکر نامشان معذورم، هیچ نوع اطلاعاتی در رابطه با نتایج تحقیقات منتشر نمی‌شد. و تنها آنچه را من به دست می‌آوردم این جا و آن‌جا منتشر می شد. و روزنامه نویس‌های جبهه دوم خرداد که خود از هدف های اصلی حلقه حذف و حصر به شمار می‌رفتند با نقل مطالب من از فلان

رادیو با نشریه عربی می کوشیدند به فاش شدن اسرار قتل‌ها کمك کنند. آن طور که بعدها روشن شد، دفتر رهبری، شخص هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، احمد جنتی، محمد یزدی رئیس قوه قضائیه و البته قربانعلی دری نجف آبادی، مانع انتشار تحقیقات کمیته سه نفره بودند. و در عین حال روی ابقای دری نجف آبادی در وزارت اطلاعات اصرار می کردند. اما سرانجام خاتمی توانست دری نجف آبادی را برکنار و پس از چانه زدن‌های طولانی با رهبر بر سر جانشین وی (خامنه‌ای به هیچ روی حاضر به پذیرش کسانی هم‌چون موسوی لاری، محقق داماد، مجید انصاری، خوئینی‌ها و صدوقی نامزدهای نخستین خاتمی برای وزارت اطلاعات نبود) سر انجام علی یونسی را به وزارت اطلاعات منصوب کرد. و او به سرعت از مجلس رأی اعتماد گرفت.

***

حملات نشریات وابسته به حلقهٔ «حذف و حصر» ، علیه من، زمانی که بار دیگر نام سعید امامی را در کنار کاظمی و براتی و ... شریعتمداری و حسینیان مطرح کردم وپس از انتشار بیانیه ی سازمان قضائی نیروهای مسلح (ضمیمه شماره ۲) تصویرامامی را درابعاد گسترده ازطریق مطبوعات فارسی وعربی وتلویزیون ایرانیان علی لیمونادی که جهان گسترشدن تصویر امامی مدیون اوست و شبکه اینترنت، در

برابر دیدگان جهانیان گذاشتم، جهت دیگری گرفت (ضمیمه شماره ۳ و ۴) حالا آن‌ها متوجه شده بودند که صاحب این قلم به منابعی دسترسی یافته است که نخواهند گذاشت خون ناحق پروانه‌های گستره‌ی ستیز با استبداد، هدر شود.

ازاین مرحله به بعد همه توان من در کنار ادامه‌ی افشاگری‌ها روی تألیف این کتاب متمرکز شد، انتشار مطالب جالب و گاه تکان دهنده‌ای که در داخل کشور، در مطبوعات جبهه دوم خرداد به چاپ می‌رسید و حجم آن با انتشار بیانیه‌های سازمان قضائی نیروهای مسلح درباره‌ی خودکشی سعید امامی رو به افزایش گذاشت، مرا بیش از بیش دردنبال کردن کاری که از زمان انتشاردادن سخنان حجت الاسلام پروازی از بنیان گذاران انصار حزب الله در کیهان لندن و روزگار نو یك ماه پیش از قتل فروهرها آغاز کرده بودم، و با دیدار جوانی که از ایران آمده بود و در شهر ... آن نوار را برای من پخش کرد و مطالبی را که پایه این کتاب شد، در اختیارم گذاشت، ابعاد تازه ای یافت، پایدارتر کرد (گزیده‌ای ازاین مطالب را در بخش ضمیمه‌ها آورده‌ام).

کتاب‌را باسخنان‌پروازی‌آغازکرده‌م واشاراتی‌که درباره‌ی انصارحزب‌الله داشته‌ام وبعد به سراغ سعید امامی و قتل‌های زنجیره‌ای و ارزیابی دستگاه‌های اطلاعاتی وژیم رفته‌ام.

آرزوی من این است که این تلاش تبعیدی دور از خانه‌ی پدری، درآشکار شدن هویّت آنها که وطَن را ملَك طلق خویش

می پندارند ویا برقراری حاکمیت فریب ومرگ بر بستر انقلابی که ریشه درجان یك ملت داشت، فجیع ترین جنایات را به اسم اسلام ناب محمدی انقلابی مرتکب شده‌اند، زمینه ساز شود.

همین که می‌بینم ده ماه پس از آن که من از حلقه‌های مرگ در دستگاه اطلاعات رژیم و دفتر رهبری نوشتم و گفتم، عبدالله نوری دولتمرد آزاده‌ای که حضور درقلب ملت را اگرچه درزندان، بربازیگری در نمایشنامه حاکمیت، آن هم در نقش‌های اصلی، ترجیح می‌دهد وپا دربلندی‌های تاریخ می‌گذارد، در دفاعیاتش همان حرف‌ها را تکرار می‌کند (ضمیمه شماره ۵) حس می‌کنم که خطرکردن‌های این چندماه، بیهوده نبوده‌است.

حالا در وطن نیز از « خانه اشباح » (ضمیمه شماره ۶) «سعید امامی و حسین شریعتمداری» (ضمیمه شماره ۷) می‌گویند و می‌نویسند وبلافاصله پس از سخنرانی «روح‌الله حسینیان» (ضمیمه شماره ۸) دردفاع ازعزیز ازدست رفته‌اش سعیدامامی، «عالیجناب خاکستری» (ضمیمه شماره ۹) رسوا می‌شود وهمزمان قلعه الموت ولایت «مدرسه حقانی» (ضمیمه شماره ۱۰) تصویرمی‌شود. ونویسنده با شهامتی که به طنز سیاسی مفهوم تازه ای داده است راز جلسات محرمانه عصرهای‌دوشنبه رادرکیهان فاش می‌کند(ضمیمه شماره ۱۱).

در خرداد که خاموشش کردند خط جنایت تا نخستین روزهای ریاست جمهوری رفسنجانی دنبال می‌شود. (ضمیمه شماره ۱۲). و صدای زخمی پوینده از گلوی «صفا» بیرون

می‌آید (ضمیمه ۱۳). «نشاط» پیش از داغدار کردن یاران جامعه مدنی تیر حقیقت را در کمان شهامت می‌گذارد و به قلب لانه فساد اطلاعات می‌زند (ضمیمه‌شماره ۱۴). و پایان سعید امامی و ادامه یافتن اندیشه او را خبر می‌دهد (ضمیمه شماره ۱۵) ودرنهایت بازبه سعید می‌رسیم. واینکه چگونه انسانی می تواند خود را ذوب شده در عشق الهی و ولایت بداند و بعد بتواندآن همه دروغ را، آنگاه که هنوز بر اسب مراد سوار است بر زبان آورد (ضمیمه شماره ۱۶)

خسته ازکارنیستم، اما سنگینی حقایقی که دراین ماه‌ها از چند و چونش آگاه شدم، همچنان حس می‌کنم. و این کتاب مقداری از باری که بر شانه می‌کشم می‌کاهد. لازم می‌دانم دراینجا از نویسندگان و اندیشمندان آزاده و فرزانه‌ای که سعید امامی در سخنانش به آن‌ها اهانت کرده است - برای نقل این سخنان پوزش بخواهم. طبیعی است ارزیابی یك جانی مسخ شده درایدئولوژی مثل او، درباره فرزانگانی چون استاد بزرگوار دکتر احسان یارشاطر که همه عاشقان ایران مدیون کار سترگ او هستند و زنده یاد سعیدی سیرجانی و دوستان دیروز و امروز ... تنها می‌تواند در حلقه «حذف و حصر» و «تشکیك و ترویج» اعتبار داشته باشد.

علیرضا نوری زاده

AZOH

چشم انداز:

سعیدامامی
مردی برای همه فصول جنایت

این که سعید امامی (اسلامی) که بود و از کجا آمد چندان مهم نیست آنچه اهمیت دارد مکتبی است که سعید امامی‌ها را باافسون وشعبده ایدئولوژی، ازیك دانشجوی آزاده و صادق که در خانواده‌ای فرهنگ دوست، بر دامان مادری خداشناس و پاکدل و پدری متدین و آگاه پرورش یافته، به هیولائی تبدیل می‌کند که آماده است برای حفظ سلطه‌ی حاکمیتی که قلباً به آن اعتقاد دارد و خود نیز جزئی از آن است به راحتی دروغ بگوید، شکنجه کند، آدم بکشد - بخش اعترافات - و در همه حال چنین تصور کند که اعمالش

مورد تأیید رهبری است که او را سعید جان صدا می‌زند و آنقدر به او اعتماد دارد که حتی هنگام سفر خانواده‌اش به نقطه‌ای، آن‌ها را به او می‌سپارد، و امام زمان از او خشنود و خدا از تلاش‌های او برای حفظ کیان ولایت فقیه راضی است.

سعید امامی (ملقب به مجتبی در بین بعضی از افراد خانواده و دوستانش) متولد ۱۳۳۶ شمسی (۱۹۵۸) وابسته به خانواده قوامی شیرازی است که در فارس دارای ریشه‌ای کهن است که تا حاج ابراهیم کلانتر عصر زندیه، و همان که دروازه‌های شیراز را به روی آغا محمدخان قاجار گشود تا لطفعلی‌خان زند را تسلیم او کند - و لطفعلی‌خان توانست به کرمان بگریزد - مسیر آن‌ها را داریم. و چون حاج ابراهیم جدیدالاسلام بوده بنا براین عده‌ای کوشیدند سعیدامامی را یك یهودی زاده قلمداد کنند. در حالی که او در خانواده‌ای مسلمان و معتقد به دنیا آمده بود. خانواده‌ای که بعضی از وابستگانش در شهر آباده و شیراز از فعالان جمعیت حجتیه در مبارزه با بهائی‌ها بودند. پدر سعید نام خود را به امامی تغییر داد و برادر او - عموی سعید - نیزکه سرهنگ ژاندارمری بود نام پاکروان را اختیار کرد. امامی پیش از گرفتن دیپلم با توجه به این که دائی‌اش نفر دوم دفتر وابسته نظامی ایران در واشنگتن بود به آمریکا رفت. در این زمان او ۱۸ ساله بود و شش ماه بعد وارد کالجی در اوکلاهما شد. در

سپتامبر ۱۹۷۸ در حالی که ایران صحنه‌ی پرشور تظاهرات انقلابی بر علیه رژیم پهلوی بود، به دانشگاه «استیل واتر» اوکلاهما رفت و به تحصیل در رشته مهندسی مکانیک پرداخت. در همین دوران سعید امامی که دوست دختری آمریکائی به نام «روزالین» داشته ناگهان دچار تحول روحی می‌شود و موهای سرش را که تا روی شانه‌اش می‌رسید کوتاه می‌کند و با کناره‌گیری از دوستان آمریکائی‌اش و جدائی از روزالین، سخت به فعالیت سیاسی در چهارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجوئی مخالف شاه که تحت تأثیر اسلام به قرائت مجاهدین بود، می‌پردازد. (هنوز هم کم نیستند کسانی که معتقدند سعید امامی همه گاه دلبسته اندیشه‌ی بنیانگزاران سازمان مجاهدین باقی ماند - او در جریان بازجوئی سعید شاهسوندی، وی را که از کادرهای اصلی سازمان مجاهدین خلق بود با دانش ایدئولوژیکی خود نسبت به تفکر غالب در سازمان و اندیشه‌ی مغلوب - مبانی فکری حنیف نژاد و یاران مؤسس - شگفتی زده کرده بود) سعید امامی خود در اعترافاتش به اشاره ازسال‌های فعالیتش در انجمن اسلامی دانشجویان یاد می‌کند. و از قتل حسین طباطبائی مخالف سرشناس رژیم اسلامی ایران در نخستین ماه‌های به روی کارآمدن رژیم اسلامی و تأثیری که این حادثه بروی می‌گذارد یاد می‌کند. در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) سعید امامی با گرفتن لیسانس در رشته‌ی میکانیک تصمیم به

بازگشت به ایران می‌گیرد اما با مخالفت سخت خانواده‌اش رو به رو می‌شود که با آگاهی از روحیات او مطمئن بودند به محض آن‌که به ایران بازگردد عازم جبهه‌های جنگ خواهد شد. سعید در بطن انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان که حالا با تصفیه های سال‌های ۶۰ و ۶۱ (۱۹۸۱ و ۱۹۸۲) کاملاً جذب در اندیشه ولایت شده است، خیلی زود مورد اعتماد نمایندگان رژیم در آمریکا قرار می‌گیرد. به طوری که به عنوان کارمند محلی وارد دفتر حفاظت منافع (زیر پرچم الجزایر) در واشنگتن و چند ماه بعد دفتر هیئت نمایندگی دائم درسازمان ملل متحد (نیویورك) می‌شود. او در این زمان دبیر انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان درآمریکای شمالی و کانادا است. همه کسانی که سعیدامامی را در سال‌های ۱۹۸۱ و۱۹۸۲ تا زمان بازگشت به ایران به یاد دارند تأکید می‌کنند که او به طرز شگفتی آوری جذب اندیشه ها و شخصیت آیت‌الله خمینی شده بود. اما آنچه زندگی او را یکسره دگرگون کرد آشنائی‌اش با علی فلاحیان بود. فلاحیان که از بدو تشکیل وزارت اطلاعات به عنوان معاون و سپس قائم‌مقام وزیر عملاً نقش مهمی دروزارتخانه داشت، همان اوائل برپائی وزارت اطلاعات، در سفری به آمریکا با اسم مستعار ودرجمع اعضای هیأت نمایندگی ایران دراجلاس سالیانه مجمع عمومی در سال ۱۳۶۲ با سعید امامی آشنا شد. فلاحیان در آن تاریخ سخت درجستجوی خرید تجهیزات

کامپیوتری شنود از آمریکا بود درمقر هیت نمایندگی او و سعید که کار مترجمی را عهده‌دار بود به طور تصادفی با هم برخورد کردند و فلاحیان وقتی از وفاداری امامی به انقلاب مطمئن شد از او برای یافتن تجهیزات مورد نظرش یاری خواست. قابلیت شگرف سعید امامی در تهیه آنچه فلاحیان می‌خواست، چنان تأثیری روی قائم مقام وزیر اطلاعات گذاشت که او بلافاصله پس از بازگشت به ایران، در جریان گذاشتن ریشهری خواستار جذب امامی به وزارت اطلاعات شد. سعید امامی به دعوت فلاحیان یك سال بعد به تهران آمد و به ریشهری معرفی شد. ریشهری به توصیه سعید حجاریان یکی از معاونانش در آن تاریخ، حاضر نشد امامی را در حوزه‌ی امنیت به کار گیرد بلکه اجازه داد از وی در حوزه اطلاعات استفاده شود. به این ترتیب سعید امامی نخست به عنوان محقق و کارشناس و سپس در مقام معاون حوزه تحقیق و ارزیابی اطلاعاتی وارد وزارت اطلاعات و امنیت کشور شد (خرداد ۱۳۶۴).

تا زمانی که ریشهری در وزارت اطلاعات بود سعید امامی راه به بخش امنیت نیافت. مجموعه‌ی خط امامی‌ها و چپ‌های اسلامی (حجاریان، ربیعی، پورنجاتی و شاهچراغی) به سختی با حضور او که از دید آن‌ها ذهنیت آمریکائی داشت، در حوزه امنیتی مخالفت می‌کردند. اما روزی که فلاحیان در کابینه نخستین رفسنجانی وزیر اطلاعات شد، این

سعید امامی بود که در کمتر از سه روز مهمترین حوزه وزارتی، یعنی معاونت سیاسی و بین‌المللی را زیر نگین داشت. خط امامی‌ها وچپ‌های اسلامی از وزارت‌خانه اسباب کشی کردند ...

در این تاریخ سعیدامامی با همسر و نخستین فرزندش که پسر بود، در یك آپارتمان سازمانی در نزدیکی ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات زندگی می‌کرد. (همسر سعید که هم اکنون در زندان است از زنان تحصیلکرده وآگاهی است که با دانستن دو زبان نخست در کار تحقیقات و بررسی همسرش را یاری می‌داد و بعد با تولد فرزند دومش صاحب کاری نیمه وقت در مرکز پژوهش‌های تاریخ، شده بود وی با همسران و دختران شماری از بلند پایگان نظام مثل آیت‌الله خامنه‌ای، رفسنجانی، ریشهری، فلاحیان، ناطق نوری و ... در ارتباط نزدیك و دوستانه بود) سعید امامی بعدها به ساختمانی با شکوه نقل مکان کرد که «اکبر خوش کوش» یکی ازنزدیکان فلاحیان ومردصدملیارد تومانی آن را ساخته بود و فلاحیان وسعیدامامی و مصطفی کاظمی هرکدام یك آپارتمان د ر این ساختمان داشتند.

یك سال بعد سعید امامی بخشی ازمسئولیت‌های حوزه امنیتی را نیز عهده‌دار شد. و از این‌جا به بعد او به شخصیت کلیدی تبدیل می‌شود که در کنار فعالیت‌های اداری‌اش، به عنوان مهمترین عامل خط دهنده، در حوزه

نظام از دفترِ رهبری گرفته تا شورایعالی امنیتِ ملی حضور دارد.

از روایت‌های متعددی که نویسندگان و روشنفکران دگراندیش ازسال‌های سلطه سعیدامامی بر وزارت اطلاعات، برایم نقل کرده‌اند، پیداست که سعید امامی همه گاه، در نقش مسئول بالا، در پایان بازجوئی‌ها با چشم بسته، ظاهر می شده است. و همین امر می‌رساند که او عملاً در رابطه با طعمه‌ها (یعنی تمام کسانی که به وزارت احضار می‌شدند و یا مثل زنده یاد سعیدی سیرجانی در چنگ سربازان گمنام امام زمان قرار می‌گرفتند) رشته حیات آن‌ها را در دست داشته است. و خود او نیز در اعترافاتش می‌گوید در قتل بعضی‌ها شخصاً نظارت داشته است.

اعتـرافات

۱

اعتـــــــــرافات

امامی تا سه هفته بعد از دستگیری‌اش چیزی بروز نمی‌دهد. مرتب نماز شب می‌خوانده و گریه می‌کرده است. یك روز بعد ازظهر درنمازخانه زندان بامصطفی کاظمی (موسوی‌نژادمعروف) رو به رو می‌شود که یك ماه پیش از او دستگیر شده بود. موسوی به او می‌گوید براتی - یکی دیگراز متهمان در قتل‌های زنجیره‌ای وادادە است ومن هم برای‌آقا - خامنه‌ای - نامه نوشته‌ام و تقاضای دیدار حضوری کرده‌ام. (این در حالی است که کاظمی سه روز پس از دستگیری در دیدار با خامنه‌ای به همه چیز اعتراف کرده بود بنا براین سخنش به امامی در واقع برای منحرف ساختن فکر او بوده‌است)

امامی چند روز بعد هنگامی که تلفنی از زندان با همسرش گفتگو می‌کرده باز زیر گریه می‌زند و پس از آن به

علی ربیعی عضو کمیته تحقیق ریاست جمهوری پیغام می‌دهد که آماده گفتگو است.

او جمعاً ۱۷ جلسه بازجوئی می‌شود. گاه ساعات بازجوئی به شش ساعت رسیده است و ۹۴ ساعت نوار و ویدیو از او در دست است.

عمده ترین محورهای اعترافات سعید امامی از این قرار بوده است :

- جمعا بر قتل سیصد و پنجاه نفر طی چهارده سال نظارت داشته‌ام که درمیان آن‌ها شمار اندکی‌را با دست خودم از بین برده‌ام و در موارد دیگر طراح و دستور دهنده بوده‌ام.

امامی از قتل سعیدی سیرجانی، کشیش میکائیلیان و کشیش‌دیباج، دکترضیائی - روحانی اهل سنت - پرده برمی‌دارد. همچنین فاش می‌کند فاطمه قائم‌مقامی به دستور فلاحیان کشته شده است.

او همچنین به طرح کشتن دکتر بختیار و دکتر برومند و دکتر قاسملو اشاره می‌کند، کسانی در بالا خبر داشتند اما محور اصلی فلاحیان بود. حکم قتل را او داد. در مورد شرفکندی، اطلاعات سپاه مستقیما درگیر بود. و ما فقط به آن‌ها کمك لوجستیکی دادیم.

- در تمام قتل‌ها در خارج، ما از عوامل خود در دستگاه‌های اپوزیسیون در بین نزدیکان افراد ترور شده بالاترین بهره‌ها را بردیم.

امامی گفته‌است فلاحیان اصرار داشت فریدن بویر احمدی را بکشم اما من او را نجات دادم و او هم اکنون در نقطه امنی در شوروی سابق زندگی می‌کند. او هم‌چنین گفته‌است: بعد از درگذشت امام، با توجه به نبودن رهبری هم وزن امام، به این نتیجه رسیدیم که تمام افرادی را که در خارج می توانند خطری برای نظام به حساب آیند، یعنی در واقع آن‌ها که داعیه رهبری دارند از بین ببریم پسر شاه جزو اولین نفرات بود منتها دستمان به او نرسید.

– بعد از دوم خرداد متوجه شدیم خطری را که با از بین بردن رهبران اپوزیسیون خارج‌ازکشور برطرف ساخته‌ایم اینك در خانه خودمان گریبانگیرمان شده است، به همین دلیل نیز حذف فیزیکی چهره‌های داخلی مطرح و به اجراء گذاشته شد.

– در رابطه با مجید شریف، وقتی ربیعی می‌گوید او که بچه مسلمان بود و صداقتش را هم ثابت کرده بود چرا او را کشتید؟ سعید امامی گفته است فلاحیان معتقد بود که:

«اگر مؤمن سنگر کفار شد حکم این است که او را بکشیم تا به سنگر کفار دست پیدا کنیم.»

عین این حرف را پاسدار محمدرضا نقدی فرمانده حراست اطلاعات سپاه و شکنجه گر شهرداران نیز در مشهد ایراد کرده بود. و حمیدرضا جلائی پور مدیر شرکت جامعه روز، ناشر نشاط نیز با اشاره به این سخن مقاله‌ای واقعاً خواندنی در نشاط سه شنبه ۵ مرداد نوشته بود با عنوان

«رویای کردستانی کردن امور» چون به ظاهر آدمکشان سپاه در کردستان یا چنین برداشتی، کردهای بیگناه را قتل عام می‌کرده‌اند، این گفته امامی و نقدی نشان دهنده این است که به طور کلی چنین برداشتی در دستگاه اطلاعات رژیم یك اصل پذیرفته شده است.

وسواس و وسوسه

امامی دربخشی ازاعترافاتش به بستر فکری خود اشاره می کند و می‌گوید : درآمریکا ما با دو طرز تفکر روبه رو بودیم عده‌ای از بچه‌ها - انجمن اسلامی - با قتل طباطبائی - حسین طباطبائی نخستین مبارز ایرانی که به دست یك مزدور آمریکائی رژیم که یك سیاه بود به قتل رسید. این قاتل هم اکنون درایران زندگی می‌کند و همسر ایرانی نیز اختیار کرده است - می‌گفتند قتل نفس ازجانب کسانی که خود تا دیروز مخالف این شیوه بوده‌اند، درست نیست.عده ای نیزکاملاً آن را تأیید می‌کردند. من چند هفته‌ای دچار حیرت شده بودم. سرانجام نزد آقای ب ... رفتم، ایشان هم خود از یك خانواده مذهبی بوده و هم اخوی او از معتمدین نزد امام به حساب

می‌آمد. او مدتی برایم درباره توطئه‌های ضدانقلاب سخن گفت و سرانجام ثابت کرد در راه تحقق شعارهای انقلاب خیلی‌ها باید از سر راه برداشته شوند.

آشنائی با آقای فلاحیان را سعادتی فرض کردم. ایشان از همان ابتدا نظر لطف خاصی به من ابراز کرد و زمانی که مأموریت را انجام دادم (اشاره امامی به خریدهائی است که به خواست فلاحیان از چند مؤسسه تجهیزات استراق سمع الکترونیکی در آمریکا انجام داده است) ایشان اصرار کرد که فوراً به تهران بروم و من بدون مطلع ساختن حتی پدرم، به تهران رفتم و روز بعد راهی شیراز شدم و ابتدا به خانه خواهرم که مثل پدرم حرفه معلمی‌را انتخاب کرده بود، رفتم. اما او از بازگشت من سخت ناراحت شد به خصوص وقتی مرا با ریش و رفتار اسلامی دید. بعد به دیدن پدرم رفتم او هم مرا ملامت کرد که چرا باز گشته ام ... آقای فلاحیان نسبت به نیروهای چپی که وارد اداره (وزارت اطلاعات) شده بودند بدبین بود. اتفاقا همین آقای حجاریان که حالا آزادیخواه دو آتشه شده با استخدام من سخت مخالفت کردند. در پرونده من نوشته بودند من مشکوك به همکاری با آمریکا هستم. این حرف باعث شد که شب به امامزاده صالح بروم و ساعت‌ها گریه کنم. اما روز بعد آقای فلاحیان مرا نزد امام برد. روی پای ایشان افتادم و مثل تشنه‌ای که به دریا رسیده باشد از سخنانشان بهره مند شدم ...

۲

برخورد با آل قلم

سعید امامی در رابطه با برخوردهایش با نویسندگان و روشنفکران و اهل اندیشه و فرهنگ، در اعترافاتش چنین گفته است:

مدت‌های مدیدی فعالیت‌ها و گفت و شنودهای شمار کثیری از این‌هارا زیرنظر داشتم وبا عده‌ای از آن‌ها از نزدیك برخوردکردم.خیلی روشن بودکه کسانی مثل گلشیری یا سپانلو دین ندارند اما حزبی هم نیستند. در ابتدا من فکر می کردم می‌شود این‌ها را به راه آورد. اما وقتی گلشیری درلفاظی به خاندان عصمت وطهارت وچهارده‌معصوم اهانت‌کرد و شنیدیم که در نوشته هائی در مسلمات قرآنی مثل جن تشکیك کرده است دیدم دارندبه اساس دین ومذهب می‌زنند.مسأله مختاری

فرق داشت اوذهن حزبی داشت، یعنی موتوراین‌ها بود. پوینده هم چون آنتن‌های قوی داشت مرتب اخبار این‌ها را می داد به دست ... درخارج.ما بعد ازآن مهمانی خانه وابسته فرهنگی آلمان فهمیدیم ماجراخیلی عمق دارد واگر به سرعت دست به کارنشویم حکایت زمان شاه تکرارمی‌شود.آنجا هم ازچند شعر خوانی(شب شعر) درسفارت آلمان شروع شد.(اشاره به ده شب شعر و سخن کانون نویسندگان ایران در انستیتو گوته تهران)

شما وقتی با کسانی روبرو هستی که با منطق دیالکتیك اول می‌گوید امامزاده حسن دروغ است و بعد می‌رسند به خود امام حسن و دست آخر منکر خدا می‌شوند، نمی‌توانی سکوت کنی. برداشت من و دوستانم این بود که باید ریشه این‌ها را کند. ما فهرستی داشتیم که تقریباً صد نفری توی آن بودند از نویسندگان و شاعران تا لیبرال ها و سروشی‌ها (منظور دکتر عبدالکریم سروش و خط فکری اسلام اصلاحی است که معرف آن به جز سروش، دکتر پیمان و دوستانش و از جوانترها اکبر گنجی است)

سعید امامی در رابطه با میکونوس حرف های جالبی دارد. او ضمن اشاره به این که پیش بینی نمی‌کرده مصباحی رفیقش از طریق بنی صدر در دادگاه حاضر شود، گفته است حاج آقا فلاحیان به ما گفته بود تردیدی نکنید که پرونده خیلی ساده بسته می‌شود. اما چنین نشد. مصباحی را من بیرون فرستادم بچه حزب اللهی مخلصی بود که پسرهای

رفسنجانی با او درگیرشده بودند و دیدم همین روزها زیرآبش را می‌زنند. وقتی شنیدم که توی دست انگلیسی ها افتاده است، نگران شدم ... از طریق برادر بنی صدر و یکی از اقوامش به او گفتیم نخواهیم گذاشت به هیچ روی زندگی کند. وقتی که رفت و آن حرف‌های بیربط زده شد خیلی اصرار داشتند حکم آقای ... را درباره اش تنفیذ کنیم (یعنی او را بکشیم) اما بعد آقای ... ما را خواست و گفت دست به او نزنید چون الان نگاه‌ها متوجه اوست. (جاهای نقطه گذاشته شده در متن تایپی اعترافات که به دست من رسیده همین طور نقطه چین بوده است) بعد از مدتی دیدم که فکر آقای ... عجب درست بود چون به هرحال آن دستگاه‌های عظیم جاسوسی در غرب، با داشتن عوامل متعدد وشکار کسانی مثل مصباحی، می‌دانند که شورائی در کار نبوده که تصمیم به قتل کسی بگیرد. اصلا جریان سیاسی شد و توجه از وزارت (اطلاعات) معطوف به رهبری سیاسی شد.

برای ما این یك موهبت بود چون کسی نمی‌گفت اطلاعات این کار را کرده (قتل دکترشرفکندی و یارانش) بلکه می‌گفتند ازبالا دستور به سپاه داده‌اند که بزنید. حقیقت هم این بود که بچه‌های اطلاعات سپاه که در لبنان هم بودند کار را انجام دادند. ما فقط در لوجستیك کمکشان کردیم.

امامی برخلاف ادعای سازمان قضائی نیروهای مسلح تأکید می‌کند که هدف قتل های اخیر ضربه زدن به حیثیت و

اعتبار خاتمی و جلوگیری از تبدیل شدن امثال «فروهر و یزدی و سحابی» به قهرمان ملی و تکرار حوادث انقلاب بوده است. «به حاج آقا فلاحیان گفتم شما تشریف ندارید اما سایه تان هست. آقای (درّی نجف آبادی) اصلا حالیش نبود که اطلاعات چیست. اما آقای پور محمدی، حاج آقا موسوی‌نژاد (مصطفی کاظمی) - و حاج آقا اکبریان بودند. یعنی خط رسالتی و ولایتی که آقای ریشهری جا انداخت و حاج آقا فلاحیان مستمرش کرد، خط سیاست دهنده است.»

۳

فعالیت‌های فرهنگی

از مجموعه‌ی مطالبی که در رابطه با سعید امامی طی هفته‌هائی‌که به تدارك این کتاب مشغول بودم، به دستم رسید، این نکته برجستگی خاصی داست که سعید و مجموعه اش، پس از تصفیه فیزیکی رهبران و بلند پایگان اپوزیسیون در خارج، - و تنی چند در داخل - با شعار مقابله با «هجوم فرهنگی» از نخستین ماه‌های سال ۱۳۷۲ به اجرای طرح «حذف و حصر» که به آن اشاره خواهد شد، در داخل کشور و طرح «تشکیك و ترویج» در خارج از کشور می‌پردازد. با این همه شروع واقعی حرکت تشکیك (به حقانیت مبارزات شخصیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی و هنری داخل و خارج کشور، درخارج و ایجاد شبهه و تردید در صداقت و پاکدامنی و خلوص آن‌ها و نیز تعرض به مراکز مطبوعات و کانون‌های

فرهنگی در خارج از کشور و مسئولان آن - همچون کانون نویسندگان ایران در تبعید، سازمان ایرانی دفاع از حقوق بشر، انجمن بین المللی قلم و روزنامه‌ها و مجلات و رادیو تلویزیون‌های خارج از کشور - توسط عناصر واخورده‌ای که شماری از آن‌ها در پیوند - چه در گذشته و چه حال - بااین مراکز و کانون‌ها و ... بوده‌اند) از سال ۱۳۷۴ است. به این بخش از اعترافات سعید امامی توجه کنید:

اوائل سال ۷۴ بعد از آن که با خروج چهره‌های خطرساز - یعنی بختیار و قاسملو و ... که از میان برداشته شدند - ضرورت تمرکز روی فعالیت‌های فرهنگی بیش از هر وقت مورد تأیید قرارگرفت. تکیه بربخش‌هائی ازوزارت‌ارشاد می‌توانست تاحدودی کارساز باشد. اما درعمل به علت حضور افراد غیر موثق در بخش‌های ارشاد، تکیه کلی روی سازمان فرهنگ ارتباطات اسلامی، یعنی تشکیلاتی‌که ریاست‌آن را علیمحمد تسخیری برعهده دارد، قرارگرفت. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به دستورآیت‌الله خامنه‌ای بوجود آمد تا کنترل او بر فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور کامل شود). دفاتری نیز با عنوان فرهنگ رسانه‌ای، سازمان پژوهش‌های فرهنگی، دفتر پژوهش‌های ویژه و نمونه های آن ایجاد شد.

برای تأمین بودجه فعالیت‌های این سازمان‌ها بخش امور بازرگانی وزارت خانه - یعنی دستگاهی که اداره آن با مصطفی کاظمی موسوم به موسوی بود - اعتبارنامه اولیه را

تأمین کرد و قرار شد برادران با به کارانداختن این اعتبار در امور بازرگانی از سود آن هزینه های لازم را برای بخش‌های فرهنگی فراهم سازند.

تولید مقالات وگزارش‌های تحقیقی در زمینه های مختلف و مطالبی که محور آن فعالیت‌های ضد نظام عوامل استکبار و نیروهای معاند در خارج بود، ازنخستین کارهای بخش‌های مربوطه بود.

معاونت بین الملل - وزارت اطلاعات - با مساعدت بعضی از افراد و نیروهای مستعد در خارج، مسئول تشکیل پایگاه‌هائی بود که ازطریق آن بتوان شمار بیشتری از ایرانیان را از بدنه گروه‌های معاند و فعالیت‌های ضد نظام و ضد ملی جدا کرد ... »

سعید امامی در بخش دیگری از اعترافاتش در رابطه با کانون نویسندگان ایران در تبعید چنین گفته است:

«وجود تشکل‌هائی از این دست که به نوعی بر روند فعالیت‌های مجموعه هائی همسو - باآن‌ها - درداخل تأثیر مستقیم داشت راهکارهائی متفاوتی را می‌طلبید که گاه می‌توانست به صورت تحریك افراد ومجموعه ای درداخل این تشکل - یعنی کانون نویسندگان ایران در تبعید - و زمانی از طریق به خدمت گرفتن عوامل ضعیف که در برابر مادیات و با امتیازاتی تأثیر پذیر بودند، علیه مشروعیت تشکل و ستون های اصلی آن، نتایج بسیار مهم به بار آورد ... »

۴

شنود در بیت رهبری
و
مرگ احمد خمینی

سعید امامی به جز مورد مرگ احمد خمینی یك بار دیگر به او اشاره کرده است و آن زمانی است که می‌گوید:

«بخش شنود - استراق سمع مکالمات تلفنی و گاه گفتگوهای خصوصی از طریق میکرفن‌های مخفی - به طور پیاپی گزارش‌هائی را از تماس‌ها وگفتگوهای ایشان با عوامل منتظری و پسر ... که در خارج است و همچنین فردی که از واشنگتن تلفن می‌زد و خود را نماینده ... می‌خواند به بخش

بین الملل ارسال می‌کرد. ما این گزارش‌هارا به طورجدی مورد بررسی قرار دادیم و توسط آقای فلاحیان خطوط اصلی آن را به اطلاع آقای هاشمی رفسنجانی رساندیم...»

سعید امامی در جای دیگری از اعترافاتش دکتر شاپور بختیار را خطرناکترین عنصری می‌خواند که همچون دکتر قاسملو دارای ویژگی‌های رهبری و اعتبار بین المللی است. به همین دلیل نیز از بین بردن اومورد نظر کلیت نظام بوده است.

وی با لحنی بسار زشت و حقیرانه از نویسندگان و اندیشمندان ایرانی یاد می کند و در مورد یکی ازچهره‌های شناخته شده که بسیارموردآزارقرارگرفته می‌گوید:

«نقطه ضعف‌های او امکان فشار وارد ساختن براو را ازهر نظرفراهم می‌کرد. اداره -اطلاعات- گزارش‌های متعددی در رابطه با تماس‌های غیرمشروع او با همسران دو تن از همکارانش، وفریب دادن یکی ازکارمندان ... دردست داشت که در زمان مقابله - رویاروئی - با او عین آن‌ها به اطلاعش رسید. مکالمات طولانی تلفنی چند ساعته با ... که حاوی مطالب خلاف عفت بود زمینه مناسبی برای اعمال فشار بروی فراهم ساخت.»

در تمام مطالبی که از سعید امامی به دست من رسیده موضوع «شنود» نقش اساسی دارد. و معلوم می‌شود وزارت اطلاعات با تعبیه میکرفن‌های مخفی در خانه افراد و ضبط مکالمات تلفنی آن‌ها به صورت گسترده ای فعالیت‌ها و

تماس‌های دگر اندیشان و چهره های مخالفی چون زنده یاد داریوش فروهر و همسرش را زیر نظر داشته است اما از همه این‌ها جالب تر اعتراف سعید امامی به نصب میکرفن مخفی در کتابخانه آیت الله خامنه ای رهبر رژیم است. وی گفته است:

در نوروز ۷۷ آقای ... از بخش فنی اطلاع داد که در بازرسی از کتابخانه آقا - خامنه ای - چهار میکروفن پیدا شده که ممکن است ار تباط با عوامل استکبار و صهیونیسم داشته باشد. ما از آقای ... چاره جوئی کردیم و جریان را به آقای فلاحیان گزارش دادیم. بعد معلوم شد درتابستان ۷۶ که آقا ییلاق رفتند هنگام بازرسی ماهیانه بیت و دفتر - خامنه ای - نصب شده بود وآقای ...نتایج شنود را مستقیماً به آقای فلاحیان و بعد از رفتن ایشان به آقای پورمحمدی می‌داد.»

مرگ احمد خمینی

سعید امامی در رابطه با مرگ مشکوك احمد خمینی مطالبی را در اعترافاتش عنوان می‌کند که به علت اهمیت آن و نیز نگرانی بلند پایگان رژیم از انتشارش بلافاصله با مهر فوق محرمانه، از متن اعترافات در پرونده قتل‌ها، خارج و به آرشیومحرمانه سازمان قضائی نیروهای مسلح منتقل می‌شود.

برپایه اعترافات سعید امامی، مرگ احمد خمینی نیز توسط او و گروهش تدارك دیده شد. چون از دید امامی و فلاحیان و جمعی که وی از آن‌ها با عنوان «مقامات بالا» یاد کرده است،

«سخنان فرزند آیت الله خمینی به شدت موجب نگرانی بود و مشاهده می‌شد این سخنان درسپاه ونیروهای انقلابی در اغلب ارگان‌ها، شك و تردیدهائی رانسبت به مشروعیت حاکمیت ایجاد کرده است»

دررابطه با احمدخمینی، سعیدامامی همچنین گفته است:

«از آنجا که او(احمد خمینی) قرص‌های مختلفی مصرف می‌کرد یافتن وسیله‌ای‌جهت ازپای درآوردن اوکارسختی نبود»

وی همچنین اشاره می‌کند که:

« در طول سه روز بیهوشی او در بیمارستان ترتیبی داده شده بود که به هر شکل شده از خروج او از بیمارستان ممانعت شود، پس از مرگ نیز علیرغم اصرار همسر ایشان نگذاشتیم پزشك قانونی دلایل مرگ ایشان را پیگیری کند، و به همان اعلامیه تیم پزشکی بیمارستان اکتفا شد. »

به این ترتیب آشکار می‌شود که شایعات مربوط به قتل احمد خمینی به اشاره مقام‌های بالاتر، چندان بی اساس نبوده است و سخنانی که بعدها از سوی همسر و فرزند ارشد احمد خمینی یعنی‌خانم فاطمه سلطانی طباطبائی وسیدحسن خمینی در رابطه با «اسرار مگونی» که احمد به گور برده عنوان شد، در واقع اشاره به این نکته است که کسانی نمی خواستند او در صحنه باقی بماند.

احمد خمینی اواخر عمر به دفعات از کردهٔ خود در رابطه باطرح برکناری آیت الله منتظری با همدستی ریشهری و رفسنجانی، اظهار تأسف کرده بود. وی همچنین درمصاحبه‌ای که تنها پس از مرگش به چاپ رسید فاش کرد پدرش بعد از فتح خرمشهر توسط ارتش و سپاه، قصد داشت جنگ را تمام کند اما رفسنجانی ومسئولان سپاه خواستار ادامه جنگ و ورود به خاك عراق شدند چون می‌گفتند هدف‌های پشت جبهه تحقق پیدا نکرده است (که البته منظور تثبیت قدرت خود و از میدان به درکردن همه رقبا بوده است.)

۵

شبکه جهانی توزیع مواد مخدر

سعید امامی در اعترافاتش، ضمن اشاره به دلائل قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیباروی شرکت آسمان (که چند سالی باداشتن همسر و سه فرزند، معشوقه فلاحیان بود و به دستور او، امامی ترتیب کشتن او را داد) از ماجرائی تکان دهنده پرده برمی‌دارد. سخنان او در مجموع گرد این محور دور می‌زده است که :

فلاحیان از سال ۱۳۷۰ زمانی که ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات چنان گسترش یافت که دیگر بودجه محرمانه و رسمی وکمك های مقام معظم ازصندوق وجوهات وسهم امام کفاف مستی سربازان گمنام را نمی داد. با یك تصویب نامه دو خطی در هیأت دولت اجازه ورود اطلاعات به کارهای

تجاری را کسب کرد. و به دنبال آن اداره کل امور اقتصادی واوراك زیر نظر کمالی یکی از محارم فلاحیان تأسیس شد که در زمان کوتاهی دست روی نیمی از امور تجاری کشور، از پیش خرید ارزان اتومبیل و آهن و تولیدات صنعتی تا واردات بزرگ و کوچك گذاشت. ده ها شرکت زنجیره ای در ایران و خارج کشور توسط «کمالی» ایجاد شد و از سوی دیگر عوامل اطلاعات با تهدید و ارعاب در ۷۰ درصد پروژه‌های تولیدی، ساختمانی و حتی تولید فیلم و ویدئو و نشر کتاب و روزنامه و مجله شریك شدند.

(کمالی به علت دزدی‌های کلان درآغاز دولت خاتمی بازداشت شد و جایش راا کبریان گرفت. موسوی نژاد نیز در اداره این بخش نقش اساسی داشت) بعد از مدتی نیز اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات که فعلاً در زندان است، مسئول عالی امور اقتصادی شد. نکته مهم دیگر این که فلاحیان هم زمان، با گرفتن دو سه فتوا از آخوندهای دولتی در باب این که برای مبارزه با استکبار می توان حتی توسل به مواد مخدر جست، درصدد صدور مواد مخدر مکشوفه از سوی عناصر اطلاعات و نیروهای انتظامی بر می‌آید. برای این کار او نیاز به تأسیس شبکه‌ای دارد که خارج از وزارت اطلاعات عمل کند. در این جاست که با چند قاچاقچی کهنه کار بلوچ از جمله چند تن از ایل شه بخش (همان‌ها که جهانگردان اسپانیائی و ایتالیائی را اخیراً ربوده بودند) و شماری از

قاچاقچیان شیعه لبنانی از جمله محمد شمص نماینده شیعه پارلمان لبنان نزدیك به حزب الله که سه سال قبل به جرم قاچاق و تولید مواد مخدر از وکالت عزل و به زندان افتاد، تماس گرفته می‌شود. هم زمان فلاحیان از طریق سعید امامی تعدادی از مهمانداران و خلبانان شرکت آسمان و یکی دوشرکت هوائی دیگر را با تهدید و تطمیع وارد کار می کند. فلاحیان زمانی که خود در پروازی به مشهد با فاطمه قائم‌مقامی میهماندار زیبا روی شرکت آسمان روبرو می شود با جلب و جذب او، علاوه بر استفاده از او برای به دام انداختن مخالفان، وی را نیز وارد حلقه پیك‌های مرگ به اروپا و خاور دور و خاور میانه می‌کند. و این عده طی شش سال صدها کیلو هروئین و دیگر مواد مخدر را با فتوای قرص و محکم علمای اعلام، جهت افساد جوانان جوامع مستکبر و عمال استکبار در منطقه، به خارج می‌برند. و در محل تحویل نمایندگان فلاحیان می‌دهند که زیر پوشش دفاتر تجاری، فرهنگی، مذهبی و ... فعالیت می‌کرده‌اند.

در طول این مدت دو خلبان، چهار میهماندار مرد و ده بلوچ عضو شبکه به عقوبت اسلامی دچار می‌شوندچون ظاهراً یا طمع کار بوده‌اند و یا دهان اق داشته‌اند. درباب فاطمه قائمقامی که سعید امامی شخصاً او را به دستور فلاحیان به قتل می‌رساند ماجرا ابعاد گسترده‌ای دارد وعشق و جسارت و خیانت نیز درکار بوده است.

نقش روح الله حسینیان، که به عنوان مشاور فلاحیان در وزارت اطلاعات و همکار او در دادگاه ویژه روحانیت سال‌ها دست در دست فلاحیان و پورمحمدی و سعید امامی و مصطفی کاظمی* داشته در امر شبکه‌ی صدور مواد مخدر به خارج قطعی است. وتلاش های اوبا ایراد سخنرانی ومصاحبه جهت منحرف ساختن مسیر تحقیقات در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای و اقدامات فلاحیان، از وحشت او ناشی می‌شود.

---

* در رابطه با مصطفی کاظمی(موسوی نژاد) معروف باید گفت که او در مقام مدیر کل امنیت داخلی تحت اسم «موسوی نژاد» گو اینکه با سعید امامی در یك خط فکری نبود اما در دوسال آخر وزارت فلاحیان چون وارد کارهای خارج از برنامه (ازبرنامه‌های محفلی و روابط ناشروع و قاچاق و مواد مخدر و طلا و جواهر گرفته تا قتل مخالفان) شده بود، عملاً به صف امامی پیوسته بود. این نکته نیز گفتنی است که موسوی نژاد را زودتر از امامی دستگیر کردند. چون به قول معروف او خیلی زود «واداده» بود» درفاصله زندانی شدن او و امامی، در خانه فلاحیان و با حضور امامی، برنامه چراغ با شرکت «روح الله حسینیان» و به کارگردانی پشت صحنه حسین شریعتمداری تدارك دیده شد. مریدان و دوستان موسوی‌نژاد در فارس که او ده سال مدیرکلی اطلاعاتش را عهده دار بود، سیزده تن از یهودیان را به جرم جاسوسی برای اسرائیل به اشاره فلاحیان دستگیر کردند تا به قول یکی از متهمان، راه خارج خاتمی را ببندند.

وزارت اطلاعات

پایگاه ترور

۶

وزارت اطلاعات،
پایگاه ترور و توطئه

با آشکار شدن نقش «وزارت اطلاعات» در کنار «سازمان حراست اطلاعات سپاه پاسداران» و بخشی از «دفتر رهبری» در جریان قتل‌های اخیر، و نیز پیدا شدن رد پای این سه مرکز، در ده‌ها جنایت در طول ده سال گذشته، برای نخستین بار بحث پیرامون دستگاه های اطلاعاتی رژیم به مطبوعات، و نیز ارگان‌های مختلف از رادیو تلویزیون، تا نماز جمعه و از مجلس شورا تا مجمع تشخیص مصلحت نظام و ... کشیده شده است. (اینکه نماز جمعه را کنارنهادهای دیگر نظام گذاشته ام، از این روست که باتوجه به دستگاه عریض و

طویل شورای مرکزی نماز جمعه و نقشی که ائمه جمعه در تحولات سال‌های اخیر داشته اند، عملاً این عبادت نهادینه شده، به گونهٔ یك حزب سیاسی که دارای صدها پلاتفورم در روزهای جمعه است، جزء مهمی ازمسئولیت فریب توده‌ها را برعهده دارد) از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تا چندماه پیش نه تنها، هوّیت مسئولان و عملکرد این وزارتخانه عریض و طویل از چشم تودهٔ مردم پوشیده بود بلکه به جز معدودی از ارکان رژیم، بقیهٔ کارگزاران رژیم اسلامی به همان اندازه از نحوهٔ فعالیت و گسترهٔ عملکرد و اسامی بلند پایگان و وابستگان این ارکان اطلاع داشتند که شهروندان عادیِ کشور از آن باخبر بودند.

به جز دریك مورد آن هم درآغاز تشکیل این وزارت‌خانه که مجلس بانامزدی «اسماعیل فردوسی‌پور» (تلفنچی مخصوص آیت‌الله خمینی در پاریس و نماینده بعدی مجلس شورای اسلامی) برای وزارت آن، به علت سوابق زندگی وی مخالفت نشان داد و به دنبال رد کردن او، شخص خمینی «ریشهری» را به مجلس معرفی کرد، تعیین وزرای اطلاعات با رهبر رژیم بوده است ومجلسیان نیز درباب او نه تنها سئوال و گفته ای‌نداشته اند، بلکه همه گاه وی با اکثریت آراء مورد تأیید مجلس شورای اسلامی قرار گرفته است.

به عبارت دیگر همان طور که در رژیم گذشته نام ساواك در پرده ای از راز و رمز پنهان بود و مردم این آخری‌ها هر از

چند گاه با مقام امنیتی بی نام خوش تیپی (پرویز ثابتی) روبرو می شدند که برای آن‌ها شرح کشافی از دستاوردهای سازمان اطلاعات امنیت کشور را در مقابله با خرابکاران عنوان می ساخت، در رژیم اسلامی نیز منهای ظاهر آراسته و چهرهٔ مقبول و مطبوع مقام‌های امنیتی، بقیه مسائل به عین از روی دست ساواك کپیه پردازی شده است. و مردمی که خشم از ساواك، از عمده ترین عوامل برانگیختگی آن‌ها در سال ۱۳۵۷ بود، با کمال شگفتی خیلی زود دریافتند که به جای ساواك، صاحب چند دستگاه اطلاعاتی شده‌اند. ازآنجا که آشنائی با سرشت دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم، برای یافتن دلایل ارتکاب جنایت های اخیر و سلسله ای از جنایت‌ها طی سال‌های روی کار آمدن جمهوری اسلامی - یك ضرورت است، من تصمیم گرفته ام، با اطلاعاتی که طی سال‌های گذشته به مرور جمع آوری کرده‌ام، به طورخلاصه در این‌جا نقل کنم.

۱ - وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواك)

از بدو تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان شاه، این سازمان به ظاهر بخشی از نخست وزیری بود که رئیس آن را شاه انتخاب می‌کرد و او هر هفته در دو نوبت گزارش وضع عمومی امنیت کشور و کارهای ساواك را به اطلاع شاه می‌رساند. دربارهٔ آغار کار ساواك مطابق گفتهٔ بعضی از مسئولان نخستین این دستگاه، نباید با همان

معیارهائی‌به قضاوت نشست که پایان کار این دستگاه را ارزیابی کرده و می کنیم. در آغاز افسرانی جوان و تحصیل کرده با نظارت تیمور بختیار و پس از او مرحوم سپهبد «پاکروان» می‌کوشیدند، تشکیلاتی اطلاعاتی برای کشوری که در همسایگی شوروی و در محاصرهٔ دولت‌های نه چندان دوست قرار داشت، برپا کنند اما خیلی زود اغلب این افراد کنارزده شدند و جای آن‌ها را «عضدی»ها و «جوان»ها و «تهرانی» و «آرش» ها و ... گرفتند. در میان اسنادی که توسط رژیم بعد از انقلاب در رابطه با اعمال ساواك و درگیری های روحانیون با این دستگاه منتشر شده، من به نکات جالبی برخورده ام. برای نمونه در اغلب این سندها مشاهده می‌شود که نظامیان بلند پایه ای که باساواك همکاری می‌کرده‌اند (و برای نمونه مرحوم تیمسار بهرامی، و تیمسار حریری که عمرش درازباد، و ...) برپایهٔ همان تربیت نخستین نه اهل شکنجه و آزار زندانی‌ها بوده‌اند و نه عملی که منافی اخلاق و مذهب باشد ازآن‌ها سرزده است. درحالی که در میان غیرنظامیان کم نبودند کسانی که با ورود به ساواك مبانی اخلاق و شرافت انسانی را به کلی رها کردند و بعضی از آنها مثل «عضدی» و «تهرانی» و «آرش» به بیمارانی روانی که از شکنجه و کشتن لذت می‌بردند تبدیل گردیدند. بازهم بگویم در دستگاه ساواك حتماً انسان‌های شرافمتند و وطن پرستی نیز خدمت می کردند که چوب همکاران خود را

خوردند و هنوز هم بار گناهانی را که هرگز مرتکب نشده‌اند، بر دوش می‌کشند. من در وطن، دردرگیری دائم با ساواك بودم و چوبش را هم خورده ام اما در غربت با بسیاری از کسانی که هریك به نحوی با این دستگاه همکاری می‌کرده‌اند آشنا شده ام و به جز سلامت نفس و آزادگی و عشق به میهن در آن‌ها چیز دیگری نیافته ام.

باری زنده یاد دکتر «شاپور بختیار» در برنامه ای که در دی ماه ۱۳۵۷ به مجلس برد انحلال ساواك را اعلام کرد و در گفتگوهائی که باهم داشتیم وشماری ازآن‌ها در روزنامه «اطلاعات» درهمان روزها به چاپ رسید، دکتر بختیار تأکید داشت که می‌بایست دستگاه اطلاعاتی جدیدی با همکاری افرادی تحصیل کرده و سالم از نو به وجود آورد والبته در این کار از کارکنان سالم ساواك نیز استفاده کرد. مهندس «رضا حاج مرزبان» یکی از شهدای عرصهٔ ستیز با رژیم درآن روزها طرحی را دردست اجرا داشت که به موجب آن دوسازمان مجزا ولی در عین حال در هماهنگی با یکدیگر، برای برعهده گرفتن مسئولیت در امور امنیت ملی وامورجاسوسی وضد جاسوسی در ارتباط با خارج، در کشور ایجاد می‌شد. با انحلال ساواك و آزادی زندانیان سیاسی توسط دکتر بختیار در فاصله ای کوتاه گشوده شدن درهای اوین و زندان کمیته و قصر و ده ها زندان در چهارگوشهٔایران، مردم برای مدتی کوتاه نفسی به راحتی کشیدند. بدون آن که فکر کنند درآینده ای نه چندان

دور جای امنیت خانهٔ مدرن و کامپیوتری شده شاه را با مردان و زنان اتو کشیده و خوب چهر، امنیت خانهٔ مبارکهٔ ولی فقیه با سربازان اغلب زشت روی گمنام امام زمان و تك و توك خواهران ترشیدهٔ زینب، خواهد گرفت

درآغاز روی کارآمدن دولت موقت، با تلاش‌های شماری از وزراء و همکاران بازرگان بخشی از ساواك که مسئولیت امور ضد جاسوسی راعهده دار بود، در دفتر نخست وزیری برپا شد. دراین زمان ساختمان ساواك و آرشیو آن در اختیار «محمد غرضی» و دار و دسته اش قرار داشت که عملاً شروع به بازداشت وشکنجه مخالفانشان می‌کردند. ماجرای دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی در برابر سفارت فلسطین از جمله مواردی بود که مردم از آن مطلع شدند. به هرحال براثر بالا گرفتن اعتراض‌ها از یکسو و انتقال بخشی از مسئولیت‌های امنیت داخلی به وزارت کشور و کمیته های انقلاب در نخست وزیری نیز دفتر اطلاعات و اسناد، به مرور با هکاری بعضی از مسئولان ساواك که سوابق سیاهی نداشتند، شکل گرفت و زیر نام «سازمان اسناد ملی و اطلاعات کشور» که ما در «امید ایران» نام مختصر «واواك» را بر روی آن گذاشتیم، به کار مشغول شد. مسئولیت این سازمان به تناوب با شماری از معاونان نخست وزیربود .همین تشکیلات باکنار رفتن بازرگان، با استخدام و جذب نیروهای انقلابی، با برجا گذاشتن سایه‌ای از خود درنخست وزیری به ساختمان ساواك منتقل شد. ازاین

تاریخ یعنی حدود سال‌های ۵۹ و ۶۰ تعدادی از طلبه ها و آخوندهای جوان وارد دستگاه اطلاعاتی شدند تا به دستور «آیت الله منتظری» برکاراین وزارتخانه وبخصوص بازجوئی‌ها نظارت کنند. همین‌ها درطول سال‌های بعد جهنمی ترین دستگاه اطلاعاتی منطقه را که تنها می‌توان آن را با استخبارات «صدام حسین» مقایسه کرد، به وجود آوردند بعد ازحوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ و دستگیری‌ها وکشتار مخالفان، از یکسو و ترورهای گسترده ای که اغلب توسط وابستگان، سازمان مجاهدین خلق صورت می‌گرفت، شماری از بلند پایگان رژیم از جمله «هاشمی رفسنجانی» ضرورت متمرکز شدن امور اطلاعاتی را در یك وزارتخانه به خمینی گوشزد کردند. اما او تا مدت‌ها به دلیل وحشت از انعکاس برپائی وزارت امنیت نزد مردم و نیز به علت مخالفت های آشکار «منتظری» با این امر، تن به درخواست «رفسنجانی» و بلند پایگان رژیمش نمی‌داد. اما در پی کشف چند شبکه از عوامل مجاهدین و عراق در دستگاه امنیتی رژیم، سرانجام خمینی موافقت کرد وزارت ویژه ای برای امور اطلاعات تشکیل شود. تدوین لایحهٔ تشکیل این وزارتخانه بر عهدهٔ تنی چند از کارشناسان اطلاعاتی رژیم گذاشته شد که یکی از آن‌ها «خسرو تهرانی قنبری» از معاونان سابق وزارت صنایع که هنوز هم در کار کمیته تحقیق ویژهٔ ریاست جمهوری درامور اطلاعاتی فعالیت دارد. یك چند در پی انفجار در دفتر

شورایعالی امنیت ملی که منجر به قتل «رجائی» و «باهنر» شد، به زندان افتاده بود.«رفسنجانی»، «مهدوی کنی»، «ریشهری» و «اتابکی» دادستان دادگاه‌های نظامی، «حسن روحانی» نایب رئیس مجلس و دبیر شورایعالی امنیت ملی، از جمله کسانی بودند که درتدوین لایحهٔ تشکیل وزارت اطلاعات مشارکت داشتند. به هرحال وقتی لایحه به مجلس برده شد، سه چهار تن از نمایندگان که هنوز ترس از خدا و ملت داشتند به مخالفت با لایحه پرداختند ولی تشر خمینی آن‌ها را برجای خود نشاند و سرانجام درنخستین دوره ریاست‌جمهوری«سیدعلی خامنه ای» این لایحه به تصویب رسید. و وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواك رسماً در محل سابق «ساواك» و «ساواما» تشکیل شد. و به دنبال رد نامزدی «اسماعیل فردوسی پور» از سوی مجلس، «محمد محمدی ریشهری» قاضی دادگاه‌های نظامی که با توجه به قساوت قلب و سابقهٔ طولانی در آزار و شکنجهٔ مخالفان ازجمله روحانیون مخالف ولایت فقیه، ظاهراً همهٔ امتیازهای لازمه را برای تصدی ریاست دستگاه امنیتی ولیّ فقیه دارا بود، زمام امور وزارت خانهٔ تازه را برعهده گرفت. نکته ای که یادآوری آن دراین جا ضروری است تأکید شخص خمینی بر روحانی و مجتهد بودن وزیر اطلاعات بود. به همین دلیل نیز بدون آن که قانونی دراین باره وجود داشته باشد ازابتدا تا امروز وزرای اطلاعات جمهوری اسلامی پیوسته از به

اصطلاح روحانیون و مجتهدان بوده اند.

«ریشهری» از همان آغازعمده ترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات را به روحانیونی واگذار کرد که ازنوع خودش بودند. «میرحجازی» (از مسئولان دفتر آقای خامنه‌ای که نامش در قتل‌های اخیر به میان آمده و دو بار به کمیته تحقیق، بازجوئی پس داده است) ،«محمدی گلپایگانی»، رئیس دفتر رهبر، پور محمدی قائم مقام «دری نجف آبادی» واز مهمترین عوامل قتل‌های اخیر، و بالاخره «علی فلاحیان» ازمهمترین ارکان وزارت اطلاعات ازابتدای برپائیش بوده‌اند. در این میان بخشی از نیروهای چپ اسلامی و به خصوص تنی چند از دانشجویان خط امام (مثل سعید حجاریان) مشاور فعلی خاتمی ومدیر مسئول روزنامه «صبح امروز») در مقام کارشناس و محقق، جذب وزارت اطلاعات شدند و بعضی از آن‌ها تا مقام‌های مدیر کلی و معاونت بالارفتند. «علی ربیعی» عضو کمیتهٔ تحقیقات ویژهٔ ریاست جمهوری و مدیرمسئولی روزنامهٔ «کار وکارگر» ومشاور رئیس جمهوری در شورایعالی امنیت ملی، که دبیر کل «خانه کارگر» نیز هست، و شاهچراغی مدیر مسئول اسبق کیهان و هوایپمائی کشوری وعضو مرکز تحقیقات استراتژیك که در سقوط هرایما کشته شد در کنار چهره‌های چپ اسلامی و تحصیل کرده‌های خط امامی، تشکیل دهندهٔ نیروئی شدند که به سازمان دادن دستگاه اطلاعاتی رژیم خدمات مهمی کردند. پیش ازورود

این‌ها به وزارت اطلاعات، هرج و مرج براین دستگاه حاکم بود و هیچگونه هماهنگی بین ارگان‌های آن وجود نداشت. در این حال با خاتمه یافتن جنگ، شمار تازه‌ای از نیروهای رزمنده از سپاه و بسیج، جذب دستگاه اطلاعات رژیم شدند که تعدادی از آن‌ها با زمینه‌های ذهنی و باورهای مذهبی خیلی زود به ابزارهای شکنجه و قتل تبدیل گردیدند. دراین حال با توجه به اهمیت کسب اطلاعات در رابطه با جنگ و مسائل مرتبط به آن، بخش مهمی از فعالیت‌های وزارت اطلاعات، درارتباط تنگاتنگ بادستگاه ضد اطلاعات ستاد مشترك، وسازمان اطلاعات سپاه پاسداران قرار گرفت. همین امر باعث شد که به مرور شبکه ای از درون این سازمان‌ها به وجود آید که اگر بگویم عملاً اداره کشور در دست آن بود مبالغه نکرده‌ام.

«ریشهری» که مسئولیت دادگاه ویژه روحانیت را نیز در دست داشت با گماشتن «علی فلاحیان» به عنوان یکی از ۸ معاون خود در وزارت اطلاعات و دادستانی دادگاه ویژه، سیطره‌ی خود را تاعمق حوزه‌ها ومساجد گسترش داد و ازسوی دیگر به اشاره احمدخمینی باهمدستی «حمیدرضا نقاشان» که اطلاعات سپاه را در دست داشت و «محمد فروزنده» (وزیر دفاع سابق و رئیس کنونی بنیاد مستضعفان) که دراطلاعات ستاد کل به همراه مهندس «مهدی چمران» برادر دکتر «مصطفی چمران» کار جمع آوری اطلاعات را در رابطه با

عراق و کردها بر عهده داشتند، موفق شد درگیر و دار بیماری خمینی، توطئهٔ عزل منتظری را ترتیب دهد. منتظری فردی مزاحم وخطرناك تشخیص داده شده بود که درصورت به قدرت رسیدن،اولین کارش بیرون ریختن باند«ریشهری»ازدستگاه های اطلاعاتی خواهد بود. درتوطئه علیه «منتظری»، «ریشهری» ازحمایت «رفسنجانی»و«احمد خمینی» برخوردار بود. پدر زنش «علی مشکینی» رئیس مجلس خبرگان نیز با همهٔ نیرو در پشت سر اوایستاده بود. امروز کاملاً روشن شده است که «علی خامنه ای» در آن تاریخ به طور کلی درجریان توطئهٔ این جمع نبوده است. اما بدیهی است به دنبال شعبده بازی که در خبرگان پس ازمرگ آیت الله «خمینی» به صحنه آمد و او را به مقام رهبری انقلاب رساند، «سیدخامنه ای» نیز چاره‌ای نداشت جزاین که مطیع خواست‌ها و برنامه های شبکهٔ «ریشهری» باشد.

در دوران وزارت «ریشهری» تعداد کارکنان وزارت اطلاعات از هزار و سیصدتن به دوازده هزار تن رسید. و از آن‌جا که با گسترده ترشدن ابعاد فعالیت‌های وزارت اطلاعات، این دستگاه نیازمند کادرهای متخصص در کنارشکنجه گران و آدمکشان بود، نه تنها شماری از کارکنان سابق ساواك را به خدمت گرفت، بلکه با تأسیس دانشکده ای به نام «امام محمد باقر» که زیرنظر «فلاحیان» قرار داشت، به تربیت کادرهای متخصص درزمینه های تحقیق و بررسی‌های سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی، بازجوئی، زبانشناسی، جرم شناسی، روانشناسی، کامپیوتر، کُدخوانی، احزاب و سازمان های سیاسی واجتماعی و ... پرداخت. به دنبال درگذشت خمینی و پیش از آن عزل «منتظری»، که با حضور خود می‌توانست مانعی درراه سلطهٔ مطلق اطلاعات برشئون کشور باشد، نظام سیاسی در ایران، در معرض یك تحول بنیادین از درون قرار گرفت و با دست وزارت اطلاعات به تصفیه و اخراج نیروهای چپ اسلامی ازمجموعه نهادهای سیاسی کشور پرداخت. این تصفیه بعداً شامل نهادهای فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه‌ها و نیز بنیادهای مختلف برشده از انقلاب، و در مرحلهٔ آخرین، مراکز عمده اقتصادی کشور، نیز شد.

در چند ماههٔ نخست به قدرت رسیدن زوج سیاسی – خامنه‌ای و رفسنجانی – احمد خمینی که متوجه عواقب مشارکتش در توطئهٔ عزل منتظری نبود، پس ازآگاهی از جزئیات امر، بر اثر نشست و برخاستهایش با «مهدی کروبی» و «موسوی خوئینی‌ها»، دست به تلاش عبثی برای مقابله با رفسنجانی و بیشتر از او «ریشهری» و «فلاحیان» زد، اما این تلاش ها به جائی‌نرسید و زمانی که پیك صبا، تصاویرش را همراه با پری پیکران درکناربساط افیون به دستش رساند، امامزادهٔ گریان دریافت که بازی را باخته است و سرانجام نیز پس از مصاحبه‌ای که بعد از مرگش به چاپ رسید و در آن فاش ساخت که «رفسنجانی» و «محسن رضائی» و «حسن

روحانی» و «سیدباقر حکیم» عامل طولانی شدن جنگ بعد از فتح خرمشهر بوده اند و خمینی به آن‌ها گفته بود بروید جنگ را خاتمه دهید چون نمی‌گذارند شما وارد عراق شوید، با مرگی مرموز برای همیشه اسراری را با خود به گور برد (دکتر پرتوی که اخیراً درمنزلش درجماران به قتل رسید پزشك احمد خمینی بود و در زمان احتضاراو بربالینش حاضر بود. قاتلان، پرونده‌ها و اوراق خصوصی «پرتوی» را نیز به سرقت بردند و به گفتهٔ یکی از بستگان خانوادهٔ خمینی، قتل «پرتوی» نیز کار همان‌هائی است که «فروهر» ها را سر به نیست کردند. چون دکتر، این آخری ها، در نشست های خصوصی مکرر از قتل «احمد خمینی» سخن به میان می‌آورد) به هرحال، در مدتی کوتاه با برقرار شدن سلطهٔ اطلاعات برتمام نهادها، «ریشهری» برای انجام مأموریت‌های دیگری از جمله ریاست بعثهٔ حج رهبر، از وزارت اطلاعات خارج شد. یکی دیگر از دلایل خروج اوافزایش یافتن تعداد روحانیون مخالف وضرورت مقابله‌باآن‌ها به صورت جدی بود. ازمراجع قم، در کنار «منتظری» و «سید محمد شیرازی» «سید محمد روحانی» و برادرش «سیدصادق روحانی»، «وحید خراسانی» و «میرزای تبریزی» سخت‌اسباب‌نگرانی رژیم بودند. صدها تن از شاگردان و دست پروردگان این مراجع که حاضر به قبول رهبری و مرجعیت «خامنه‌ای» نبودند، با سخنرانی، پخش اعلامیه و فعالیت‌های دیگر، چنان وحشتی در بالا ایجاد کرده بودند که

«ریشهری» درنگ را جایز ندانست و برای قلع وقمع روحانیت وزارت اطلاعات را به قائم مقام خود «علی فلاحیان» واگذار کرد و خود در محکمه ویژه به تخت نشست. دوران وزارت «فلاحیان» بدون شك سیاه ترین دوران وزارت اطلاعات رژیم است.

در این دوران که همهٔعوامل «ریشهری» سرکار بودند و خود او نیز از دور سررشتهٔ امور را در دست داشت، مهمترین چهره‌های اپوزیسیون در خارج به قتل رسیدند و ده ها تن از فعالان سیاسی و اندیشمندان و اهل قلم درکشور به مرگ‌های مرموز و یا قتل‌های فجیع از صحنه خارج شدند.

«فلاحیان» فسادمالی راکه پیش از او ابعاد محدود تری در وزارت اطلاعات داشت، در گسترده ترین شکل در این دستگاه رواج داد.

فلاحیان که در دوران ریشهری در مقام قائم‌مقام او، عملاً کلیه بخش های وزارت اطلاعات را زیر نظر داشت، با هوش بسیار و مدیریت قاطع و طبع حیله گر و فریبکارش، چنان کادرهای وزارت را فریفتهٔ خود کرده بود که به قولی خاطرهٔ تیمسار مقدم را در آن دسته از کارکنان «واواك» که در ساواك نیز سابقه داشتند، زنده می‌کرد. روابط تنگاتنگ او با رفسنجانی از یکسو و دوستی نزدیکش با شماری از فرماندهان سپاه از جمله علی شمخانی (وزیر سابق سپاه و بعد فرمانده نیروی دریائی و امروز وزیر دفاع رژیم) که در

خوزستان و دوران نخستین پس از انقلاب، در کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و جنگ شکل گرفته بود، عملاً دست او را در امور به قول معروف کشوری و لشکری باز کرده بود. رفسنجانی با ریشهری صفائی‌نداشت. اما با فلاحیان دست در یك سفره داشت. آقای خامنه‌ی نیز از ریشهری وحشت داشت به همین دلیل نیز به محض آن که رفسنجانی پیشنهاد کرد فلاحیان وزارت اطلاعات را عهده دار شود، آقا در پذیرش پیشنهاد تردیدی نکرد. به این ترتیب شیخ علی فلاحیان، در دولت هاشمی رفسنجانی یك پله ترقی کرد و به وزارت اطلاعات و امنیت رسید. با آمدن او تغییراتی در وزارت‌خانه صورت گرفت. به این ترتیب‌که دوتن ازمعاونان به دفتر رهبری منتقل شدند. (محمدی گلپایگانی به ریاست دفتر رسید و میرحجازی عهده دار اموراطلاعاتی ویژهٔ دفتر رهبری ومسائل مربوط به بیت آقا شد). فلاحیان، پورمحمدی را که یکی از آخوندهای معروف به بیرحمی بود، به قائم‌مقامی خود انتخاب کرد و مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) را به ریاست کل اداره امنیت داخل منصوب کرد. درعین حال درآغاز نیروهای جوان و تحصیل کردهٔ وزارت اطلاعات را نیز پر و بال داد. منتهی اغلب آن‌ها را در مقام‌هائی‌گذاشت که کارهای عملیاتی مربوط به حوزه ٔفعالیت‌هایشان نمی‌شد. (افرادی مثل سعید حجاریان، علی ربیعی و شاهچراغی که در واقع به وزارت اطلاعات آمده بودند تا به آن سر و سامانی بدهند وضابطه‌ها

را به جای روابط بنشانند، درهمان هفته‌های نخست وزارت فلاحیان کنار گذاشته شدند، و با دعوت خوئینی‌ها همگی به مرکز تحقیقات استراتژیك پیوستند.

فلاحیان کاردیگری هم کرد که باعث شد وزارت اطلاعات به آلوده ترین و فاسدترین ارگان‌های رژیم تبدیل شود. البته این امر در دورانی که رفسنجانی به اسم بازسازی کشور یك مشت دلال و واسطهٔ دزد را به خدمت گرفته بود، چندان تعجب آور نبود. اما وقتی بدانید که در دومین دورهٔ ریاست جمهوری، سازمان بازرسی کل کشور در یك گزارش تحقیقی به رهبر جمهوری اسلامی اشاره می‌کند که وزارت اطلاعات و عواملش کنترل سه هزار شرکت و مؤسسه اقتصادی و فرهنگی را در کشور به دست گرفته اند، آن وقت در رابطه با میزان آلودگی‌های دستگاه امنیتی رژیم با من همعقیده می‌شوید.

فلاحیان در نخستین اقدام اساسی خود پس از انجام تغییرات اداری، به مدیران وزارت اطلاعات توصیه کرد راه‌های ایجاد درآمد اضافی برای وزارت اطلاعات را مورد بررسی قراردهند. چون برای انجام برنامه‌های گسترده اطلاعاتی، بودجه دولتی کفایت نمی‌کند. همین اشاره کافی بود تا عوامل اطلاعات به جان مردم بیافتند و سر و کلهٔ مدیران وزارت خانه در هیئت مدیره و سرپرستی مؤسسات بزرگ و کوچك کشور پیدا شود. (دراین زمینه به دو مثال اشاره می کنم: حمیدرضا نقاشان که مدت‌ها ریاست اطلاعات سپاه را عهده دار بود و

در بسیاری از جنایات خارج از کشور دست داشت و به اشاره فلاحیان به یاران حاشیه‌ای او پیوسته بود، شبی به سراغ رئیس هیئت مدیره شرکت «کاترپیلار» رفت و او را برای هواخوری با زور هفت تیر به گوشه‌ای برد. دو روز بعد آقای نقاشان با داشتن یك سند رسمی که نشان دهنده مالکیت وی بر ۷۵ در صد از سهام شرکت می‌شد به دفتر کاترپیلار رفت و به کارکنان اطلاع داد که رئیس هیئت مدیره پیشین به علت خستگی زیاد، از این پس درمقام مشاور سرپرست جدید - یعنی خود آقای نقاشان - خدمت خواهد کرد. البته حقوق ماهی یك میلیون تومان ایشان مطابق گذشته پرداخت خواهد شد. از طریق همین شرکت و با همدستی فرزندان رفسنجانی نخستین خرید «ارباس»ها از فرانسه انجام گرفت. بعدها نقاشان به دستور آیت‌اله خامنه‌ای تحت تعقیب قرارگرفت و کاترپیلار را از او پس گرفتند و پنج میلیارد تومان و ۳۸۰ هزار دلار نیز جریمه از او ستاندند.

مثال دوم: مأموران وزارت اطلاعات به آقای فلاحیان خبر داده بودند که یکی از هتلداران سرشناس تهران، که مالك بیش از ۵ هتل در تهران و ۱۱ هتل در شهرستان‌هاست، به علت سکته قلبی در بیمارستان مهراد - که زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات اداره می‌شود و به همین دلیل نیز کسانی مثل مرحوم شریعتمداری و یا آقای منتظری اجازهٔ بستری شدن در بیمارستان دیگری به جز «مهراد» را پیدا نمی‌کردند بستری

است و تنها پسرش نیز در آمریکاست. و با توجه به این‌که همسرش برای دیدن پسرش به آمریکا رفته است، موقع مناسبی پیش آمده تا دست روی ثروت او گذاشته شود. به دستور آقای فلاحیان بلافاصله گزارش جامعی با همکاری «رضا زواره‌ای» مدیر کل ثبت اسناد دربارهٔ دارائی‌های فرد مورد اشاره تهیه شد و بر مبنای آن سندی در یکی از محاضر تهران که سردفترش دوست نزدیك آقای فلاحیان و قوم و خویش رفسنجانی است تنظیم گردید که به موجب آن صاحب هتل بیمار، کلیه مایملك خود را منهای خانه مسکونی و سی درصد از شش دانگ یکی از هتل های درجهٔدوم خود را به یك شرکت رسمی که در همان روزها به ثبت رسیده بود به نام سازمان جهانگردی و میهمانسراها واگذار می‌کرد. مأموران به همراه سردفتر به سراغ بیمار در بیمارستان رفتند و انگشت وی را که در حال اغماء بود زیر سند زدند. فرزند و همسر با اطلاع از بیماری وی به تهران آمدند و در آغاز با توجه به نگرانیهایشان نسبت به حال همسر و پدر خود به سراغ هتل‌ها نرفتند تا بامدیران جدید منتخب آقای فلاحیان آشنا شوند. اما از قضای روزگار، حال بیمار پس از یك ماه دست و پنجه نرم کردن با مرگ رو به بهبودی گذاشت و وی پس از شش هفته بیمارستان را ترك گفت. در این‌جا بود که ماجرا از پرده بیرون افتاد و او و همسرش در اعتراض به دزدی و سوء استفاده آشکار وزارت اطلاعات دست به اعتراض و شکایت زدند. و

پس از چندی دوندگی بیهوده وقتی دریافتند به طور طبیعی قادر به زنده کردن اموال خود نیستند، صاحب هتل‌ها به همراه خانواده، به سراغ فاضل لنکرانی آخوند و مرجع دولتی رژیم رفت و صدمیلیون تومان به عنوان خمس اموال ازدست رفته به وی داد و دو هفته بعد اموال وی به او مسترد شد. اما حالا مزاحم تازه‌ای به عنوان فاضل لنکرانی نیزبرمزاحمانش اضافه شده بود و به همین دلیل او نیز پس از چند ماه هتل‌هایش را که بیشتر ازسیصد میلیارد تومان ارزشگذاری شده بود به بهای پنج میلیون دلار تحویل در آمریکا به وزارت اطلاعات واگذار کرد و به اتفاق همسر و فرزندش ایران را ترك گفت. وی هم اکنون در «سن دیه گو» زندگی می‌کند به همین دلیل نیز من از ذکر نامش معذورم. فلاحیان در اقدام دیگری طرحی را به اجرا گذاشت که به موجب آن در نقاط مختلف جهان دفاتر بازرگانی، مراکز فرهنگی، فروشگاه‌های پخش ویدیوئی و کاست، مراکز اسلامی و شرکت‌های فروش صنایع دستی ایران برپا می‌شد. این مراکز علاوه بر آن که پوشش مناسب برای مأموران وزارت اطلاعات به شمار می‌رفت، در آمد ارزی نیز برای مأموریت‌های خارج از کشور عناصر (واواك) ایجاد می‌کرد. این طرح «تکوا» - تعاونی وزارت اطلاعات - به ظاهر مثل طرح تعاونی های بقیه وزارت‌خانه‌ها بود، اما در عمل به یك شبکهٔ مافیائی بازرگانی تبدیل شد که مسئولان آن هیچ مرزی را در اعمال اغلب غیرقانونی خود به

رسمیت نمی‌شناختند. اکبریان معاون مالی وزارت اطلاعات و قره‌حی - که هر دو در زندانند - به همراه موسویان که مدیر بین المللی تکوا بود، بیش از سه سال فعالیت‌های این سازمان را زیر نظر داشتند.

برای فعالیت های فرهنگی، دو سازمان موازی و در ارتباط مستقیم با وزارت اطلاعات وجود داشت. یکی سازمان فرهنگ وارتباطات اسلامی زیرنظر علی‌محمد تسخیری معروف به ابوالمشاغل جمهوری اسلامی و دیگری سازمان گسترش فرهنگ هنر ایران که در عین حال سرپرستی دو بنیاد توسعهٔ فرهنگی و بنیاد پژوهش‌های فرهنگی وهنری راعهده دار بود.

علی محمد تسخیری یك آخوندگیلانی‌الاصل اخراج شده از عراق که با حزب «الدعوه» و جناح های حزب الله در خلیج فارس، در ارتباط مستمر بود در دفتر رهبر جمهوری اسلامی علاوه برمسئولیت معاونت اموربین‌الملل (که به دنبال افشاگری‌های من درکیهان لندن ومطبوعات عربی دربارهٔ تسخیری و باند کربلائی‌ها، خامنه‌ای سال گذشته این منصب را به محمد حسن اختری سفیر سابق ایران در سوریه واگذار کرد)، دبیر کلی تشکیلات رابطهٔ اهل بیت جهانی را نیز عهده دار بود (این منصب نیز تابستان گذشته به علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه سابق رژیم و مشاور عالی خامنه‌ای داده شد). و وقتی «میر سلیم» وزیرارشاد شد، یك حکم معاونت نیز برای تسخیری صادر کرد، به این ترتیب کار انتخاب وابستگان

فرهنگی رژیم در خارج نیز از طریق تسخیری به دست وزارت اطلاعات افتاد. از سوی دیگر «میر حجازی» نیز در دفتر خامنه ای کار انتخاب نمایندگان و وکلای رهبر را در خارج و تعیین سرپرست برای مراکز اسلامی را زیر نظر داشت. و با توجه به روابط فلاحیان و او و میزان همکاری وی با وزارت اطلاعات می‌توان گفت نمایندگان رهبر در خارج و مسئولان مراکز اسلامی نیزهمگی ازسپردگان فلاحیان و عمال او بودند.

در دوران فلاحیان وزارت اطلاعات از هر نظر گسترش یافت. دانشکدهٔ امام باقر که برای تربیت کادرهای وزات خانه تأسیس شده بود با ورود کارشناسان و معلمان خارجی (ازکره شمالی، چین، سوریه، کوبا و روسیه) به یکی از مهم ترین مراکز تربیت مأموران امنیتی در جهان تبدیل شد. دراین حال وزارت اطلاعات از طریق ایجاد یك شورایعالی امنیتی (غیر از شورایعالی امنیت ملی که ریاستش بارئیس جمهوری است) عملاً دیگرسازمان‌های مسئول درمسائل امنیتی رانیز زیر نظر گرفت. دررابطه با این سازمان‌ها در یك گزارش مکمل مطالب ناگفته ای را عنوان خواهم کرد. (این سازمان‌ها عبارتند از :

حراست اطلاعات سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی، واحد ویژهٔاطلاعات نیروهای قدس، دفتر ویژهٔ اطلاعات ریاست جمهوری، حراست اطلاعات درکلیهٔوزارت خانه ها ومؤسسات دولتی، دفتر ویژه اطلاعات، دفتر رهبری، حراست اطلاعات نیروهای بسیج مردمی، دادگاه ویژه روحانیت).

تأمین کادرها

از بدو تشکیل وزارت اطلاعات تأمین کادرهای این وزارتخانه از سه طریق انجام می گرفت.

۱ - از طریق حوزه و مراکز روحانی، به این ترتیب که هرساله شماری از طلبه‌های مستعد و جوان که با علوم جدید نیز آشنا بودند پس از امتحانات متعدد و دیدن دوره‌های آموزشی جلب وزارت اطلاعات می‌شدند.

۲ - از طریق سپاه و بسیج و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی، معمولاً افراد متعصب که دارای قابلیت‌های نظامی بالا بودند و درمأموریت‌های مختلف امتحان وفاداری خود را به نظام داده بودند، به وزارت اطلاعات جذب می‌شدند.

۳ - از طریق دانشگاه‌ها ومراکز علمی و فرهنگی، افرادی که از این طریق به همکاری دعوت می‌شدند، معمولاً در مقام کارشناس و محقق به کار گماشته می‌شدند.

البته کادرهای بالای وزارت اطلاعات که از هر سه این گروه‌ها درمیانشان دیده می‌شد، دارای ویژگیهای دیگری نیز بودند از جمله روابط نزدیکشان با ارکان نظام و قابلیت‌های

آنها در کشتن و پرونده سازی و شکنجه کردن و به زندان انداختن کسانی که «انگ» مخالف روی آن‌ها خورده بود.

فلاحیان با وارد کردن تعداد زیادی از تحصیل کرده‌های خارج به وزارت اطلاعات و نیز اعاده به خدمت ده‌ها تن از کارشناسان و مأموران ساواك شاه، به ظاهر برآن بود تا تشکیلات امنیتی رژیم را از یك حوزه آخوندی و پادگان سپاه، به یك سازمان مدرن و کارآمد تبدیل کند. اما درعمل، حضور افراد تازه، تنها بار هزینه‌های وزارت را بالا برد. چون کارها همچنان در دست پورمحمدی‌ها، موسوی‌نژادها، سعید امامی‌ها پورفلاح‌ها، اکبریان‌ها و ... باقی ماند. وزارت اطلاعات برای انجام عملیات برونمرزی معمولاً با برنامه ریزی‌های دقیق که گاه ماه‌ها به طول می‌انجامید، در چهارچوب یك شبکه اطلاعاتی و عملیاتی گسترده دست به کار می‌شد. در این شبکه علاوه بر سازمان اطلاعات سپاه، وزارت خارجه وزارت پست و تلگراف و تلفن (در زمان غرضی) وزارت جهاد سازندگی، وزارت ارشاد (در زمان علی لاریجانی و میر سلیم) دفتر اطلاعات ویژهٔ ریاست جمهوری، معاونت امور بین المللی دفتر رهبری، رادیو تلویزیون، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همکاری تنگاتنگ با وزارت اطلاعات داشتند. (برای نمونه درقتل دکتر «قاسملو» عوامل اطلاعات سپاه، در قتل دکتر بختیار عوامل وزارت پست و تلگراف، رادیوتلویزیون و وزارت خارجه در قتل دکتر شرفکندی اطلاعات سپاه وعوامل

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی همچون «کاظم دارابی» و «لبنانی» های آدمکش، نقش اساسی را عهده دار بودند.)

معمولاً عوامل به خدمت گرفته شده ساواك در زمینه فعالیت‌های ضد جاسوسی، خاصه در رابطه با شوروی و بلوك شرق و پس از فروپاشیدن اتحاد شوروی در رابطه با روسیه و کشورهای تازه استقلال یافته و نیز در رابطه با سازمان‌های مخالف دارای جناح مسلح، مثل مجاهدین خلق و بازماندگان گروه‌های چپ در عراق و احزاب چپ، انجام وظیفه می‌کردند. نکتهٔ جالب دیگر این که یکی از مسئولیت‌های عمدهٔ وزارت اطلاعات در زمان تأسیس آن مبارزه با فساد و ارتشاء بود. اما در سال‌های اخیر وزارتخانه خود به مرکز عمده فساد تبدیل شده بود.

موضوع مهم‌دیگری که بایدبه آن اشاره‌کنم، بی اعتباری اخلاق و مذهب و مسائل مربوط به فرهنگ عمومی جامعه و خلاصه آنچه که رژیم ادعای تطبیق آن را در جامعه دارد، در عملکرد مسئولان و عوامل وزارت اطلاعات است. در طول تحقیقاتم به دفعات به مواردی از اعمال غیراخلاقی مسئولان و مأموران وزارت اطلاعات برخورده‌ام که واقعاً حتی تصورش نیز سخت است. (در یك مورد جوان کُردی را پس از هفته ها تجاوز به وی و خواهرش و مبتلا ساختن آن دو به بیماری‌های مقاربتی، به شمال عراق فرستاده بودند تا پسرك به داخل حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان داوطلب نفوذ کند و

یکی از سران حزب را بکشد و دخترك نیز با برقراری روابط جنسی، جوانان عضو را مبتلا سازد. نوار اعترافات این دو را دوستان حزب دمکرات کردستان به من دادند و من واقعاً بیش ازهرچیزبرای حال این برادر وخواهر تباه شده گریستم. در مورد «هلموت هوفر» بازرگان آلمانی‌نیز «وسیله‌خانم» دانشجو را به سراغ او فرستاده بودند که برو و به رختخوابش بکش، باقی قضیه با ما. درزمینهٔ همین کارهای غیراخلاقی باید ده‌ها مورد تجاوز به عنف به دختران و پسران جوانی که به نوعی در دام اطلاعاتی‌ها می‌افتادند و معتاد کردن افراد و گذاشتن مواد مخدر درچمدان بعضی ازمسافران خارج اشاره کنم.

بعداز جریان دادگاه برلین و فاش شدن سفر فلاحیان به آلمان و نقش او در قتل رهبران کُرد، طبیعی بود که طرف باید کنار گذاشته می‌شد.اما حتی اگر میکونوس هم پیش نمی‌آمد خاتمی فلاحیان و باندش را کنار می‌گذاشت. اما آمدن دُری نجف آبادی صاحب لقب دیرینهٔ «قربانعلی ماست بند» هیچ چیز را عوض نکرد. جز این که او، دامادش «حسام الدین آشنا» را مسئول یکی از حوزه‌های معاونت کرد، بقیهٔ عوامل «ریشهری» و «فلاحیان» در کارهایشان ابقا شدند و چون دُری نجف آبادی ماشین امضا بود، عملاً همه اعمال خلاف قانون ادامه یافت. تنها نکتهٔ مثبتی که درکارنامه دُری دیده می‌شود، تلاش او برای کوتاه کردن دست عوامل وزارت اطلاعات از امور مالی و تجاری است. البته خاتمی در حکم او

تأکید کرده بود وزارت اطلاعات به هیچ روی نباید در کارهای مالی چه از نزدیك و چه از دور دخالتی داشته باشد. در طول وزارت «دری نجف آبادی» تعدادی از مسئولان پائین وزارت اطلاعات به علت آلودگی مالی کنار گذاشته شدند اما سیاست‌های وزارتخانه هیچ تغییری نکرد. بلکه مسئولان بلند پایه این وزارت خانه دست در دست یکدیگر امکانات وزارتخانه را برای متزلزل ساختن دولت خاتمی و ضربه زدن به او تا حد حذف فیزیکی‌اش بسیج کردند. در واقع وزارت اطلاعات دولتی بود به مراتب پرقدرت‌تر از دولت خاتمی که عملاً صاحب اختیار همه چیز و همه کس از رهبری جمهوری اسلامی تا مردم عادی بود و در جریان قتل‌های اخیر آشکار شد که چگونه بلند پایگان این وزارتخانه با همکاری فرماندهی سپاه، شماری از آخوندهای صاحب قدرت ومقامات دفتر رهبری حکم قتل صادر می‌کردند واجرای آن را برعهده مأموران اداره عملیات و اطلاعات سپاه می‌گذاشتند. بدیهی است کنارزدن دری نجف آبادی بی آن که تغییرات بنیادین در وزارت اطلاعات صورت گیرد، نمی‌تواند به سلطهٔ جهنمی این دستگاه فاسد خاتمه دهد.

۷

وزارت اطلاعات پس از قتل‌ها

خاتمی در آغاز روی کار آمدنش با این تصور دمساز بود که می‌تواند از طریق افرادی چون مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» مدیر کل امنیت داخلی که به ظاهر با او همدل بود و مدام برای او گزارش می‌فرستاد و اظهار شادمانی از تحولات کشور می‌کرد، وضع وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما قتل‌های تکان دهنده نشان داد که در این دستگاه در واقع بایستی انقلابی صورت بگیرد ...

خاتمی پس از قتل‌های زنجیره‌ای در دومین دیدارش از وزارت اطلاعات، کارنامه بخش بین المللی وزارت اطلاعات (مسئول تعقیب و قتل مخالفان درخارج کشور) را مورد انتقاد قرار داد به گونه‌ای که شماری از مسئولان این بخش در اعتراض به سخنان او چند روز بعد استعفا دادند. تمام تلاش

خاتمی این بود که از طریق حوزه معاونت‌ها، وزارت اطلاعات را دگرگون کند. اما با بودن پورمحمدی و عوامل فلاحیان این کار به کندی پیش می‌رود.

دستگاه وزارت اطلاعات ایران که به‌دنبال دگرگونی‌های ناشی از حادثهٔ قتل‌ها که منجر به کناره گیری «دری نجف آبادی» و روی کار آمدن «علی یونسی» به عنوان وزیر اطلاعات شد، دوران انتقالی را می‌گذراند که طی آن غیر از چهارچوب اداری اطلاعات، نحوهٔ عملکرد، ابعاد مسئولیت‌ها و وظایف و چگونگی ارتباط بین این وزارتخانه و دیگر نهادهای امنیتی (مثل حفاظت و حراست اطلاعات سپاه، حفاظت اطلاعات ارتش، اطلاعات فرماندهی کل قوا، سازمان ویژهٔ اطلاعات، دادگاه ویژه روحانیت) نیز دچار تغییرات بنیادین شده است و تا امروز علاوه بر تغییر شماری از ارکان وزارت اطلاعات که از بدو تأسیس این وزارتخانه در سال ۱۳۶۲ حضوری چشمگیر و گسترده در وزارت اطلاعات داشته اند، نحوهٔ روابط وزارت اطلاعات بادیگر ارگان‌ها و نهادهای نظام نیز دچارتغییر شده است، البته این نکته حائز اهمیت است که بعلت‌بسته بودن درهای‌وزارت اطلاعات به روی«غیرخودی»ها امروزکه فساد وجنایتکاری «خودی»ها آشکار شده است، یافتن جانشینانی قابل برای «خودی»ها کاری به مراتب مشکل‌تر از آن است که خاتمی و دوستانش تصور می‌کردند. برای نمونه هنگامی که به دستور «خاتمی» و باموافقت «خامنه‌ای»، «پورمحمدی» قائم‌مقام وزیر اطلاعات

به علت ارتباطش با قتل‌های اخیر کنار گذاشته شد، «علی یونسی» بعد ازیك هفته ناچار شد اورا برای مدت چند روز به وزارت اطلاعات دعوت کند، تا فردی که به عنوان جانشین موقت وی تعیین کرده است، برای کارهائی که در پیش دارد، راهنمائی کند. وقتی در دستگاهی نظم و ترتیبی در کار نباشد و افراد تعیین کنندهٔ سیاست‌ها و خط مشی‌ها شوندکه، طبیعی‌است غیاب فردی‌مثل «پورمحمدی» که ریز وکلان مسائل وزارت‌خانه را طی مدتی قریب به ۱۵ سال زیر نظر داشته، باعث لنگی کارها می‌شود.

به هرحال همان گونه که ذکر شد، به علت ویژگی‌های وزارت اطلاعات (که از یك نظر تفاوت چندانی با ویژگی‌های ساواك سابق ودستگاه‌های‌امنیتی‌دیگرکشورهای‌جهان ندارد)، تغییرات در این وزارت خانه با کُندی بسیار صورت می‌گیرد. احتمالاً خاتمی دربرابرمنطق «یونسی» وکسانی‌مثل «سرمدی» که در عین حال مورد اعتماد خاتمی نیز هست، پذیرفته است که تغییرات در وزارت اطلاعات به صورت مرحله‌ای وپس ازتأمین کادرهای جانشین برای به دست گرفتن مسئولیت‌های اصلی وزاتخانه، به‌جای مسئولین فاسدوآلودهٔ پیشین، صورت بگیرد. این نکتهٔ قابل توجه است که در قانون تشکیل وزارت اطلاعات مصوب ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، در مادهٔ نخست این قانون در رابطه با برپائی وزارت اطلاعات آمده است:

«به منظور کسب و پرورش اطلاعات امنیتی و اطلاعات خارجی و حفاظت اطلاعات ضدجاسوسی و به دست آوردن

آگاهی های لازم از وضعیت دشمنان داخلی و خارجی جهت پیشگیری و مقابله با توطئه‌های آنان علیه انقلاب اسلامی کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران تشکیل می‌گردد »

به عبارت دیگر وزارت اطلاعات طی سال‌های عمری که پشت سر گذاشته، با دخالت درامورری که قانوناً جزو وظایفش نبوده (مثل مشارکت مستقیم در عملیات تعقیب و بازداشت، شکنجه، قتل، فعالیت‌های بازرگانی، امور نظامی، مصادرهٔ اموال، عزل و نصب مسئولان در سطوح مختلف و ...) عملاً قانون را زیر پا نهاده است. صراحت قانون در رابطه با این امر که فعالیت‌های وزارت اطلاعات درمرحله عملیاتی متوقف می‌شود و ارگان‌های دیگری مثل پلیس و نیروهای انتظامی و ضابطان قضائی و گاه سپاه و ارتش عهده دار مسئولیت‌های عملیاتی هستند (مثل تعقیب، بازداشت، محاکمه و ...) راه هرنوع چون وچرا و بهانه جوئی را می‌بندد. حتی در مورد مسائلی که به امور امنیت ملی مربوط می‌شود و پای ارتش و سپاه و احتمالاً دولت‌های خارجی در میان است، تبصره یك مادهٔ قانونی تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد می‌کند:

اطلاعات نظامی با حفظ هماهنگی با وزارت اطلاعات، بر عهده ارگان‌های نظامی خواهد بود ».

ارگان‌هائی مثل «اطلاعات سپاه، رکن ۲ ارتش و نیروهای مسلح که عنوان حفاظت اطلاعات اطلاعات و ضداطلاعات را برآن‌ها گذاشته اند ... » درتبصره ۲ همین ماده نیزآمده است:

«اطلاعات تخصصی آشکار در هر زمینه‌ای به عهدهٔ ارگان تخصصی مربوط می‌شود». در ماده ۴ قانون تشکیل وزارت اطلاعات گوشزد شده که:

«کلیهٔ امور اجرائی امنیت داخلی بر عهده ضابطین قوهٔ قضائیه می‌باشد. و وزارت اطلاعات قبل از عملیات، اطلاعات لازم را دراختیار ضابطین قرار خواهد داد».

نکتهٔ جالب این که درهفتم تیرماه ۱۳۶۶ به دنبال اعتراض یکی ازقضات عضوشورایعالی قضائی نسبت به اقدام مأموران وزارت اطلاعات دربازداشت فردی که به علت درگیریش با یکی ازمسئولان وقت ادارهٔ امنیت داخلی به زندان افتاده بود، وزارت اطلاعات، استعلامی با امضای «ریشهری» وزیر وقت اطلاعات، به ادارهٔ حقوقی دیوانعالی کشور فرستاد. دراین استعلام آمده بود«آیا مأمورین وزارت اطلاعات، جزء ضابطان دادگستری به حساب می‌آیند؟ واگر چنین نیست، آیا می توان دستورجلب وبازداشت متهم و دیگر اقدامات قضائی را که در حوزهٔ اختیارات ضابطان قوهٔ قضائیه است به آنان تفویض کرد». در پاسخ به این استعلام، ادارهٔ حقوقی درهمان روز، یعنی هفتم تیرماه ۱۳۶۶ طی نامهٔ شماره ۷/۳۵۳ به وزارت اطلاعات نوشت: مأموران وزارت اطلاعات به هیچوجه جزء ضابطان دادگستری محسوب نمی‌شوند وباتوجه به قانون تشکیل آن وزارتخانه‌مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۶۲، نمی‌توان جلب ودستگیری ویاسایراقدامات قضائی را از وزارت اطلاعات تقاضا کرد». درماده ۱۰ قانون تأسیس وزارت اطلاعات، در

شرح وظایف این وزارتخانه طی شش بند ذکر شده است:

«کسب و جمع آوری اخبار، و تولید و تجزیه و تحلیل و طبقه بندی اطلاعات، اسناد ومدارك، آموزش به ارگان‌ها جهت حفاظت از اطلاعات، اسناد و اشیاء مهم و ارائه خدمات اطلاعاتی وتبادل اطلاعات باکشورهای حائز صلاحیت، ازجمله مهمترین مسئولیت‌های وزارت اطلاعات می‌باشد». در رابطه با نحوهٔ عملکرد و نوع همکاری وزارت اطلاعات با دیگر ارگان های اطلاعاتی، در چند ماده از جمله مواد ۵،۶،۷،۸ و ۹ به ضرورت همکاری وزارت اطلاعات با حفاظت اطلاعات سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی و ... اشاره شده اما بلافاصله قانون گوشزد کرده است :«افراد حفاظت این ارگان‌ها تابع فرمانده یکان خود می باشند». به عبارت دیگر وزارت اطلاعات نمی‌تواند آن‌ها را بدون موافقت فرمانده مسئول، به خدمت گیرد. نکتهٔ جالب دیگری که خاتمی با استناد به آن توانست تا حدودی سلطهٔ دولت را در وزارت اطلاعات برقرار سازد و بسیاری از مصوبه‌های پیشین وزارت اطلاعات را «کأن لم یکن» اعلام کند ماده ۱۱ قانون تشکیل وزارت اطلاعات است که تأکید می‌کند:

«سیاست‌های کلی و خط مشی و اهداف اطلاعاتی وزارت اطلاعات باید به تصویب هیئت وزیران که با حضور رئیس جمهوری تشکیل می‌شود، برسد». با این ترتیب ده‌ها مصوبه که بدون اطلاع هیئت دولت گاه به امررهبر و زمانی بنا به‌خواست وزرای پیشین: (ریشهری، فلاحیان، دری‌نجف آبادی)

با اجرا گذاشته شده، مشروعیت قانونی ندارد و توسل به آن برای توجیه اعمال گذشته وزارت اطلاعات، وجاهت حقوقی نخواهد داشت.

به هرصورت در طول ماه‌های اخیر چند اقدام عملی در جهت تطبیق قانون تشکیل وزارت اطلاعات، به صورت متوقف ساختن فعالیت‌های خارج از قانون مأموران وزارت اطلاعات، انجام گرفته است که عمده ترین آن از این قرار است:

۱ - منع کامل هرگونه فعالیت تجاری واقتصادی توسط مسئولان و کارکنان وزارت اطلاعات.

۲ - انحلال دفاتر موازی حراست در دستگاه‌های دولتی و واگذاری مسئولیت آن‌ها به حراست این دستگاه‌ها.

۳ - انحلال بخش فعالیت‌های فرهنگی وتبلیغاتی (که در گسترهٔ آن در داخل وخارج کشور میلیاردها ریال پول بیت‌المال به جیب افرادی می رفت که به ظاهر مشغول فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی و گسترش فرهنگ و ادب و هنر و .. بودند) و واگذاری امکانات این بخش به سازمان ارتباطات و فرهنگ اسلامی که خود یك تشکیلات امنیتی دیگری است که زیر نظر رهبر و با سرپرستی «علی محمد تسخیری» فعالیت می کند.

در داخل وزارت خانه نیز تصفیه‌هائی صورت گرفته و در عین حال چگونگی ارتباط وزارت اطلاعات با دولت، دستگاه رهبری، نیروهای انتظامی و ارتش و سپاه دچار تغییراتی شدهاست که به طور عمده از این قرار است:

۱ - تغییرات در سطح مدیران

دراین زمینه مهمترین تغییر درسطح معاونان بوده است.

برکناری «پورمحمدی» قائم مقام وزیر،«اکبریان» معاون مالی وازمدیران «تکوا»،«پورفلاح» و«موسوی» - این موسوی غیر از مصطفی کاظمی «موسوی نژاد» است - ، به‌طورکلی چهره معاونت های وزارت اطلاعات را تغییر داده است.

درحال حاضر درسطح معاونت، افراد زیر دارای موقعیت تثبیت شده ای هستند: «سرمدی»، «شفیعی»، و «باقریان».

«علی ربیعی» و «خسرو تهرانی» به عنوان مشاوران خاتمی در امورامنیتی که نقش عمده ای درکمیته تحقیقات ویژهٔ ریاست جمهوری در امور قتل‌های اخیر داشته اند، «علی یونسی» را در کار بازسازی وزارت اطلاعات یاری داده‌اند.

۲ - در سطح مسئولان ادارات و مدیران کل و رؤسای اطلاعات استان‌ها و شهرستان‌ها

دراین سطح نیزتغییرات عمده ای صورت گرفته است که این تغییرات تا چند ماه دیگر تکمیل خواهد شد. اغلب مدیران کل استان‌ها وشهرهای بزرگ تغییرکرده‌اند. اما هنوز جانشینی برای مدیران کل درخود وزارت اطلاعات در تهران پیدا نشده است و «یونسی» می‌کوشد شماری از همکاران سابقش در سازمان قضائی نیروهای مسلح را برای پذیرش مسئولیت‌های بالای وزارت اطلاعات به این دستگاه منتقل کند.

۳ - در سطح نمایندگان وزارت اطلاعات در خارج از

کشور باید گفت که به طور کلی تشکیلات وزارت اطلاعات در خارج از کشور در شرف تغییرات اساسی است و قرار براین است که ۵ ایستگاه اطلاعاتی درجه اول و شماری مراکز درجهٔ دو و سه تأسیس شود. بعضی از ایستگاه‌های درجه اول درگذشته وجود داشته است، اما حدود اختیارات آن‌ها و نحوه عملکردشان تغییر خواهد کرد.

ایستگاه‌های درجه اول عبارتند از:

۱ - درآسیا: «پاکستان» بایك ایستگاه تقویتی در مالزی و چین.

۲ - در اروپا «اتریش» با یك ایستگاه تقوینی در ترکیه

۳ - در آفریقا «سودان» با یك ایستگاه تقویتی در آفریقای جنوبی

۴ - در آمریکای شمالی و مرکزی: «کانادا» با یك ایستگاه تقویتی در دفتر هیئت نمایندگی سازمان ملل متحد.

۵ - در خاور میانهٔعربی: «سوریه» با ایستگاه تقویتی در امارات متحد عربی «دبی»

در این حال در ۹۶ سفارت و کنسولگری ایران در خارج نیز حد اقل یك و حد اکثر هشت مأمور اطلاعاتی گاه در سطح سفیر، معاون سفیر، کنسول و دبیر اول و دوم و سوم سفارت مشغول فعالیت هستند. در شهرهائی مثل لندن علاوه بر مأموران رسمی اطلاعات که اغلب شناخته شده‌اند، ده‌ها مأمور نیز در مراکز اسلامی، شرکت کالا، دفاتر مؤسسات و مراکز فرهنگی، مالی، و تجارتی رژیم مشغول فعالیت هستند.

سازمان اطلاعات سپاه

۸

سازمان اطلاعات سپاه پاسداران

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران و چگونگی به وجودآمدن آن داستان مفصلی دارد که به علت اهمیت آن، من از دو روایت برای بازگوئی آن استفاده کرده‌ام. نخستین روایت از سردار سرتیپ پاسدار «غلامعلی رشید» است که از بنیانگذاران اطلاعات سپاه (به همراه حمید رضا نقاشان - احمد متوسلیان، که در لبنان توسط فالانژها ربوده و پس از تخلیه، اطلاعاتی به قتل رسید - یحیی رحیم صفوی فرمانده فعلی سپاه، محسن رضائی فرمانده قبلی، مرتضی رضائی، بروجردی، کاظمی و باقری که هرسه در جنگ کشته شدند) می‌باشد که درحال حاضر نیز معاونت اطلاعات و عملیات را در ستاد کل نیروهای مسلح برعهده دارد. و دومین روایت از

یك فرمانده پیشین نیروی دریائی است که مدت زمانی در آغاز جنگ به علت تخصصش، در ستاد اطلاعات در جبهه جنوب با مسئولان اطلاعاتی سپاه و ارتش همکاری داشته است. «غلامعلی رشید» در هفتمین همایش سراسری دفاع مقدس، سخنرانی مبسوطی ایراد کرد که پالایش شده آن درشماره‌های ۲۳ و۲۴ «فصلنامه سیاست دفاعی» - که توسط دانشگاه امام حسین وابسته به سپاه منتشر می‌شود - در تابستان و پائیز ۱۳۷۷ به چاپ رسیده است. او دراین سخنرانی در رابطه با چگونگی تشکیل سازمان اطلاعات سپاه با اشاره به غافلگیر شدن نیروهای مسلح ایران در حملهٔ ارتش «صدام حسین» به خاك ایران می‌گوید:

برای این که در فضای بحث گذشته قرار بگیریم باید چند نکته را یادآوری کنم:

۱ - نکتهٔ اول این است که ما در آغاز جنگ فاقد یك سازمان اطلاعات رزمی بودیم. بخش اطلاعات حوزه امنیتی فعال بود ولی از شروع جنگ و قبل از آن، اطلاعاتی تحت عنوان اطلاعات رزمی یا سازمانی به نام رکن ۲ یا اطلاعات عملیاتی نداشتیم. علت هم آن بود که سپاه را برای منظور دیگری ایجاد کردند و هرگز در ذهن بنیانگذار سپاه این نبود که سپاهی که در سال ۵۸ تأسیس می کنند باید درسال ۶۱ یا ۶۵ به عنوان یك ارتش در مقابل ارتش کلاسیك و منظم عراق بجنگد که نمونه آن در عملیات کربلای ۵ در «فتح فاو»،

عملیات «خیبر» و یا در عملیات «بدر» دیده شد.

۲ - نکته دوم این که «واحد اطلاعات» در جنگ به عنوان تخصصی در کنار تخصص‌های دیگر، مثل پدافند هوائی، مهندسی رزمی، توپخانه و ... و قبل از همهٔ این ها به عنوان یك ضرورت حیاتی شکل گرفت. حتی شاید زودتر از واحد عملیات حرکت کرد و باز دراین جا باید یاد «حسین باقری» را گرامی داشت که انصافاً با آن هوش و استعداد وافری که خداوند به ایشان داده بود، آن شبکه اطلاعاتی را در بخش اعظمی از جبهه از «دهلران» تا رأس «آبادان» به وجود آورد. با جمع آوری اطلاعات بسیار دقیق، به شناسائی دشمن، زمین و بعد هم سایر مسائل کمك وافر کرد.

۳ - نکتهٔ سوم این که «اطلاعات در جنگ» از گام‌های بسیار ابتدائی و در ابعاد تاکتیکی، حیات خود را شروع کرد. با این گونه سئوال‌ها که دشمن کجاست و دشمن چگونه پدافند می‌کند. این سئوالاتی بود که درمهرماه یاآبان ماه سال ۱۳۵۹، فرماندهان متعدد عملیاتی می‌پرسیدند که دشمن کجاست؟ و این نیازمند آن بود که عنصری به نام عنصر شناسائی با یك سلاح قنداق تاشو، یك قمقمه آب، یك مقدار غذا و با یك دوربین اعزام گردد و ببیند که آن دشمن کجاست. چون دشمن حدود یك یا دوماه درتلاطم بود و دربعضی ازمحورها پیشروی زیادی کرده بود و دربعضی از محورهای دیگر به طور ناهماهنگی عقب مانده بود وما پیوسته در پی این نکته بودیم

که دشمن را پیدا کنیم؛ و برای حمله به این دشمن باید می‌دانستیم که چگونه آرایش گرفته است.

۴ - نکته چهارم این که تا ده ماه پس از جنگ، سپاه هیچ نقشی در فرماندهی و کنترل جبهه نداشت. فرماندهی، تصمیم گیری و کنترل جبهه ها در جنگ در اختیار برادران ارتش بود و شخص «بنی صدر» به عنوان فرمانده کل قوا حضور داشت. این بدان معنی نبود که ما نیرو نداشتیم، یعنی از «پاوه» و «جوانرود» تا رأس «آبادن» اگر آمار گرفته می‌شد، حدود ۳۰ گردان غیر سازمانی در خط مقدم وجود داشت که در کنار برادران ارتش یا مستقل یا میان آن‌ها علیه دشمن کار می‌کردند و به دفاع مشغول بودند. ولی اطلاعات دراین ۱۰ ماه به خود ما متکی بود، عمدهٔ این اطلاعات از این شبکهٔ اطلاعاتی که سپاه خود ایجاد کرده بود، می‌آمد و دراهواز، درپایگاه «گلف» یا پایگاه «منتظران شهادت» در حضور شهیدباقری جمع بندی می‌شد و در سطح بالاتر به یك ایدهٔ نظامی تبدیل می‌گردید. بعد از این ۱۰ ماه که ارتباطات با ارتش وسیعتر شد و حدود یك سال و نیم تا دوسال به طور مشترك فعالیت می‌کردیم، اطلاعات ما مقداری هم از ارتش کمك گرفت. ولی تا این جا در داخل خاك خودمان صورت می‌گرفت. زیرا ارتش روی زمین اطلاعات نسبتاً خوبی داشت و از قبل از جنگ، معابر را شناسائی کرده بود. و روی عوارض زمین، بررسی‌های کامل منطقه ای داشت و از

بخش‌های مختلف جبهه، در حول و حوش مرز در درون خاك خودی، اطلاعات خوبی داشت که ما از آن‌ها استفاده می‌کردیم. اما بعد از فتح خرمشهر، یعنی از نیمه سال ۶۲ به بعد به ویژه بعد از عملیات «خیبر» ما دوباره مستقل شدیم که تا پایان جنگ می‌بینیم سپاه مستقل می‌جنگد. این استقلال به اطلاعات هم سرایت پیدا می‌کرد. دراین مرحله اطلاعات سپاه متکی به خودش بود ودیگر دردرون خاك عراق هم می‌جنگید. دراین برهه، پیروزی‌های درخشان سپاه مثل «الفجر۸» و کربلای ۵» و «فجر ۱۰» واقعاً بیان کنندهٔ قدرت سازمان اطلاعات رزمی سپاه است، چون اتکای عمده ماروی اطلاعات بوده است و فرماندهی که می‌خواست تصمیم گیری کند، عمدتاً روی اطلاعاتی بود که به ایشان می‌دادند، تصمیم‌گیری می‌کرد. علت موفقیت‌های ما به همراه همدیگر تا فتح خرمشهر و یا درعملیات‌های مستقلی مثل فتح «فاو» و «کربلای ۵» به شناخت عمیق از زمین دشمن باز برمی‌گردد».

«غلامعلی رشید» با اشاره به نقش ویژهٔ اطلاعات و ضداطلاعات در حوزهٔ نظامی و غیر نظامی می‌گوید:

«اطلاعات، به اطلاعات نظامی و غیر نظامی قابل تقسیم بندی است. در حوزهٔ نظامی، ما هم بُعد تاکتیکی داریم و هم بُعد استراتژیك و درحوزهٔ کار غیرنظامی هم به همین ترتیب. دراین مرحله اگر به گذشته نگاه کنیم، و درهر دوحوزه موفقیت‌های خیلی بزرگی به دست آورده ایم. نخست در حوزهٔ

امنیتی بود که حدود یك سال یا شش ماه قبل از جنگ آغاز گردید و تا یك سال پس ازجنگ ادامه داشت و سپس تحویل برادران وزارت اطلاعات گردید. دوم اطلاعات در حوزهٔ کار نظامی در جنگ است که ۸ سال ادامه داشت. اگر بخواهیم حوزهٔ اول، یعنی حوزهٔ امنیتی، ازگذشته ارزیابی داشته باشیم، می‌توانیم به جرأت بگوئیم که دربرخورد با تمام‌جریانات سیاسی - نظامی محارب و گروه‌های ضدانقلاب اعم ازمنافقین، حزب توده، فرقان و چریك‌های فدائی خلق و ... موفق بوده ایم. و این نشانگر قدرت اطلاعات نظام است که اگربخواهیم گذشته را ارزیابی کنیم باید ببینیم که این موفقیت چگونه حاصل شد. باید گفت که عامل اول، جدیت درصحنهٔ عمل، همراه با تعهد، دقت، خلاقیت، ودغدغهٔ دائمی که در برادران مسئول اطلاعاتی بود، سبب شد که ما در رویاروئی با مخالفان، برآن‌ها چیره شویم.

عامل دوم، شناخت عمیق از گروهك‌ها و کار اطلاعاتی بود که از جنس فعالیت‌های اطلاعاتی خود گروه‌ها صورت گرفت. چون مسئولان اطلاعات در آن ایام، خودشان از شخصیت‌های مبارزی بودند که با این گونه فعالیت‌های اطلاعاتی، قبل ازانقلاب آشنائی کامل داشتند. یعنی به خوبی می‌دانستند که این ها چه فنونی برای کار خودشان دارند؛ چگونه قرار می‌گذارند، قرارهای دائمی، و موقتی روزانهٔ آن‌ها چیست و می‌دانند خانهٔ تیمی آن‌ها چه نوعی است و

چگونه عضوگیری می‌کنند، وسائل ارتباطی و ترددی آن‌ها چیست. این برادران توانستند همهٔ این‌ها را کشف کنند، زیرا خود سال‌ها دراین حوزهٔ امنیتی زندگی کرده بودند و این امر موجب گردید دریك روند نسبتاً طولانی ودریك فرصت مناسب از شروع جنگ تا یك سال بعد، و دورانی که منافقین به فاز نظامی وارد شدند، تمامی گروه‌ها را با شکست‌های فاحشی روبرو سازند.

عامل سوم موفقیت ما این بود که در تعیین مرزبندی گروه‌ها با انقلاب و ضروت برخورد با آن‌ها یك وحدت نظر داشتیم که هیچ تردیدی دراین مرزبندی وجود نداشت و در نتیجه برقدرت عمل ما برای تصمیم گیری در تمام سطوح این حالت و این عامل می‌افزود.

اما در حوزهٔ نظامی؛ کار اطلاعاتی در زمان جنگ، فراز و نشیب‌های زیادی داشته و در نتیجه ارزیابی آن‌ها هم مقداری مشکل است. در این بحث فرض ما براین است که اگر درارزیابی اطلاعات برای تعیین و برآورد اطلاعات، اقدام مناسب و بموقعی صورت نگیرد، زمان لازم برای پیشگیری و مقابله با یك تهاجم کلاسیك وسازمان یافته را ازدست خواهیم داد. یعنی زمانی که تهدید در شرایطی و تحت مکانیزمی تبدیل به جنگ می‌شود. چون تهدید همیشه مثل یك پدیدهٔ زنده وجود دارد و واحدهای اطلاعاتی و سیستم‌های اطلاعاتی به طوردائم باید این تهدید را تحت‌نظر داشته باشند و هنگامی

که تشدید پیدا می‌کند یا کاهش می‌یابد و از آن ارزیابی واقعی به دست می‌آورند. زیرا تهدید یکباره تبدیل به جنگ نمی‌شود. تهدید از جانب ترکیه، عراق، خلیج فارس، افغانستان ... در همه جا دراندازه‌های مختلف وجود دارد؛ مهم این است که سیستم اطلاعاتی ما بتواند آن چنان ارزیابی دقیقی داشته باشد که بتواند پیش بینی کند که سیستم تهدید چه هنگام تبدیل به جنگ می‌شود، که بتوان اقدامات پیشگیری و بازدارندگی را انجام داد. اگر این کار را نکنیم، زمان بازدارندگی و پیشگیری را از دست می‌دهیم و همین عقب ماندگی پیشین موجب می‌شود که در مقابله نتوانیم پایداری کنیم و چون دشمن از ما یك قدم جلوتر است، باید هزینهٔ سنگینی برای آن بپردازیم که در جنگ پرداختیم. به دلیل آن که ما به یك ارزیابی صحیح اطلاعاتی از عراق قبل از جنگ نرسیده بودیم، بخش اعظمی از خاك کشورمان به اشغال درآمد. براساس این فرض، مراحل حساس جنگ را با طرح سئوال هائی مورد بررسی قرار خواهم داد. می‌خواهم با طرح این پرسش‌ها سهم اطلاعات را روشن کنیم:

سئوال اول: چرا ما نتوانستیم وقوع تهاجم عراق را مطابق آنچه که انجام گرفت پیش بینی کنیم؟

– چون ۶ ماه قبل ازجنگ تحرکات ارتش عراق آرام آرام شروع شده بود ونتایج این تحرکات قابل ارزیابی و پیش بینی بود. اگریك سیستم اطلاعاتی کارآمدی وجود داشت و به طور

سرزنده و سامان یافته و سالمی، وقایع را زیر نظر می‌گرفت و ارزیابی می‌کرد، می توانست حکم کند که ارتش عراق در حال آماده شدن برای تهاجم است. چون عراقی‌ها در حقیقت ۶ ماه قبل از جنگ همه چیز را محك زدند و ارزیابی کردند و دلیل این که دست به حمله زدند این بود که فهمیدند سیستم سیاسی - نظامی ما نمی‌تواند تصمیم بگیرد و یکی از عوامل این ضعف بر می‌گشت به ضعف سیستم اطلاعاتی ما که نمی‌توانست وضعیت ارتش عراق را درك کند. مثلاً در فروردین ماه یا مرداد سال ۵۹ اظهارنظرهائی بر اساس شمّ اطلاعاتی صورت می‌گرفت، ولی آن‌ها کافی نبود. برادرانی که در شهرهای مرزی زندگی می‌کردند و مسئولیت داشتند، مثل شهید بروجردی، شمخانی و شهید جهان آرا و ... از تحرکات مرزی عراق برداشت‌هائی داشتند، اما متکی بر سیستم اطلاعاتی نبود و براساس حدس‌ها وگمان‌ها. می‌گفتیم که ارتش عراق می خواهد حمله کند. حالا این حرف‌ها چقدر در سطح سیاسی و اجرائی کشور خریدار داشت، بماند که از سطح استان فراتر نمی رفت و حتی اگر به تهران می رسید، نیز می گفتند که این نظر «بروجردی» یا دیگران است. در خاطرات سردار «رحیم صفوی» فرمانده محترم کل سپاه این نمونه وجود دارد. مثلاً درجائی می‌گوید که «دوماه قبل از جنگ در باختران با «بنی صدر» و فرماندهان ارتش و شهید بروجردی و شهید کاظمی جلسه ای داشتیم. این دو شهید

گفتند که ارتش عراق بزودی حمله خواهد کرد، یکی از فرماندهان ارتش دربالاترین سطح که نمی‌خواهم نامش را ببرم گفت: ارتش عراق کی باشد که بخواهد به ایران حمله کند و اصلاً نظر آن‌ها را نپذیرفتند»

بحث دراین نیست که ممکن است فرماندهان ارتش به این نتیجه رسیده باشند که برای آرامش مردم بگویند که اصلاً جنگی روی نمی دهد، شاید بر این حرف ایرادی نباشد و در بُعد داخلی بتوان آن را به نوعی تحلیل و ارزیابی کرد. اما بالاخره درون سیستم ارتش، افسران باید توضیح کافی با ادلهٔ کافی ارائه بدهند. برادران ارتشی در کتاب‌هایشان مثل کتاب «نقش ارتش در ۸ سال جنگ مقدس» نوشته اند که ما در نوزدهم شهریورماه سال ۱۳۵۹ به یقین رسیدیم که ارتش عراق می خواهد به ایران حمله کند. یعنی ۱۲ روز قبل از جنگ، که این دیگر هنگامی بود که زمان پیشگیری را از دست داده بودیم و در مقابله هم قطعاً کم می‌آوردیم. بررسی این مسئله از این جهت مهم است که ممکن است این ضعف کم و بیش هنوز وجود داشته باشد.برادرانی که در ستادکل هستند، در یك طرح تحقیقاتی به این نتیجه رسیدند که باید روی این موضوع کار بکنند. ما برای برآورد تهدیدات یك الگو نداشتیم این گزارش خدمت مقام معظم رهبری هم تقدیم شد. و درآن آوردیم که دو فرض دراین موضوع متصور است. فرض اول این است که قبل از انقلاب، آمریکائیها به دلیل این که

تهدیدات را از درون سیستم ارتش آمریکا و خارج از سیستم ارتش ما بررسی و تعیین می کردند، از همان ابتدا روش بررسی و تهدیدات و ترسیم دورنما و برآورد یك تهدید را در سیستم آموزشی و اجرائی ارتش ما قرار ندادند.

فرض دوم، این که گفتیم تفکر و عملکرد ارتش قبل از انقلاب به دلیل اتکای زیادش به ارتش آمریکا، در تجزیه و تحلیل و پاسخ نهائی به تهدیدات، سبب شده است که هیچگاه در درون ارتش تلاش و اقدام جدی و اساسی برای شناسائی تهدیدات و بررسی نحوهٔ تبدیل یك تهدید به جنگ صورت نگیرد و حداقل یکی از این دو فرض باید باشد. دراین جا سئوال اول را توضیح می‌دهم:

با پیروزی انقلاب اسلامی سیستم اطلاعاتی ما از کار افتاد و ما نتوانستیم با یك کار اطلاعاتی به جمع بندی و نتیجه گیری روشنی برسیم. البته عناصر نفوذی درسیستم ماهم در این ایام مؤثر بودند.حتی با شمّ سیاسی هم نتوانستیم به این نتیجه برسیم. بالاخره شخصی به نام «بنی‌صدر» که عنوان فرمانده کل قوا و رئیس جمهوری این مملکت و نیز ریاست شورای عالی دفاع را داشته است، با این همه مسئولیت‌ها می‌آید و در مصاحبه ای قبل از جنگ می گوید:

«جنگ اتفاق نمی‌افتد. دلیل آن این است که باید موازنهٔ قوا به هم بخورد تا شرایط وقوع جنگ به وجود بیاید».

در این جا باید گفت که چه پدیده‌ای مهمتر و مؤثر تر از

انقلاب اسلامی باید در منطقه اتفاق بیفتد که موازنهٔ قوا به هم بخورد؟ پدیده‌ای ازاین قوی‌تر؟ وقوع انقلاب اسلامی یعنی برهم زدن موازنهٔ قوادرمنطقهٔ خلیج فارس که جنگ حتماً اتفاق می‌افتاد. این شمّ سیاسی رئیس جمهوری مملکت بود. به هرحال این عارضه سبب شد که ما در مرحلهٔ پیشگیری یا بازدارندگی موفق عمل نکنیم و در مرحله مقاومت هم به رغم همهٔ تلاش عزیزان سپاهی و بسیجی و عناصر حزب‌اللهی و ارتش و سایر نیروهای مردمی، بخش مهمی از مناطق مرزی ما به اشغال دشمن درآمد. بنا براین عدم برآورد اطلاعاتی و پیشگیری و بازدارندگی منجر به پرداخت هزینهٔ سنگین اشغال شد ...»

«غلامعلی رشید» سپس بدون اشاره به کارشکنی‌های فرماندهان سپاه در کار ارتش و دخالت‌های آخوندهائی که به عنوان نمایندگان امام و رؤسای عقیدتی سیاسی بیش از آن که در اندیشهٔ جنگ باشند، در فکر برپائی روضه خوانی و نماز شهادت بودند، به «بنی صدر» می‌تازد و او و فرماندهان ارتش را عامل شکست‌های نخستین درجنگ وناکامی عملیات نظامی برای باز پس گیری مناطق اشغالی قلمداد می کند و سپس با بزرگ جلوه دادن نقش سپاه و دستگاه اطلاعاتش، در پیروزی های مرحلهٔ شکست محاصرهٔ آبادان می‌گوید:

در این مرحله واقعاً دشمن و هم زمین را به خوبی می‌شناختیم، زیرا در خاك خودمان بودیم و زمین آن را به

خوبی شناسائی کرده بودیم.

سئوال چهارم: چرا فتح خرمشهر به یك پیروزی استراتژیك تبدیل نشد وپیروزی نظامی به نتیجهٔ قطعی نرسید؟

دراین جا نیز باید سهم اطلاعات را در این عدم موفقیت بررسی کنیم.

اولاً : تصمیم گیری در عملیات رمضان با تأخیر انجام شد، یعنی بلافاصله با آن سرعتی که ما «بیت المقدس» را به «فتح المبین» پیوند دادیم نتوانستیم عملیات‌های مرحلهٔ بعد مانند رمضان را آغاز کنیم. شاید اگر به همان سرعت، ما به حرکت خودمان ادامه می دادیم، در انجام آن عملیات موفقیت بیشتری کسب می کردیم.

ثانیاً : فضای فکری مسئولان نظامی برای چند ماه به لبنان معطوف شد. در آن موقع اسرائیلی‌ها به لبنان حمله کردند و تا بیروت پیش آمدند و تمام توجه ما جلب آنجا شد و یك هیئت سیاسی نظامی به لبنان اعزام گردید. من به همراه «سردار رضائی» و آقای «ولایتی» و دیگران رفتیم لبنان و «حاج احمد متوسلیان» را همراه خودمان بردیم و قرار شد که ایشان به منظور انجام امور محوله، آنجا بماند.

بنا بر این برآورد اطلاعاتی ما از تغییرات دشمن درست نبود، تأخیری که پیش آمد، اجازه نداد که تصمیم گیری برای طرح ریزی نظامی براساس داده‌های اطلاعاتی تنظیم شود. لذا در مقایسه با پیروزی‌های گذشته، «رمضان» را هم مثل

«فتح‌المبین» ارزیابی کردیم. سیستم اطلاعاتی ما این جا نتوانست درظرف یکی دو هفته اطلاعات لازم را از دشمن به دست آورد که به یك ایدهٔ صحیح نظامی تبدیل گردد و در همان زمان، صدام در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که ایرانی‌ها پس از عملیات رمضان حتماً تاکتیك خود را عوض خواهند کرد و ما حتی این کا را هم نکردیم. ما چندین عملیات، ازجمله والفجر مقدماتی و یکم، مسلم بن عقیل، محرم، والفجر ۲ و۳ را با همین تاکتیك انجام دادیم و بعدها در نیمه ۶۲ به بعد و در عملیات خیبر به این نتیجه رسیدیم که باید تاکتیك هارا عوض کرد و من این عقب ماندگی را حاصل عقب ماندگی اطلاعاتی می‌دانم که ما نتوانستیم این تاکتیك‌ها را عوض کنیم.

سئوال پنجم : چرا درپایان جنگ تحرکات عراق را درست پیش بینی و ارزیابی نکرده بودیم و به خصوص نتوانستیم تهاجم عراقی‌ها را مطابق آنچه که انجام گرفت مثل آغازجنگ پیش بینی کنیم. بالاخره این واقعیت مسلمی است. برادرانی که در آذرماه سال ۶۶ می‌گفتند که دشمن به «فاو» حمله می کند، در این بحثی نبود نکته در این جا بود که باید درك می‌کردیم که ارتش عراق می‌خواهد از «فاو» شروع و به کجا ختم کند؟ شاید درست مثل وضعیت عراقی‌ها بود بعد از رفتن «بنی صدر» وایجاد وحدت بین سپاه وارتش و حملهٔ مشترك به ارتش عراق. عراقی‌ها ممکن است اطلاعاتی به

دستشان رسیده باشد که ایرانی‌ها می‌خواهند به شرق آبادان حمله کنند و وقتی هم عملیات انجام گرفت، ارتش عراقی ارزیابی درستی از موضوع نداشت و صدام در مصاحبه‌ای گفت که ما ۲ پل داشتیم و پل‌ها چون پوسیده بودند گفتیم عقب نشینی تاکتیکی بکنند و باور نمی‌کرد این موجی که شروع شده تا فتح خرمشهر پیش خواهد رفت. این موضوع را ارزیابی نکرده بود و دچار غافلگیری استراتژیك شد و هیچ‌جا نتوانست در مقابل عملیات تاب بیاورد. زیرا آن روحیهٔ سلحشوری بسیجی که به جبهه آمده بود اصلاً همه چیز را دگرگون کرده بود. عراقی‌ها در حقیقت در سال ۶۷ از همین تاکتیك استفاده کردند. می‌دانستیم که دشمن می‌خواهد به «فاو» حمله کند ولی این اطلاعات کافی نبود. دشمن یك استراتژی داشت و با آن استراتژی، کار کرد و موفق شد. اما دلایل این موفقیت چه بود؟ به نظر می‌رسد که ابتکار عملیات آفندی که در دست ما بود و این به یك عادت سالانه تبدیل شده بود، سالی یك عملیات انجام می‌گرفت و حدود ۱۰ ماه تا عملیات بعدی فاصله می افتاد که ارتش عراق این را کشف کرد و فهمید که معضل ما وآسیب پذیری‌ها درکجاست. منابع اطلاعاتی آن روز نتوانستند در یك نقطه با کار کارشناسانه دشمن را ارزیابی کنند.

آمریکائی‌ها بعد از تصویب قطعنامهٔ ۵۹۸ در تیرماه سال ۶۶ از طرف شورای امنیت سازمان ملل آمدند در خلیج

فارس که پرسش اصلی این بود که این‌ها برای چه منظوری آمده‌اند و مگر بنا نبود که صدام برکنار گردد. پیچیدگی موضوع برای همان ایجاد سردرگمی کرده بود.

نکتهٔ بعدی، ما قدرت ناشی از انباشت سلاح و گسترش سازمان رزمی عراق را خوب ارزیابی نکرده بودیم که اگر این سازمان به حرکت در بیاید ما چه خواهیم کرد؟ ارتش عراق می‌توانست در آن واحد ۳۰۰ گردان را به حرکت در بیاورد و این به معنا بود؟ ما با ۱۲۰ گردان آفند می‌کنیم و بعد از یك سال، عراق بیش از ۲ برابر این نیرو را بسیج می‌کند. باید این ارزیابی را می‌داشتیم و باید تغییر استراتژی ارتش عراق را از پدافند و آفند که قطعاً به کمك مستشاری روس‌ها انجام گرفته بود، درك می‌کردیم. هزینهٔ این غفلت استراتژیك موجب شد که تمام مناطق تصرف شده را که در طول ۶ سال به دست آورده بودیم، و حدود ۶۰۰۰ کیلومتر از خاك عراق در اختیار ما بود، در سال ۶۷ و در عرض سه ماه از دست برود.

بنا براین، این یك واقعیت مسلم است که کار اطلاعاتی صحیح منجر به افزایش قدرت تصمیم گیری خواهد شد و در فرآیند نهایی وخواسته و منافع جمهوری اسلامی ایران را در عرصهٔ سیاست خارجی و داخلی تأمین خواهد کرد و یك نکتهٔ تلخ دیگر این که ما اگر اطلاعات صحیح و دقیقی به مسئولان نظام و دولتمردان بدهیم، آن‌ها که شجاع هم هستند و می‌توانند تصمیم بگیرند، ضعف سیستم اطلاعات است؛

یعنی سیستم اطلاعاتی ماست که باید درست کار کند و نقش اطلاعات را روشن بکنیم. امروز بعضی ایراد می‌گیرند که ماهیت سیاستگذاری ما قدری از انقلابی، تهاجمی و نهضتی به تدافعی و توجه به منافع ملی به جای مصالح اسلامی تبدیل شده است، این ایرادی نداردو ایراد این است که ما متناسب بااین سیاست، این سیستم را سازماندهی نمی‌کنیم. کسی که بحث منافع ملی‌رامطرح می کند، باید به‌این سیستم اطلاعاتی میدان داد تا متناسب با این طرح، حرکت بکند. مثلاً تبادل اطلاعات امر مهمی است که اگر چه با ریسک‌های زیادی همراه است سودهای زیادی هم در آن وجود دارد، بیائیم برای تأمین منافع امنیتی دراین حوزه فعالیت کنیم. ظهور برخی پدیده‌ها را پیش بینی نکرده‌ایم و در حال پرداخت هزینهٔ آن هستیم. سیاست آمریکا و اسرائیل را در خاور میانه، آسیای میانه، قفقاز، در شمال عراق و درخود ترکیه درك نکردیم و قطعاً هزینهٔ آن را خواهیم پرداخت، ما تحولات اجتماعی داخل کشور را نتوانستیم پیش بینی کنیم. بعد ناچار می‌شویم با پدیده‌های قابل پیش بینی، به عنوان پدیده‌های غافلگیرکننده روبرو شویم

سئوال آخر این که چه باید کرد؟

ساماندهی نظام اطلاعاتی برای انجام کار اطلاعاتی به معنای حقیقی آن باید در دستور کار سازمان‌های اطلاعاتی قرار بگیرد. یعنی ما باید نظام اطلاعاتی درستی داشته باشیم

و داشتن یك نظام اطلاعاتی درست و سالم، قدرت ما را برای پیشگیری، بازدارندگی و برای مقابله افزایش می‌دهد.

همانطور که در ابتدای این فصل یادآور شدم. در شرح چگونگی برپائی ونوع وظایف سازمان‌اطلاعات سپاه پاسداران از دو روایت بهره گرفته ام: نخستین روایت را که شرح رسمی «غلامعلی رشید» بود ملاحظه کردید. روایت دوم را یکی از فرماندهان پیشین نیروی دریائی که کار اطلاعاتی مهمی در طول جنگ به ویژه در مرحلهٔ فتح «فاو» و «مجنون» برعهده داشته بازگو کرده است و بنا به خواست خود وی از ذکر نام او خودداری کرده‌ام. این فرمانده سابق نیروی ویژهٔ اطلاعات در ستاد عملیات مشترك هوا و دریا در طول جنگ می‌گوید:

«روزی که جمعی جاهل و گروهی مجذوب با حمله به ستاد کل ارتش و مراکز نظامی و پایگاه‌های هوائی و دریائی کشور، برای نشان دادن قهر انقلابی، و ایمان مذهبی و بعضاً حزبی خود به غارت و درهم شکستن و آتش زدن این مراکز پرداختند، شاید کمتر کسی گمان می کرد در فاصله ای کمتر از یك سال با شروع تعرضات مرزی عراق از یکسو و ورود ارتش سرخ به افغانستان وتلاش‌های سازمان اطلاعات نظامی پاکستان برای ایجاد آشوب و اغتشاش در بلوچستان و اخبار نگران کننده ای که از ترکیه و بعضی ازکشورهای حاشیهٔ

خلیج فارس می‌رسید، مقامات رژیم التماس کنان به دنبال افسران بلند پایهٔاطلاعاتی و متخصصان امور اطلاعات و ضداطلاعات بیفتند و هزاران برگه اسنادی را که در ساواك و ستاد کل، مثل زباله در کیسه کرده بودند و در یکی از اتاق‌های کمیته مرکزی در ساختمان مجلس شورا، در اختیار «باقری‌کنی» (برادر مهدوی کنی) گذاشته بودند، آن هم برای آن که مبادا اسناد وابستگی بعضی از آخوندها به ساواك به دست غیر بیفتد، بار دیگر به ضداطلاعات ارتش و «ساواما» جانشین «ساواك» بازگردانند تا اسناد طبقه بندی شده در رابطه با عراق، از آن‌ها جدا شود.

درسه چهارماه آغاز سال ۵۹، یك تیم ورزیده اطلاعاتی از ارتش، کار ارزیابی اسناد طبقه بندی شده را به پایان رساند و پس از آن با کار شبانه روزی پرسنل فداکار نیروی زمینی و چند مأموریت محرمانه، نیروی هوائی و دریائی، اطلاعات مربوط به آرایش نیروهای عراقی تکمیل شد و ارتش ایران عملاً این را پیدا کرد تا در برابر هرنوع حملهٔ ناگهانی عراق، به سرعت واکنش نشان دهد ودشمن را سرجای خود بنشاند. اما حادثه‌ای باعث برهم خوردن وضع شد و بار دیگر ارتش را در معرض ناجوانمردانه ترین حملاتی قرار داد که کمر نیروی زمینی و هوائی ما را شکست و به عراق امکان داد در نخستین مرحله تجاوزش بخش وسیعی از زمین‌های خوزستان را متصرف شود و طی دو ماه هفت لشکر شامل سه

لشکر زرهی و دو لشکر مکانیزه و دو لشکر پیاده را در منطقهٔ خرمشهر، غرب کارون و حوزه حفاظتی آبادان مستقر سازد و از «هویزه» تا «دزفول» و «سوسنگرد» را در کنترل خود درآورد. ماجرا از آنجا آغاز شد که «محمدغرضی» که در آغاز انقلاب ساواك راتسخیر کرده بود، در مقام استاندار خوزستان، بامتهم ساختن لشکر نمونهٔ ۹۲ زرهی اهواز به شرکت درطرح کودتای «نوژه» به منحل کردن این لشکر اقدام کرد وشمار زیادی از فرماندهان لشکر را بازداشت و یا برکنار ساخت. صدها تانك و وسیلهٔ زرهی، خمپاره انداز، توپخانهٔ سنگین و توپهای ضد هوائی از مناطق عملیاتی به انبارهای راه آهن و مراکز حفاظت شده توسط کمیته‌ها انتقال یافت. عراقی‌ها توسط عوامل خود و شاید شخص آقای «غرضی» در جریان همهٔ این تحولات بودند و زمانی حملهٔ خود را آغاز کردند که حتی یك تانك در برابرشان نبود.

با چنین وضعی جنگ آغاز شد وبرخلاف ادعای «غلامعلی رشید» این «بنی صدر» بود که با نجات دادن خلبان‌ها و افسران بلند پایه دستگیر شده درخوزستان بار دیگر ادارهٔجنگ را به ارتشی‌ها واگذار کرد و به زنده یاد سرلشگر «ولی‌الله فلاحی»امکان داد،بادانش نظامی وشایستگی‌های فرماندهی‌اش، خیلی سریع هم ازنظر عملیاتی و هم از نظر اطلاعاتی، انسجام لازم را بین واحدهای رزمنده و ستادهای پشتیبانی به وجود آورد.

دراین میان یکه تازی ارتش درکار اطلاعات و انتخاب ساعت عملیات و منطقهٔ آن از سوی ستادهای عملیاتی ارتش باعث شد کسانی مثل «محسن رضائی» و «کلاهدوز» و «رفیق دوست» و «رحیم صفوی» و «ایزدی» که حالا سری توی سرها درآورده بودند، بکوشند با کمك دار و دستهٔ «حزب‌الدعوة» و مجلس «اعلا» و عده‌ای کُرد عراقی که دوسره بار می‌کردند، به پشت جبههٔ دشمن نفوذ کنند و اطلاعاتی گرد بیاورند که این ماجرا آنقدر در عمل مضحك از کار درآمد که خیلی زود بهم خورد و به دستور مرحوم «تیمسارفلاحی» به‌آن خاتمه داده شد. برای نمونه روضه خوانی را از نزدیکان «آصفی» رئیس حزب الدعوة» به بصره فرستاد بودند تا از روحیهٔ نیروهای عراقی، اطلاعات جمع آوری کند. عراقی‌ها او را گرفتند و بعد ازمدتی مأمورش کردند تا برای ما اطلاعات دست اول بیاورد. از جمله این که صدام هر شب برای سربازانش خانم می فرستد و هفته ای یك بطر ویسکی به سربازان و یك بطر شامپاین به افسران هدیه می‌دهد.

این اطلاعات را که «رضائی» در جلسات محرمانه با آب و تاب نقل می کرد،ما به عنوان «جوك» برای هم نقل می‌کردیم. یکبار هم خبر آوردند که عراقی‌ها در صددند که دو تن از خوانندهٔ به اصطلاح طاغوتی ایران را از آمریکا به جبهه بیاورند تا کنسرت بدهند و صدایشان را با بلندگوهای قوی به طرف ما پخش کنند تا روحیهٔ سربازان اسلام را خراب

سازند. یکی از فرماندهان وقت در ستاد «خاتم الانبیاء» می‌گفت برویم بلیط بخریم که در لژ بنشینیم تا باصدای این خوانندگان حسابی حال کنیم.

دستگاه اطلاعات سپاه در آغاز چنین عمل می‌کرد. اما به مرور این دستگاه جهنمی که در جنگ باعث آبروریزی بود کار شکار مخالفان و آزادیخواهان را در داخل و خارج کشور بر عهده گرفت و ده‌ها بلکه صدها تن از جمله مرحوم دکتر «مصطفی چمران» و تیمسار «ولی الله فلاحی» و سرهنگ «نامجو» را در کنار مردانی چون «قاسملو» و «برومند» و «بختیار» به قتل رساند.

افسر عالیرتبهٔ نیروی دریائی ایران که درمراحلی از جنگ ایران و عراق به عنوان یك کارشناس برجستهٔ امور اطلاعات نظامی وضد اطلاعات، ناچار به همکاری با مسئولان اطلاعات سپاه شده بود، در دنبالهٔ سخنانش به نویسنده با اشاره به قدرت گرفتن اطلاعات سپاه در آخرین مراحل جنگ اظهار داشت: یك ستاد مرکزی اطلاعات در تهران قرار داشت که به مرور به ایجاد نمایندگی‌هائی در مراکز استان‌ها و سپس در شهرهای مرزی ومناطق حساس کشورمثل مناطق عشایرنشین دست بزند.

البته در طول جبههٔجنگ نیز عوامل این سازمان علاوه بر داشتن مسئولیت‌های کلیدی در ستادهای عملیاتی و قرارگاه‌ها و خطوط پشت جبهه، در بسیاری از موارد عملاً

خط دهندهٔ اصلی گزینش منطقهٔ عملیات، ساعت حمله و تاکتیك رزمی بودند. برای نمونه مثلاً وقتی نیروهای زبدهٔ هوانیروز و تفنگداران دریائی و کوماندوهای کارآزموده نیروی دریائی موفق شدند دریك رشته عملیات حیرت انگیز شبه‌جزیرهٔ «فاو» را به تصرف در آورند و راه آبی عراق را به کلی سد کنند، برای ما مسلم شده بود که حفظ «فاو» برای مدت درازی امکان پذیر نیست. به طورکلی از نظر موقعیت ارضی و آب و هوا و مشکلات وسیع در کارامداد رسانی به نیروهای مستقر دراین شبه جزیره نه به مصلحت ایران بود که تعداد زیادی نیرو در «فاو» مستقر کند ونه ازنظر جو سیاسی منطقه و جهان ادامهٔاشغال «فاو» قابل قبول می‌نمود. شمار زیادی ازافسران جوان بلندپایهٔ ارتش از جمله «علی صیاد شیرازی» (که اخیراً توسط مجاهدین خلق ترور شد) و سرتیپ «جمالی زالی» و سرلشکر «علی شهبازی» (فرمانده کل فعلی ارتش) با استناد به گزارش‌های دقیقی که از افسران اطلاعات نیروی دریائی و زمینی تهیه کرده بودند، پس از فتح «فاو» به فرماندهی سیاسی کشور توصیه کردند با استفاده از بحرانی که در داخل فرماندهی سیاسی و نظامی عراق به وجود آمده (وضعی درست مشابه روزهای پس از فتح خرمشهر و شکست خفت بار یازده لشکر زرهی و پیاده و مکانیزهٔ‌عراق) بهترین شرایط برای خاتمه دادن به جنگ با کسب امتیازات بسیار بالا فراهم شده است. حتی بعضی ازفرماندهان سپاه ازجمله همین

«یحیی رحیم صفوی» که حالا فرمانده کل سپاه است با این نظر موافق بودند که : «فاو برگ برندهٔ ما در میز مذاکره است» رفسنجانی در دیداری از جبهه به طور مشروح از نقطه نظر مسئولان اطلاعاتی ارتش مطلع شد و به ظاهر از خواست آن‌ها مبنی بر خاتمه دادن جنگ با سرعت هرچه بیشتر حمایت کرد. اما چند هفته پس ازبازگشت او به تهران، یك گزارش اطلاعات سپاه مبنی براین که « از طریق فاو می‌توان بصره را محاصره کرد و شمشیر مرگ را بر بالاسر کویتی‌ها نگاه داشت تا به صدام کمك نکنند.» باعث شد تا شورایعالی دفاع به ریاست خامنه ای رئیس جمهوری وحضورهاشمی رفسنجانی با وجود مخالفت شدید سرلشکر «قاسم علی ظهیرنژاد» و فرماندهان وقت نیروهای زمینی، دریائی و هوائی، طرح جایگزینی سپاه را در فاو به تصویب برساند. و طی کمتر از یك ماه نیروهای کارآزموده و آگاه ارتشی جای خود را به دوسه هزار بسیجی و افراد سپاه پاسداران بدهند و بعد از آن، پخش مراسم نماز جمعه از صدا و سیما آغاز شد و نمایش تصاویری از «فاو» که حکایت از گذاشتن اسامی فارسی بر خیابان و مسجد و کوچهٔ آن داشت و عملاً به «صدام حسین» امکان داد تا با استفاده از حماقت مسئولان اطلاعات سپاه و خیانت مسئولان سیاسی کشور، عرب‌های خلیج فارس را از تلاش‌های ایران برای اشغال «خاك عرب» و الحاق آن به خود، سخت به وحشت بیندازد. توده های عرب نیز از این که

می‌دیدند شیعه‌ها درمسجد «فاو» خطبه به فارسی می‌خوانند و «حاج صادق آهنگران» (که آن روزها هنوز درجهٔ سرتیپی نگرفته بود) خلفا را لعن می‌کند و از سپاهیان انقلابی ناب محمدی در«فاو» «بیش باد» می‌گیرد سخت آزرده‌خاطر شدند و بعضاً مثل اردنی‌ها و یمنی‌ها ومصری‌ها و سودانی‌ها برای کمك به برادران عراقی، داوطلبانه راهی عراق گردیدند. در واقع ادامهٔ اشغال «فاو» جنگی را که با همهٔ تلاش‌های صدام حسین و تبلیغاتش، تا آن روز به جنگ عرب و عجم تبدیل نشده بود، به نبردی ملی از نظر عرب‌ها مبدل ساخت. حالا دیگر این ایرانی‌ها بودند که بخشی ازخاك عرب را در اشغال داشتند. به هرحال پذیرش توجیهات اطلاعات سپاه برای استقرار در «فاو» و تلاش برای رخنه در جبههٔ جنوبی عراق از طریق این شبه جزیره و از دست دادن فرصت طلائی برای صلح با دردست داشتن دو برگ برنده «فاو» و جزایر «مجنون» بهای گزافی داشت که یك قلم آن کشتار بیش از ۲۰۰۰ تن از نیروهای سپاه در فاو توسط عراقی‌ها از هوا و زمین و زخمی شدن تعداد زیادی از افراد بسیج و شیمیائی شدن (یعنی در معرض سلاح های شیمیائی قرار گرفتن) نزدیك به هزار تن از مدافعان «فاو» بود.

و وقتی ما «فاو» و «مجنون» و بخش عراقی «هویزه» را از دست دادیم، در حالی که عراقی‌ها بار دیگر جان گرفته و برای ورود مجدد به خوزستان آماده می‌شدند با هشدار

شدیداللحن فرماندهان نظامی به رفسنجانی مبنی براین که خطوط دفاعی به علت نبودن سلاح وآشفتگی درامرامداد رسانی به سرعت فرو خواهد ریخت سرانجام جام زهر به خمینی داده شد و او با سر کشیدن آن همانطور که خودش اقرار کرد بقای نظامش را با آبروی خودمعامله کرد. با خاتمهٔ جنگ انتظار می‌رفت مسئولان سپاه که ازجمله مهمترین عوامل شکست‌های تلخ سال پایانی جنگ بودند، حداقل برکنار شوند. اما چنین نشد. بلکه شماری از این‌ها مقام های بالاتری را احراز کردند که درباره آن‌ها زمان دیگری سخن خواهیم گفت. یکی از نکات قابل قابل تأمل در نحوهٔ عملکرد اطلاعات سپاه در جبهه‌ها، تکیه‌بیش از حد این دستگاه بر روی وابستگان مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و «حزب الدعوة» بود. سرتیپ «محمدرضا نقدی» (فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی امنیتی - حانا-) که ازمعاودین عراقی است عده ای از عرب زبان‌ها را دور خود جمع کرده بود و این‌ها اخباری را که از رادیوهای عرب زبان از جمله رادیو بغداد و یا روزنامه های اپوزیسیون می گرفتند به عنوان اطلاعات دست اول از داخل عراق با آب و تاب به نقدی می‌دادند واوآن‌ها را در پرونده‌های بسیار محرمانه به ستاد کل و شورایعالی دفاع می‌فرستاد و مدت‌ها کار اطلاعات وضد اطلاعات ارتش خنثی کردن این نوع اطلاعات بی ارزش و جلوگیری از تأثیرگذاری آن، روی تصمیمات مهم مثل تعیین ساعت و محل

عملیات رزمی بود. سازمان ضداطلاعات ستادکل ارتش موفق شد از طریق عوامل خود در عراق که از دوران شاه برای ایران کار می‌کردند، با تعدادی از جاسوسان عراقی در سپاه «بدر» مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که با اطلاعات سپاه همکاری می‌کردند شناسائی کند. اما به جز معدودی از این افراد که دستگیر و اعدام شدند و بقیه با حمایت «باقر حکیم» و همکارانش و نیز با گزارش مسئولان اطلاعات سپاه مبنی بر این که «این‌ها نماز شب می‌خوانند و به امام خمینی عشق می‌ورزند و دعای کمیل را از حفظ هستند و اگر هم گول خورده باشند توبه کرده اند و آمادهٔ جانبازی در راه آرمان‌های مقدس ولی فقیه هستند» به کار خود یعنی خبرچینی و جاسوسی برای عراق ادامه دادند. سقوط «مجنون» دقیقاً به علت خیانت‌های این جمع صورت گرفت ...

بعداز جنگ، اطلاعات سپاه حضور گسترده تری در پایتخت و شهرهای بزرگ پیدا کرد و نیروهای قدس به عنوان بازوی عملیاتی این سازمان، به فرماندهی کسانی مثل «احمد وحیدی» این بار به جای نفوذ به خاك دشمن و ضربه زدن به وی، مسئولیت سر به نیست کردن مخالفان را درداخل و خارج ایران بر عهده گرفت. یکی ازمناطقی که اطلاعات سپاه به صورت گسترده در آن استقرار یافت و هنوز هم علیرغم همهٔ تغییرات و تحولات عملاً دراین منطقه فعال مایشاء است،

کردستان می‌باشد. کسامی مثل سرتیپ پاسدار صحراورودی (قاتل زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو دروین) در کردستان به چنان اعمالی دست زده و می‌زنند که واقعاً روی مغول‌ها را سفید کرده‌اند.

مأمور اطلاعات سپاه به هیچکس حساب پس نمی‌دهد. حتی در مواردی که علیه آن‌ها شکایاتی مبنی بر تجاوز به دختران خرد سال و نوجوانان شده، علیرغم وجود مدارك قاطع مبنی بر ارتکاب جرم، تنها به انتقال آن‌ها به نقطه ای دیگر بسنده کرده‌اند.

مسئولان سازمان اطلاعات سپاه از«حمیدرضانقاشان»تا مرتضی رضائی (که از بستگان محسن رضائی فرمانده سابق سپاه و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام) هرکدام پس ازکنارگذاشته شدن از فرماندهی، با روی آوردن به تجارت، با استفاده ازنفوذ وموقعیت خود ،خیلی زود به صف میلیاردرهای نظام پیوسته اند.«نقاشان» مدیر عامل شرکت «کاترپیلار» را ربود و شبانه او را زیر فشار هفت تیر وادارکرد سند واگذاری شرکتش را به «نقاشان» امضاء کند. سردفتری را نیز از آشنایان خود به دفترش آورده بود که کار انتقال رسمیت داشته باشد.امروز «نقاشان» سیزده شرکت مهم را در اختیار دارد و درآمد ماهیانه اش بیش از پنج میلیارد تومان است. کاترپیلار را البته از او گرفته‌اند «مرتضی رضائی» نیز به علت موفقیت‌هایش در امر کشتن «دکتر عبدالرحمان برومند»

و «دکتر شاپور بختیار» که (توسط وابستگان سپاه قدس به قتل رسیدند) ارتقاء درجه گرفت و بعد از مدتی به جهاد خودکفائی سپاه رفت که ناندانی بسیار خوبی برای او بود.

سازمان اطلاعات سپاه در سال های اخیر دست در دست یك بخش عمده از وزارت اطلاعات که زیرنظرعوامل «ریشهری» اداره می‌شود، در اغلب جنایاتی که قربانیان آن اهل نظر و اندیشه بوده‌اند مشارکت فعالانه داشته است.

باروی کارآمدن خاتمی این همکاری گسترده تر شد. به طور کلی «پورمحمدی» قائم‌مقام سابق وزارت اطلاعات و «سعید امامی» معاون پیشین «فلاحیان» و«مصطفی کاظمی» مدیرکل وزارت اطلاعات ومسئول بخش بازرگانی این وزارتخانه و «میرحجازی» مسئول اطلاعات دفتر رهبر، که مربع مرگ را تشکیل می‌دادند هنگامی که هدفی را مشخص می‌کردند که باید از میان برداشته شود (مثل فروهرها، مختاری، پوینده، شریف ودکتر تفضلی، احمد میرعلائی، غفار حسینی، زال‌زاده و ...) مأموریت اجرای حکم قتل را به شرکایشان دراطلاعات سپاه راگذار می‌کردند. در اطلاعات سپاه، یك گروه ۱۸۰نفره از افراد سپاه قدس به عنوان «نیروی ذوالفقار» عاملان اجرای مأموریت‌های محرمانه می‌باشند. افراد این گروه اغلب دارای هیکلی تنومند، قدی بلند (همانند قاتلان بختیار) وچهره‌هائی به ظاهر مردانه‌اند. این افراد دوره های چریکی، ورزش‌های رزمی (کاراته، تکواندو و جودو) را در کره شمالی طی

کرده‌اند و در لشکر ۶۶ نیروهای مخصوص سپاه مدتی خدمت کرده‌اند.

سبعیت و درنده خوئی افرادابن گروه باعث شده بعضی‌ها عنوان «زنده خواران» را که در عصر صفویه به جمعی اطلاق می‌شد که به دستور مرشد کامل صفوی مخالفان آن‌ها را زنده زنده می‌خوردند، به آن‌ها بدهند. از نظر مالی این افراد همه نوع امکاناتی را دراختیار دارند. درمأموریت‌های خارج، ارز خارجی بدون حساب دراختیار آن‌است و چندسال پیش به دستور «محسن رفیقدوست» بنیاد مستضعفان، یکصد اتومبیل به واحدهای ویژهٔ «ذوالفقار» هدیه داد.

افراد واحدهای ویژه با آن که زیاد نیستند اما به علت وحشیگری بی حساب، چنان رعب و وحشتی در دل بسیاری از مسئولان ایجاد کرده اند که هیچکس حتی نام این واحد را به زبان نمی‌آورد و در هیچ جا سخنی از آن‌ها به میان نمی‌آید.

ضمائم

شماره ۱

نامه علیرضا نوری‌زاده به هوشنگ وزیری سردبیر کیهان لندن چاپ شده در ستون «یك هفته با خبر» شماره ۷۶۳ کیهان پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸ برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

هوشنگ وزیری عزیز

درایران چون عرصه رقابتی وجود داشت، اگر ما در «اطلاعات» به قول آن روزها خبری را به «کیهان» می‌زدیم (یعنی زودتر ازکیهان و به طور اختصاصی چاپ می‌کردیم) و یابرعکس خبری را می‌خوردیم و یا شما درآیندگان به هر دوی مامی‌زدید این امرانعکاس فراوانی چه در سطح خوانندگان و چه در میان نخبگان و مدیران و مسئولان جامعه داشت. در خارج البته وضع متفاوت است و ما حتی اگر هرهفته خبری دست اول داشتیم که حتی روزنامه‌های خارجی باهمه امکانات به آن دست نیافته باشند انعکاس ماجرا فراتر از بحث و گفتگوهای خودمان در جامعه تبعیدی فراتر نمی‌رفت. کیهان لندن اما درسال‌های اخیر، این قاعده را شکست، و علاوه بر

آن که با چاپ خبرها و گزارش‌های اوضاع داخل، به صورت منبعی موثق برای نشریات و رادیو تلویزیون‌های معتبر بین‌المللی، مورد استناد قرارگرفت، این توفیق را پیدا کرد که در مقاطعی، رژیم حاکم را به واکنش‌های شتاب زده و زمانی به تجدید نظر در اموری وا دارد که اگر کیهان به کشف آن مبادرت نکرده بود چه بسا، نظیر دیگر رویدادهای وطنمان به سادگی از روی آن می گذشتیم.

درکشورهای غربی، اگر روزنامه ای پرده از رازی بردارد وخبری را ازدل حکومت بیرون بکشد، مدت‌ها به این پرده دری خود می‌بالد. پنج سال است روزنامه معتبر «گاردین» هر روز به نوعی درباره ماجرای «جاناتان اتکین» وزیر سابق دولت تاچر و جان میجر که دوست سعودی‌ها بود و هم اکنون به جرم قسم دروغ درزندان است سخن می‌گوید. چون این کارگاردین بود که پرده از روابط ویژه اتکین و امیر محمد پسرپادشاه سعودی برداشت. ما اما در کیهان هیچگاه به خودنبالیده‌ایم که رازی را از درون رژیم فاش کرده‌ایم که این را وظیفه و جزئی ازمسئولیت خود به عنوان یك روزنامه مستقل چاپ خارج می‌دانیم. اما ماجرای خودکشی «سعید امامی» عامل قتل‌های اخیر موضوعی نیست که بتوان از آن به سادگی گذشت. چرا که در ماجرای قتل‌ها ما طعنه‌های بسیار شنیدیم و خواندیم. آنچه ما درباره قتل‌ها نوشتیم هفته‌ها وماه‌ها بعد یکان یکان، از پرده بیرون افتاد.

۱ - از نوار مکالمه قاتلان فروهرها با پورمحمدی قائممقام وزیر اطلاعات وقت نوشتیم. ما را باور نکردند. اما نماینده دماوند و فیروزکوه، با اقرار به وجود این نوارها اعتراض کرد که کدام دست نامحرمی است که این نوارها را به دست دشمنان انقلاب در خارج داده است.

از من هم اسم برد که در کیهان و الشرق الاوسط درباره نوارها نوشته بودم و بار دیگر این هفته این حرف‌ها را تکرار کرد. (تیتر اول جبهه ارگان انصار حزب الله).

۲ - کلی اسم آدم معروف و مجهول را به عنوان عاملان قتل‌ها اسم بردند، اعلامیه ها صادر شد و ... ما از ابتدا نوشتیم سعید امامی (که به نام اسلامی هم شهرت داشت) عامل اصلی ماجراست. جریان آشنائی او با فلاحیان در آمریکا، آمدنش به ایران، نقش او در وزارت اطلاعات و قتل‌های مخالفان درخارج و داخل و سرانجام حکایت قتل فاطمه قائممقامی میهماندار زیبای شرکت هواپیمائی آسمان معشوقه فلاحیان توسط امامی نیز به تفصیل در کیهان به چاپ رسید. و بسیاری از رادیوهای فارسی زبان خارج کشور گزارش‌های کیهان را در زمینه قتل‌ها به اطلاع هموطنانمان درداخل کشور رساندند. جریان جنون گرفتن ناگهانی سعیدامامی را برای نخستین بار کیهان ما نوشت و بعد از آن بود (آن هم سه هفته پیش) که درداخل نیز دو روزنامه بدون ذکر نام امامی به جنون

عامل قتل‌ها اشاره کردند.

۳ - این کیهان لندن بود که باعث شد مردم ایران از نقش پورمحمدی و فلاحیان ومیرحجازی درقتل‌ها باخبر شوند. و همین امر عاملی برای عزل آن‌ها از مقامات کلیدی در دفتر رهبری و وزارت اطلاعات بود.

۴ - اینك همه سعید امامی را می شناسند اما به جز کیهان و دو سه نشریه عرب زبان جای دیگری نام او تا روز یکشنبه هفته پیش که محمد نیازی به خودکشی‌اش اشاره کرد، ذکری نشده است.

۵ - نیازی مدعی شد، امامی با ماده پاك کننده مو (واجبی) در حمام خودکشی کرده است. قاتل دکتر سامی هم در حمام خودکشی کرده بود. و این می رساند سربازان گمنام امام زمان اطلاعات سپاه و امنیت‌خانه مبارکه ولی فقیه علاقه زیادی به حمام دارند ودوستان خود راکه زبان بازکرده واسرار هویدا می کنند در حمام عقوبت می‌کنند.

این‌هارا نوشتم که حداقل به یاد بعضی بیاورم که جایگاه کیهان لندن کجاست. نشریه ای که توانسته است تا این حد در تحولات داخل تأثیر بگذارد و در عین حال اجازه ندهد آب خوش از گلوی غاضبان حاکمیت ملی، پائین برود، هرگز از نیش و کنایه و بی‌مهری ها نباید آزرده شود...

۲

اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

روز چهارشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۷۸

چندماه پس ازآن که من در گزارش‌های مفصل از هویت سعیدامامی درکیهان لندن ، روزگار نو، الوطن (روزنامه بین المللی کویتی چاپ لندن) و مصاحبه‌های رادیوئی پرده برداشتم و سه هفته پس از آن که تصویر اورا در کیهان لندن والوطن به چاپ رساندم ودرتلویزیون ایرانیان نیز این تصویر به تماشا گذاشته شد، سازمان قضائی نیروهای مسلح اطلاعیه ای منتشر کرد و روز بعد تصویری از سعید امامی را به روزنامه‌ها داد. متن اطلاعیه به شرح زیر بود:

۱- پیرو اوامرمقام معظم رهبری وتأکید ریاست جمهوری دررسیدگی دقیق به این پرونده مهم وملی و شناسائی تمامی ریشه‌های این فتنه خطرناک، گروهی متشکل از مجرب ترین و متخصص‌ترین مأمورین امنیتی تحت نظر مقامات قضائی دادسرای نظامی تهران کار رسیدگی به این پرونده را بر عهده گرفته و طی تحقیقات گسترده و اقدامات قانونی که تا کنون

باقوت و قاطعیت ادامه داشته است آمرین و مسببین و عوامل داخلی قتل‌ها شناسائی و مشخص گردیده‌اند.

۲ - با توجه به اینکه این جنایات فراتر از وقوع چند قتل بوده و اساسا در راستای توطئه‌های شوم علیه نظام طراحی و به اجرا درآمده است لذا تحقیقات و بررسی های همه جانبه پیرامون ریشه‌ها وابعاد مختلف این توطئه بادقت و حساسیت بالا همچنان ادامه دارد و طولانی شدن رسیدگی به این پرونده نیزبدین لحاظ می‌باشدکه انشاءالله پس ازاتمام تحقیقات نتایج حاصله به عرض هموطنان عزیز خواهد رسید.

۳ - عاملین این قتل‌های فجیع با هدف ایجاد بحران و نا امنی درجامعه وکشاندن جریانات سیاسی کشور ونیروهای انقلاب به رویاروئی و درگیری تمام عیار و خشن اقدام به برنامه ریزی نمود و ازحدود پنج ماه قبل از اولین قتل براساس طرح سعید امامی دست به کار شناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می شوند و دراین رابطه مدارکی به دست آمده است که نشان می‌دهد علاوه بر مقتولین افراد دیگری نیزهدف شوم عملیات بعدی آن‌ها قرار داشته‌اند و پس از این مرحله، ترور عناصر معروف جریانات سیاسی خودی از دو جناح فعال کشود در دستور کار آن‌ها قرار داشته است.

ارتکاب این قتل‌ها به شیوه‌ای طراحی شده بود که با جلوه های خشونت همراه باشد و در برنامه ریزی جهت از بین بردن اکثرسوژه‌ها درصدد آن بوده اند تا آن‌هارا دریك نشست

یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند که به دلایل اجرایی از انجام این امر منصرف و جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه و فجیع را به اجرا در می‌آورند. با این انگیزه که در هرحال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحریك عواطف و احساسات، تداعی کننده وجود ناامنی حتی برای زن‌ها در منزلشان باشد و در راستای اجرای یك توطئه از قبل طراحی شده با بهره گیری از روش‌های تبلیغاتی و روانی چهره نظام را از داخل و خارج مخدوش نمایند.

در همین ارتباط سعید امامی در بخشی از اعترافات خود ضمن آن که دخالت در قتل‌ها را پذیرفته و اعترافات دیگران را دراین زمینه تأیید کرده است عنوان داشته :

«تحلیل من این بود که با توجه به درگیری‌هایی که در جو سیاسی و فرهنگی کشور پیش آمده چند قتل با سر و صدا با جلوه‌های بد مثل ضربات کارد متعدد در مورد خانواده فروهر و یا مفقود شدن نویسندگان و بعد پیدا شدن جنازه می‌تواند در داخل وخارج کشور مورد بهره برداری قرار گیرد» و یکی ازمتهمین اصلی دربخشی ازاعترافات خودش عنوان داشته: «انگیزه این که عناصر کانون و افراد به قتل رسیده را به قتل برسانید. این بود که محافل و مراکز حقوق بشری تقاضای آمدن به ایران را خواهند نمود وایران نیز مخالفت خواهد کرد و از نظر بین‌المللی ایران در انزوا قرار خواهد

گرفت» متهم مزبور در ادامه افزوده است: « وارد این قتل‌ها شدم و انگیزه فوق که از تحلیل‌های سعید امامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت و اهداف نزدیك کشته شدن چند نفر نویسنده و فروهر و همسرش ایجاد زمینه برخورد بین مسئولین و اهداف دور نیز در بن بست بین‌المللی قرار گرفتن ایران بود که بالطبع شکسته شدن قداست رهبری در جامعه را به دنبال خواهد داشت.» و درادامه اعترافات خوداظهار داشته :

«منطقی را که سایر افراد دست اندرکار داشتند خارج ازهمان دیدگاهائی که سعید اسلامی ارائه می‌داد نبود و آقای ... نیز همچون من و آقای ... دیدگاه‌های سعید اسلامی را پذیرفته و بر اساس آن نظر اقدام به ورود به این عملیات‌ها نمود و هدفی خیرخواهانه در کار نبود مگر همین منطق غلط و انحرافی که موجب ایجاد ...

۴ - بر اساس اعترافات موجود در پرونده از جمله اعترافات سعید امامی، متهمین ابتدا قرار بوده است با زمینه سازی‌های تبلیغی و روانی و اقدامات تکمیلی پنهان و آشکار و بهره گیری‌ازفضای ایجاد شده علیه سپاه دربرخی مطبوعات، مجری قتل‌ها نزد افکارعمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قلمداد گردد و درصورتی‌که این طرح جواب نداد و یا احتمالاً عوامل شناسائی شدند آمر قتل‌ها وزیر اطلاعات معرفی شود چراکه برای مطبوعات وافکارعمومی علی‌الظاهر قابل پذیرش

نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین درجریان نباشد و در این زمینه تحلیلشان این بوده است که هر دو صورت که انتساب موضوع به سپاه و چه به مسئولین وزارت اطلاعات انجام قتل‌ها کار حکومت و نظام تلقی خواهد شد. در همین ارتباط و پس از وقوع قتل‌ها، متهمین و از جمله سعید امامی طی ملاقات‌هائی که با برخی ازمسئولین داشته‌اند تلاش می نمایند چنین القاء کنند که انجام این قتل‌ها کار عوامل سپاه بوده است که دربازجوئی‌های خود به این موضوع اشاره نموده‌اند. در هین راستا سعید امامی در اولین روز بازداشت و درپاسخ به اولین سئوال دادستان نظامی وقت تهران مبنی بر این که تحلیل شما در مورد عامل این قتل‌ها چیست؟ اظهار داشته :

«من فکر می کنم این قتل‌ها کار بچه‌های سپاه باشد»

در عین حال پیرو دستور مقام معظم رهبری و به دنبال پیگیری ریاست محترم جمهوری در شناسائی عوامل قتل‌ها و نیز تحلیل ظرف نگرانه مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه روز قدس سال ۱۳۷۷ پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای که باعث مسئله دارشدن برخی از رده های پائین و اجرایی وزارت اطلاعات دراین جریان گردید و مسئولین وزارت اطلاعات را برآن داشت تا نسبت به پیگیری موضوع اقدام کنند و ازطرفی طرح اولیه متهمین جهت انتساب قتل‌ها به سپاه با ناکامی مواجه گشت، دوتن ازعوامل اصلی این جریان با فضاسازی‌های

خاص و در اقدامی تعرضی سعی می نمایند موضوع را به وزیراطلاعات منتسب نمایند و ایشان را آمر قتل‌ها معرفی کنند و دراین رابطه حتی این افراد: آقایان مصطفی کاظمی ومهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می‌باشند درجلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیروقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد که وزیر وقت بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش وموضوع را تا دستگیری متهمین پیگیری می‌نماید و با تشکیل کمیته پیگیری قتل‌ها به دستور ریاست محترم جمهوری و اقدامات موثر اتخاذ شده از سوی وزیر وقت اطلاعات و تدابیر مقامات عالیرتبه نظام، این توطئه شوم افشاء و به شناسائی و دستگیری طراحان اصلی و مجریان این جنایات منجر می گردد.

بر همین اساس هرچند متهمین در روزهای اول بازداشت عنوان می کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق آن‌ها در وزارت انجام پذیرفته است و آن‌ها تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت درانجام قتل‌ها را بپوشانند لیکن با پیشرفت تحقیقات و روشن شدن مسایل و اعترافاتی که متهمین داشتند، بی اساس بود وهدف آن‌ها از طرح این ادعا که در راستای متهم نمودن وزیر اطلاعات و نهایتاً مسئولین عالیرتبه نظام بوده مشخص گردید. عاملین اصلی این جنایات

در اعترافات صریح خود در این خصوص اعلام داشته‌اند:
«به منظور ایجاد فضای مناسب جهت متهم نمودن وزیر اطلاعات طی چند مرحله قبل و بعد از قتل‌ها به اتفاق به ملاقات وزیر رفتیم بدون آن که مسئله قتل‌ها مطرح گردد پیرامون مسائل دیگری صحبت کردیم و طرحمان این بود که بعدا بیائیم وبگوئیم ما این قتل‌ها را به درخواست وزیر انجام داده‌ایم واین جلسات هم در همین ارتباط بوده است.»

همچنین حسب اعترافات صریح موجود در پرونده، متهمین درنظر داشته‌اند در راستای فضاسازی وجوسازی‌های مورد نظر خود نزد مسئولین وزارت اطلاعات و به خصوص نزد وزیر وقت، به نحوی سخنی یا نوشته‌ای در تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند تا بتوانند در زمان مناسب و شرایط مقتضی با افشاء آن‌ها قتل‌ها را به یك فتنه داخلی تبدیل نمایند که این تلاش‌ها با شکست‌کامل مواجه می‌شود و حتی در پی نویس یکی ازگزارشات تند علیه یکی از سوژه‌ها که بعداً توسط همین گروه به قتل می‌رسد وزیر وقت اطلاعات نوشته است:

«مراقب باشید این سوژه‌ها بزرگ نشوند این‌ها خیلی علاقه به بزرگ شدن دارند».

۵ - دراین پرونده جمعاً ۲۳ نفر به عنوان متهم تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که در خصوص آن‌ها قرار تأمین قانونی صادر شده است. تعدادی از این افراد کسانی هستند که در

اوایل تحقیق به عنوان مظنون توسط مقامات رسیدگی کننده دستگیر شده بودند که پس از انجام تحقیقات مشخص گردید در جریان قتل‌ها دخالتی نداشته اند یا نقش آن‌ها دراین جریانات کم رنگ بوده است که پس از انجام تحقیقات لازم با قرار تأمین متناسب قانونی آزاد شده‌اند. در ضمن متهمین و عوامل اصلی پرونده به جز یکی از متهمین که مبادرت به خود کشی نموده است دربازداشت به سر می‌برند و تحقیقات از آن‌ها همچنان ادامه دارد.

نکته مهمی که در خصوص شخصیت متهمین اصلی این پرونده و طراحان این جنایات وجود دارد این است که مدت‌ها طول کشید تا با تحقیقات گسترده وکشف حقایق، چهره واقعی آن‌ها که متظاهر به گرایشات سیاسی مختلف بودند برای مسئولین پرونده روشن شود، چرا که صرف نظر از چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات (که ازلحاظ مدیریتی موضوعی قابل بحث و بررسی است)، آن‌ها موفق شده بودند خود را به‌عنوان عناصری مؤمن ومتعهد جا بزنند وتصورات اولیه این بود که این‌ها با انگیزه دلسوزانه ولی بایك تحلیل غلط دست به این اقدامات زده‌اند. بعداز گذشت شش ماه از تحقیقات معلوم شد که نظام اسلامی چه خسارت بزرگ وضربه جبران ناپذیری را ازناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل

اعتماد نبوده‌اند.

۶ - متعاقب بازداشت آقای سعیدامامی در۷۷/۱۱/۵ که نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است وپیشرفت تحقیقات و روشن شدن بسیاری ازمسائل پرونده و به دست آمدن برخی سرنخ‌ها در خصوص ارتباط وی با بیگانگان، نامبرده که دریافته بود مسئولین پرونده چهره واقعی اورا شناخته‌اند واحساس می‌کرد هیچگونه راه فراری از چنگ عدالت اسلامی ندارد بارها درصدد خودکشی برآمد و از زمان اولین اقدام وی به خودکشی درتاریخ ۷۸/۲/۱۳ تازمان مرگش شش باردست به خودکشی زد که توسط مأمورین مراقب نجات پیدا کرده است و گزارش کلیه موارد آن در پرونده مضبوط می‌باشد ومسئولین نظام درجریان اقدام به خودکشی‌های متعدد نامبرده قرارداشته و موضوع آخرین اقدام وی برای خودکشی در تاریخ ۷۸/۳/۲۶ نیز درهمان روز به مسئولین از جمله شخص آقای رئیس جمهور محترم اطلاع داد و مراقبت‌های ویژه پزشکان متخصص درطی ۷۲ ساعت به‌لحاظ شدت جراحات داخلی و تأثیر سموم داروی مصرف شده وی در تاریخ ۷۸/۳/۲۹ فوت می نماید و جسد مشارالیه توسط مسئولین بیمارستان جهت انجام تشریفات قانونی تحویل پزشکی قانونی می شود.

دراین رابطه با عنایت به این‌که مراجع قضائی طبق ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری مکلفند درخصوص علت مرگ

ازپزشکی قانونی بخواهند لذا از پزشکی قانونی درخواست گردید تا باکالبد شکافی و انجام تحقیقات آزمایشگاهی علت مرگ مشارالیه را تعیین و اعلام نماید.

پزشکی قانونی نیزپس ازانجام بررسی‌های لازم صراحتاً علت مرگ را اختلال تنفسی متعاقب خوردن داروی نظافت و مسمومیت با سم ارسنیك موجود در آن اعلام نمود.

در عین حال با توجه به شبهاتی که پیرامون قضیه مطرح گردید، دادسرای نظامی تهران ضمن انجام پاره‌ای تحقیقات مجدداً از پزشکی قانونی تقاضا نمود درخصوص میزان ارسنیك داروهای نظافت موجود دربازار و میزان اثربخشی آن درمرگ انسان بررسی‌های دقیق علمی به عمل آورده و نتیجه را اعلام نماید. پزشکی قانونی نیز در پاسخ اعلام داشت: چهار نمونه مختلف از داروی نظافت موجود در بازار با دو روش آزمایشگاهی مورد بررسی قرار گرفت نتیجه آزمایش کیفی از نظر وجود ماده سمی ارسنیك در هرچهار مورد مثبت و در آزمایش کمی، میزان سم به دست آمده نمی‌تواند به صورت حاد و فوری باعث مرگ انسان شود، ولی از آنجا که سم ارسنیك در داروی نظافت همراه با مواد آهکی و املاح محرك دیگری است که همگی خاصیت سوزندگی شدید مخاط مری، معده و دستگاه گوارش هستند عوارض مذکور همراه با ایجاد اختلال در عملکرد سایر سیستم‌های بدن به ویژه دستگاه تنفسی، موجبات مرگ ناشی ازخوردن داروی نظافت را فراهم

می سازد. دراین گزارش با تأکید برگزارش اولیه معاینه جسد اعلام شده است که به صورت وسیع و بارز در کالبد شکافی و آزمایش آسیب شناسی رؤیت شده ونتیجه آزمایش سم شناسی ارسنیك نیز در بررسی معده و احشاء مثبت قوی بوده است که مجموع علائم مذکور و مشاهدات بالینی مندرج در پرونده بیمارستانی ذیربط حاکی از خوردن داروی نظافت می‌باشد.

لذا باعنایت به مراتب فوق هیچگونه شبهه‌ای درخصوص خودکشی سعید امامی وجود نداشته و خصوصاً با توجه به گزارش پزشکی قانونی، پرونده بالینی متهم و محتویات و گزارشات موجود در پرونده بازداشتگاه متهم، انجام معاینه محل احضار و انجام تحقیقات از کلیه مأمورین پیرامون قضیه خودکشی سعید امامی به وسیله خوردن داروی نظافت قطعی و مسلم است.

ضمناً درخصوص سهل انگاری مأمور مراقب و مسئولین بازداشتگاه در مورد مراقبت از سعید امامی و این که داروی نظافت در اختیار وی گذاشته‌اند، ضمن تنبیه انضباطی متخلفین، موضوع در یکی از شعب دادسرای نظامی تهران تحت بررسی قرار گرفته و اقدامات لازم جهت برخورد قانونی با متخلفین به عمل آمده است که نتیجه آن متعاقباً به اطلاع خواهد رسید.

۷ - درپایان ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

الف: این سازمان تلاش دارد تا حد امکان اطلاعات

مربوط به پرونده را در فرصت‌های مناسب به استحضار عموم برساند لیکن برخی جزئیات و ارائه بخش‌هائی از مطالب و اطلاعات موجود در پرونده به دو دلیل امکان پذیر نیست. اول آن که تحقیقات دادسرا تمام نشده است وطرح برخی مسائل به ادامه تحقیقات لطمه وارد می‌آورد و دوم این که با توجه به ابعاد مختلف پرونده بخشی از اطلاعات آن به مسائل امنیتی ومصالح کشور ارتباط پیدا کرده است که طرح آن موجب خدشه به امنیت کشور خواهد شد. لذا شرعا و قانونا مجاز به افشای آن نخواهیم بود و مسلماً توقع و انتظار مردم فهیم ایران نیز افشای اطلاعاتی که دشمن بتواند از آن در جهت ضربه زدن به امنیت ملی کشور بهره برداری کند برملا گردد نمی‌باشد. ضمناً در مورد مطالبی که تا کنون اعلام شده است مستندات قانونی وجود دارد که انشاءالله در زمان مقتضی به اطلاع مردم بزرگوار ایران خواهد رسید.

ب: در شرایطی که به منظور ریشه یابی فتنه و توطئه دشمنان، جامعه ما بیش از هر زمانی نیاز به آرامش دارد و رسیدگی به این نوع پرونده‌ها که از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار است ایجاب می نماید که اعتماد عمومی نسبت به مراجع قانونی و رسمی تقویت شود و به مشکلات موجود دستگاه‌ها و مسئولین رسیدگی کننده توجه شود. متأسفانه برخی افراد غیرمسئول با تحلیل‌ها واظهارنظرهای غیرمستند، غیرمنطقی و خلاف واقع خود درخصوص این پرونده ومتهمین

آن، ضمن ایجاد جنجال و تردید وابهام آفرینی در جامعه اقدام به زیر سئوال بردن تحقیقات انجام شده ومقامات مسئول رسیدگی می نمایند. لازم است به این افراد یادآوری شود که می‌بایست پاسخگوی اظهارنظرها و موضع گیری‌های خود باشند و البته مرجع قضائی نیز پاسخگوی اعمال و اقدامات خود در مقابل مراجع قانونی خواهد بود و مسئولین رسیدگی کننده به‌این پرونده با تسلط کاملی که برموضوع وبرکار خویش دارند مصمم هستند با توفیقات و عنایات الهی با تکیه بر پشتیبانی مسئولین کشور و مردم بدون هیچگونه اثر پذیری از جوسازی ها و جنجال‌ها به وظیفه سنگین و الهی و ملی خود عمل نموده و پیگیری این پرونده را با قاطعیت ادامه دهند تا آخرین نفر از این فتنه گران و جنایتکاران را به دست عدالت بسپارند.

ج: این پرونده ملی به دلیل اهمیت وحساسیتی که دارد توجه افکار عمومی داخل و خارج کشور را به خود جلب نموده وازموارد نادر درتاریخ قضائی ایران می‌باشدکه به این اندازه مورد توجه قرار گرفته است و علاوه بر نظارت مراجع قانونی، مسئولین عالیرتبه نظام، مردم ومطبوعات نیز با حساسیت بالائی آن را دنبال می کنند.

سازمان قضائی نیروهای مسلح به عنوان مرجع رسیدگی کننده به این پرونده ملی از این نظارت گسترده به خصوص نقش مثبتی که مطبوعات در پیگیری پرونده داشته‌اند استقبال

می‌نماید و موکدا اعلام می‌دارد این پرونده ملی و فراجناحی است و اصولا علیه نظام و جناح‌های درون نظام طراحی و به اجراء درآمده است و جناحی کردن آن در راستای اهداف طراحان این توطئه شوم و برخلاف واقع و مصالح ملی است و شایسته می‌باشد همه افراد، گروه‌های سیاسی و مطبوعات کشور با ایجاد فضای لازم، مسئولین رسیدگی کننده را کمك کنند تا ریشه های این فتنه به یاری خداوند متعال شناسائی و نابود شود و سایه نا امنی درکشور که ضرر آن متوجه تمامی گروه‌های سیاسی و مردم است برطرف گردد. در خاتمه اعلام می‌شود مطالب مهم و جدید دیگری نیز درتحقیقات به دست آمده است که انشاءالله درزمان مناسب که انتشار آن خللی به روند تحقیقات وارد نسازد به اطلاع عموم خواهد رسید.

روابط عمومی سازمان قضائی نیروهای مسلح

مجله یالثارات الحسین

شماره ۶۱ شهریور۷۸ می‌نویسد:

علیرضا نوری زاده ضدانقلاب معروف و فراری در گفتگوئی با رادیو فرانسه مدعی شد که حدود ۳ هفته بعد از قتل فروهر وهمسرش اطلاعاتی درمورد نقش سعید امامی به دستش رسید و بعد ازمدتی نزدیك به ۲۳ صفحه از اعترافات سعید امامی را دریافت کردم که نشان می‌داد حدود ۱۰۰ ساعت بازجوئی شده است.

نوری زاده که سال‌ها از کشور فراری می‌باشد، معلوم نیست با کدام عامل نفوذی در دستگاه‌های اجرائی مرتبط است که به محرمانه ترین اطلاعات دسترسی دارد.

در هنگامی که نامه فرماندهان ارشد سپاه به رئیس جمهور منتشر شد، وی ادعا کرد از پاسخی که رئیس جمهور به این نامه داده است خبر دارد!

۴

کیهان تهران:

کیهان لندن از کجا نام سعید امامی را چند ماه پیش فاش کرد؟

کیهان تهران، روزنامه‌ای که دیدگاه‌های تند روترین جناح محافظه کار حکومت را بیان می‌کند، درمطلبی که روز شنبه پنجم تیرماه در رابطه با قتل ها و مسئله خودکشی سعید امامی (اسلامی) منتشرکرد، پای کیهان لندن ودکتر علیرضا نوری‌زاده را هم درمسأله قتل‌ها به میان کشید و نوشت:

کمیته تحقیق قتل‌ها، باید از نوری زاده تحقیق کند و بپرسد چگونه از چند ماه قبل از نام سعید اسلامی در رابطه با قتل‌ها آگاهی داشته و جریان را در کیهان چاپ لندن نوشته است

کیهان تهران آشکارا خشم خود را از این که حدود پنج ماه پیش در کیهان لندن توسط دکتر نوری زاده پرده از اسرار قتل ها و نقش سعیدامامی معاون وزارت اطلاعات برداشته شد نشان داد و خواستار آن شد که کمیته تحقیق قتل‌ها به این مسئله رسیدگی کنند.

کیهان همچنین شدیداً به روزنامه های دگراندیش به ویژه «خرداد» حمله کرد و نقش آن‌هارا در برخورد با مسئله قتل‌ها مورد انتقاد قرارداد. روزنامه خرداد پیشتر نوشته بود مسئولین روزنامه کیهان (تهران) در جریان قتل‌های سیاسی به خاطر چاپ و مطالب بی شمار علیه نویسندگان و مخالفان سیاسی در حقیقت نقش پشتیبانی تبلیغاتی از سعید امامی باند او را داشته اند.

کیهان تهران نوشت: دکتر ابراهیم یزدی هم باید مورد تحقیق قرار گیرد که از کجا می دانسته سردبیران چند روزنامه تهران از جمله کیهان مرتبا با سعید اسلامی جلسه داشته اند. این روزنامه همچنین نوشت باید معلوم شود میان رادیوهای آمریکا، اسرائیل، بی بی سی و فرانسه با روزنامه خرداد چه رابطه‌ای وجود دارد.

کیهان لندن شماره ۷۶۳
پنجشنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۷۸
برابر با اول ژوئیه ۱۹۹۹

دفاعیات عبدالله نوری

و

قتل‌های زنجیره‌ای

۵

عبدالله نوری و قتل‌های زنجیره‌ای

عبدالله نوری چهره‌ی برجسته‌ی جناح اصلاح گرایان، و یار و مشاور خاتمی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای در کنار سعید حجاریان، اکبر گنجی، عمادالدین باقی، عباس عبدی، ماشاءالله شمس‌الواعظین، حمیدرضا جلائی پور و ... با شجاعت قابل تقدیری پیگیر پرونده جنایات وزارت اطلاعات درسال‌های پس از مرگ خمینی شد و در چند مورد با افشاگری‌هایش، مانع ازآن گردید که علی فلاحیان و شرکایش مسیر تحقیقات پیرامون قتل‌هارا منحرف کنند، در جریان محاکمه‌اش در دادگاه ویژه روحانیت مطالبی را در رابطه با قتل‌ها وتوطئه‌های تکان دهنده باندهای قدرت در دستگاه‌های امنیتی رژیم مطرح کرد که کمتر شخصیتی آن هم در جمع

مسئولان نظام، تا کنون شهامت ابراز آن را داشته است.

من مقاله‌ی ماه آبان (نوامبر) خود را در روزگارنو چاپ پاریس، به بحث درباره‌ی دفاعیات نوری و رازگشائی‌های او اختصاص دادم. و هم زمان چاپ این مقاله را در سلسله ضمائم این کتاب لازم دیدم.

عبدالله نوری درداگاه بلخ «ولی فقیه»

سرانجام عبدالله نوری مردی که از فردای دوم خرداد و پس از گذراندن چند ماه تجربه جنگیدن با دار و دسته مؤتلفه اسلامی وجامعه روحانیت وذوب شدگان در ولایت، در مجلس شورای اسلامی، مردانه تر از بقیه یاران خاتمی، پا به میدان گذاشته بود و برای برپائی جامعه مدنی و اعاده حاکمیت به ملتی که ۱۸ سال در فریب بزرگ جامعهٔ توحیدی و عدالت اجتماعی و آزادی اسلامی گرفتار شده بودند هم ازمیز وزارت کشور دست شست و هم ریاست شورای شهر تهران را رها کرد. در ساعت یك و نیم عصر روز شنبه ششم آذرماه ۱۳۷۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۱۹۹۹ از دروازه زندان اوین عبور کرد و به بندی رفت که پیش ازاو، رفقایش محسن کدیور و غلامحسین کرباسچی، که نوری در دفاع از او جانانه تر از دیگران تلاش کرده و بهائی گزاف نیز بابت این دفاع پرداخته بود، در آن جا گرفته بودند.

حکایت عبدالله نوری حسین آبادی فرزند حاج محمدعلی متولد ۱۳۲۷ بدون تردید یکی از ماجراهای شنیدنی دوران سلطهٔ ملایان بر ایران است. نوری نیز مثل استادش شیخ حسین‌علی منتظری حاضر نبود برای حفظ ریاست کرسی وزعامت، ازآنچه عنوان اصول و به قول فرنگی‌ها «پرنسیب» در باورهایش جا گرفته بود بگذرد به منتظری گفته بودند چرا سه ماه دندان روی جگر نگذاشتی تا خاموشی خمینی و به دست گرفتن قدرت بنیان رژیم را دگرگون کنی، وآیا بهتر نبود تقیّه می‌کردی و جلوی این همه مصیبت و بدبختی را برای خودت و مردم ایران براثر حاکمیت یافتن بساز و بفروش‌های سیاسی وآلوده دامان مدعی عصمت دینی، می‌گرفتی؟ منتظری درپاسخ (به روحانی صالح و البته موقع شناسی که این سئوال را مطرح کرده بود) گفته بود: «دینم اجازه نمی‌داد، سکوت کنم. شرفم نمی‌گذاشت تقیه کنم. شب‌ها خوابم نمی‌برد و فریاد مادران داغدیده و زنان شوهر کشته و بچه‌های بی پدر در گوشم زنگ می‌زد. یك رکعت نماز درست نمی‌توانستم بخوانم. تصویر پیکرهای سوراخ سوراخ شده از گلوله در برابرم بود.»
عبدالله نوری نیز در آخرین عباراتش در پایان دفاعیاتش در دادگاه ویژه روحانیت چنین می‌گوید:

«یکصدو شصت سال پیش با حضورامیرکبیر درحاکمیت ایران دولتمرد ژاپنی «میجی» اصلاحات را در کشورش آغاز کرد. هر دو کشور وضعی مشابه داشتند اصلاحات امیر کبیر

و میجی نیز با یکدیگر شباهت‌های فراوانی داشت اما در ژاپن میجی ماند و اصلاحات او ژاپن را که از نظر معادن و امکانات و تاریخ و فرهنگ و تمدن، برملت ایران برتری نداشت به یك ملت ثروتمند مقتدر و سربلند تبدیل کرد، ولی درایران با از بین بردن جریان اصلاحاتی که باامیرکبیر آغاز شد ملتی که روزی مهد علم و تمدن بود به یك زائده جهانی تبدیل گردید.

اکنون فرصت دیگری پیش آمده است وملت هوشمند ایران بر خلاف پیش بینی‌های سیاستمداران و اندیشمندان ایرانی و حتی جهان، درآستانه هزاره سوم بارخداد دوم خرداد فرصت دیگری را برای بقا خلق‌کرد ... ایران سرزمین ارتباط وتعقل است ونه انزوا و تشنج، فرهنگ اصیل ایرانی با تساهل و تنوع و مدارا سرشته است نه تنگ نظری و خشونت، نماد واقعگرائی و پویائی است و نه مثال جزمیت و تحجیر. بگذاریم ایرانی بودن تداعی کننده عقلانیت و فرزانگی باشد وهمزیستی مسالمت آمیز مذاهب و فرهنگ ها را به یاد آورد و همچنان سرزمین ابوریحان و زکریای رازی و ابن سینا و عمر خیام و خواجه نصیرها شناخته شود. ... این جانب هیچ هراسی نسبت به تصمیم شما ندارم و چه شکوهمند است که خداوند فدیه، آزادی خواهی و اسلام خواهی را به زیباترین وجه از این عبد امیدوار پذیرا باشد ... الهی آن که تو را یافت چه چیز از دست داد و آن که از تو فاصله گرفت چه به دست آورد ... پروردگارا بر تو اعتماد دارم واتکال این بنده

کمترین را فقط و فقط به خود مقرر فرما وامید مرا از همگان قطع فرما که این مخلوقات تو همه و همه سراسر نیازند و محتاج ...»

نوری در همان ماه‌های نخست وزارتش، وقتی به دانشجویان اجازه برپائی تظاهرات داد و گفت پارك لاله را هاید پارك ایران خواهد کرد و دفاع از کرباسچی رهبری تظاهرات اعتراضی مردم را بر عهده گرفت، تکلیف خود را با وجدانش روشن کرده بود.

بعضی ازاین خواب رفتگان و سحر شده‌های خارج نشین (چه از نوع مسحور ولایت بت اعظم مجاهد در بغداد و چه از طائفه هفت تا و نصفی کمونیست‌های عاشق عموجان انور و دائی جان استالین و چه البته از تیره واماندگان در قهوه خانهء نوستالژیك تمدن بزرگ) با ذکر این که بلی این آقای نوری همان کسی است که سال ها مسئولیت‌های بزرگ در رژیم داشت و چنین و چنان کرد و امروز نیز در دعوای ساختگی نقش حسین مظلوم را بازی می‌کند. کوشیدند و هنوز هم تلاش می‌کنند، از قدر و منزلت نوری بکاهند. در پاسخ به این‌ها تنها می‌توان گفت میرزاتقی خان امیر کبیر نیز در دوران امیرنظامی‌اش تافته‌ای جدا بافته از دیگر اقرانش نبود و دیگر مصلحان و آزادیگان جامعهٔ ما در دوقرن اخیر سرمان نازل نشده بودند. مصدق دیرسالی وزارت و امارت در حکومت‌های مستبد داشت.اما وقتی ریاست وزرائی شاه را

پذیرفت شخصیت ذاتی و جنم خود را نشان داد. در دوران شاه دولتمردان آزاده و صالح کم نبودند همانطور که بعد از انقلاب نیز آزادگانی که سر از اطاعت خمینی پیچیدند و بعد از او نیز به مقابله با ورثه‌اش پرداختند، تعدادشان کم نیست مگر فروهر وزیر کار نخستین کابینه انقلاب نبود؟

باری به اعتقادمن عبدالله نوری که روزنامه‌اش «خرداد» شجاعانه ترین ادعانامه‌هارا علیه حاکمیت در جریان قتل‌های زنجیره ای و حوادث دانشگاهی صادر کرد، به ندای انقلاب درونش پاسخ داد و به جای آن که مهره‌ای در میان پیچ و مهره‌های ولایت استبداد باشد به رهروی بدل شد که خیلی زود درصف اصلاح طلبان، از همه جلو افتاد و ملیون‌ها انسان ایرانی به حرکات و گفتار و رفتارش چشم دوختند. این که خرداد تنها در شهر قم با تیراژ بیست وهفت هزار نسخه در روز تیراژی برابر با تمامی روزنامه‌های جناح راست، در پایتخت مرجعیت و حوزه پیدا کرده بود، آیا خود دلیل قاطعی براین حقیقت نیست که هزاران طلبه جوان در قم که حالا کامپیوتر نیز در دسترشان قرار دارد به نوری به عنوان یك «مارتین لوتر» شیعه می‌نگرند. شاید محسن کدیور رفیق همسفر نوری در گذر از معبر ارتجاع و استبداد، از نوری در زمینه‌های اندیشه دینی و فقاهتی، بلندپایه تر باشد، اما شجاعت و صراحت شگفتی‌آور نوری حداقل در چشم هزاران طلبه و روحانی به شك رسیده، اورا در جایگاه ویژه‌ای قرار

داده است که تا کنون کمتر روحانی بعد از سیدحسن مدرس به آن دست یافته است. کدیور همه گاه به عنوان یك متفکر و اندیشه ورز بلندپایه، در کار اصلاح دین و مذهب، از کناره میدان سیاست عبور می‌کرد (و نمی دانم بعدازآزادی اش که قاعدتاً باید چند ماه دیگر باشد، همچنان برکناره خواهد رفت، و یا آن که مثل نوری به جدال با ولایت جر پا به میدان خواهد گذاشت.

اما نوری از همان آغاز در وسط میدان بود. وهمین امر موقعیت او را در میان مجموعهٔ روحانیون مترقی و مصلح متمایز کرده است. درعین حال نوری با روشنفکران ایرانی همصدا شده بود و همراه آن‌ها قلب استبداد وارتجاع را نشانه می‌رفت.

محاکمه عبدالله نوری که با کیفرخواست کاملاً سیاسی‌ای «نکونام» دادستان دادگاه ویژه روحانیت آغاز شد، درواقع تلاشی حساب شده ازسوی جناح راست برای فلج کردن اصلاح گرایان وشخص خاتمی بودکه وقتی مجلس، دست راست او یعنی عبدالله نوری را با رأی عدم اعتماد قطع کرد، بلافاصله نوری را به معاونت خود برگزید و با آن که نوری به توصیه خود خاتمی با شرکت در انتخابات انجمن شهر، ریاست انجمن شهر پایتخت را در دست گرفت، همچنان به عنوان مشاوری غیر رسمی اورا در کنار خود داشت. به خاك انداختن نوری از دید جناح اصلاح گرا یك ضرورت بود چون با بودن

او در صف نامزدهای انتخاباتی جناح اصلاح گرا حتی شورای نگهبان قادر نبود اورا فاقد صلاحیت اعلام کند چون عضویت وی درمجمع تشخیص مصلحت نظام که اعضایش همگی منتخب رهبر هستند به منزله کارت ورود نوری به انتخابات بود. در چنین صورتی او قطعاً به صورت وکیل اول تهران از صندوق بیرون می‌آمد و بعدهم ریاست مجلس از آن او می‌شد و در چنین صورتی وجود دو اصلاح گرای هم عهد (خاتمی و نوری) در رأس قوه مجریه و مقننه و یك نیمه اصلاح گرای خداترس در رأس قوه قضائیه (محمود هاشمی شاهرودی) می‌توانست برای محافظه کاران دست راستی خیلی خطرناك باشد. آنچه مسلم است تغییر صورت مسئله پس از شروع دفاعیات نوری است. به این ترتیب که پس از یکی دو جلسه دادگاه، این شخص خامنه ای بود که از پشت پرده به عنوان مدعی العموم با نوری به جدال برخاسته بود. شنیدم به نوری پیغام داده بود شما کوتاه بیایید و بحث رهبری را مطرح نکنید. مسئله شمانیز با یك حکم تعزیزی وجریمه حل می‌شود. (مثل مورد خوئینی‌ها) اما این بار این دست راستی‌های تنها نبودند که می خواستند همانطور که خوئینی‌ها را از صحنه خارج کردند، نوری را نیز از بازی بیرون کنند. بلکه این بار رهبر جمهوری اسلامی و به اعتباری کل نظام (منهای خاتمی و مجموعه همراه او) با نوری طرف بود. چرا که او در دادگاه کل نظام را محاکمه می کرد. درواقع از اولین ساعات دادگاه

آشکار شد که نوری در مقام دادستان به نمایندگی از سوی ملت و «سلیمی» و «نکونام» قاضی دادستان دادگاه در مقام وکلای مدافع حاکمیت رویاروی هم قرار گرفته‌اند. پیش از پرداختن به جریان زندانی شدن نوری و بازتاب این امر در جامعه و پیش بینی‌های ما دررابطه با رویدادهای احتمالی آینده، اجازه بدهید سری به دادگاه نوری بزنیم و به طور فشرده ببینیم او در برابر اتهامات نماینده حاکمیت چه‌ها گفته است.

نوری بخش اول سخنان خود را با اشاره به غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت آغاز کرد. از دید او این دادگاه یك بار و به طور موقت، توسط خمینی و برای حفظ آبروی روحانیون خطاکار ایجاد شد و پس از مرگ او وجاهت قانونی خود را از دست داد.

و زمانی که رئیس دادگاه ادعا کرد رهبر رژیم این دادگاه را تأیید کرده است، نوری پاسخ داد قانون اساسی چنین اختیاری را به رهبر نداده است و اگرخمینی کارهای فراقانونی کرد او یك استثناء بود چون مشروعیت خود را ازانقلاب و ملت مرجعیتش گرفته بود، حال آن که خامنه‌ای مدیری منتخب است که از سوی خبرگان برگزیده شده و اختیاراتش محدود به آن چیزی است که قانون اساسی تعیین کرده است و بنا براین نمی‌تواند فراقانون عمل کند. نوری سپس در سخنانی که به یك ادعانامه علیه حاکمیت ولایت فقیه می‌مانست در پاسخ

سلیمی که او را به نفاق و همصدائی با مجاهدین و دشمنان نظام متهم کرده بود چنین گفت:

«جناب آقای سلیمی با خروج از طریق اخلاقی قضائی، ضمن مقایسه موضوع با اعمال منافقین می‌گویند: «حالا که خود متهم شده‌اید و پرونده شما در حال رسیدگی است و با جوسازی ها و ایجاد جو نا امنی در بیرون نتوانسته اید جلوی پیشگیری رسیدگی به این دادگاه را بگیرید، حالا با طرح این گونه مسائل می‌خواهید مانع رسیدگی به این پرونده واتهامات خودتان بشوید» متأسفانه باید بگویم که این گونه جملات که نشانه فرهنگ قانون گریزی هستند نه اظهارات و اقدامات این جانب. هرمتهم حق دارد در نخستین جلسه دادگاه ایرادات قانونی را که به جریان تحقیقات و دادرسی و صلاحیت دارد مطرح کند. حالِ چنانچه متهمی از این حق خود استفاده کرد و در نهایت احترام با بیان استدلالی و علمی به طرح ایراد عدم صلاحیت دادگاه پرداخت، آیا به جای استدلال علمی باید یك چنین رفتاری با وی شود؟ آیا اگر کسی سر تسلیم در برابر شما فرود آورد و آنچه را که به او، از روا و ناروا گفتید همه را شنید و پذیرفت دم نزد. آیا قانونی رفتار کرده است.

در زمینه قانون‌ها و صلاحیت‌ها، یکی از شقوق بحث راجع به حدود اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی است که آیا این نهاد محصور به قانون اساسی است و یا موقعیتی مافوق قانون اساسی دارد؟ آیا طرح این بحث جرم است؟ آیا

اگر کسی معتقد باشد که حدود اختیارات ولی فقیه تنها مقید به موارد قانونی است و بیش از این اختیاری ندارد، مرتکب جرم یا گناهی شده است؟ در کدام قانون یا فتوائی چنین اعلام شده است؟ این نکته نیز شایسته توجه است که در سابقهٔ قانون گذاری ایران و جهان، موردی وجود ندارد که قانون گذاران امری را که به طور بنیانی برخلاف قانون اساسی موجودیت یافته است، تأیید وامضاء کرده باشند.

به موجب اصل یك صدو پنجاه و نهم قانون اساسی، هم تشکیل دادگاه‌ها و هم تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است. بنا براین لازم است در قانون هم افتتاح یك مرجع قضائی تصریح گردد، هم حدود صلاحیت آن و طبعاً راه و روش دادرسی‌اش ... درحالی که چنین امری در مورد دادگاه ویژه روحانیت به عمل نیامده وحدود صلاحیت و آئین رسیدگی آن به‌هیچ وجه مشخص نگردیده است و ابعاد ایرادات قانونی به آن به اندازه‌ای وسیع است که هیچ تحلیل حقوقی قادر به پاسخگوئی به آن نیست و من تعجب می‌کنم وقتی شما بدون رعایت قوانین و اصول حقوقی، هر ناروائی را به من نسبت داده‌اید، چطور از من انتظار دارید که از بیان نظرات خود صرفنظر کنم.

فارغ از مباحث راجع به قانونی بودن دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت، آن مواردی هم که در پاسخ به ایرادات من راجع به هیئت منصفه بیان شد همچنان مخدوش و مردود است.

به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعیین شرایط و نحوه کار هیئت منصفه با قانون است. لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب نیز مقررات راجع به هیئت منصفه را تعیین کرده است. در حالی که هیئت منصفه حاضر در این دادگاه مطابق قانون تشکیل نشده و چون اعضای آن، از اقشار مختلف نمی باشد نمی‌تواند نماینده افکار عمومی به حساب بیاید. جای تعجب است که آقای نکونام مدعی است اعضای هیئت منصفه از اقشار مختلف اند. لطفاً مشخص فرمائید کدام یك ازآقایان اقشاری مانند کارگران، کشاورزان، کارمندان پزشکان، بازرگانان، زنان و ... هستند البته آقای نکونام با توضیحی که داده‌اند، مشخص کردند که اقشار مردم را چه کسانی می‌دانند: استاد دانشگاه، نماینده ولی فقیه، نماینده رهبری، نماینده امام، نماینده مجلس، مسئول روزنامه و قاضی ...

در جرائم مطبوعاتی، تعیین مجرمیت متهم و استحقاق تخفیف وی برعهده هیئت منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی باشد و در این‌مورد قاضی ناچار است که از تصمیم هیئت منصفه تبعیت کند. بنا بر این حتی اگر قائل به قانونی بودن این دادگاه ویژه باشیم، هیئت منصفه‌ای که قانونی نیست، صلاحیت اخذ تصمیم ندارد و لذا چون حضور هیئت منصفه قانونی شرط صلاحیت ذاتی هردادگاه در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی است و دراین دادگاه هیئت منصفه قانونی وجود

ندارد، اولاً دادگاه همچنان برای رسیدگی به پرونده اتهامی این جانب به عنوان مدیر مسئول خرداد فاقد صلاحیت ذاتی است و ثانیاً هیئت منصفه انتصابی دادگاه به دلیل قانونی نبودن صلاحیت اخذ تصمیم درمورد این جانب را ندارد. اصل ۱۶۸ که در جرایم سیاسی و مطبوعاتی هیئت منصفه را لازم دانسته چون عمدتاً این نوع جرائم منازع میان گروه‌های سیاسی و یا مطبوعاتی با حکومت است و قانونگذار نخواسته دراین منازعه، حکومت فعال‌مایشاء باشدحال اگرهیئت منصفه منصوب حکومت و یا بدتر از آن خود دستگاه قضائی باشد هیئت منصفه فرمایشی، نمایش بسیارمضحکی خواهد بود.

در مورد ابلاغ های حضرت امام خمینی به دادستان‌های قبلی این تشکیلات توجه شما را به تاریخ این ابلاغ ها جلب می‌کنم که در ۶۶/۲/۲۵ صادر شده اند. حال آن که نامه ایشان خطاب به نمایندگان مجلس درتاریخ ۶۷/۹/۷ صادر گردیده و درآن به بازگشت همه به قانون اساسی تصریح شده است. درواقع نظری راکه ایشان درنامه ۶۷/۹/۷ درخصوص عمل همه (ازجمله شخص خودشان) طبق قانون اساسی ابراز داشته‌اند، حاکی از این است که ایشان شیوه‌های خلاف قانون اساسی را استثنائی و موقت دانسته‌اند و اراده ایشان بر استقرار دائمی کردن امری مانند دادگاه ویژه روحانیت، به عنوان نهادی خلاف قانون اساسی نبوده است. اما بعدها و به ویژه با تصویب آئین نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، این

مشکلات به صورت دائمی درآمده است. اگر فرمایشات حضرت امام ملاك عمل امروزباشد، تأکید ایشان برانجام امور مطابق با قانون اساسی، با وضعیتی که در این دادسرا و دادگاه پدید آمده است، مغایرت دارد و دادگاه و دادسرای ویژه روحانیت قانونی نبوده و صلاحیت رسیدگی به جرایم مطبوعاتی از جمله پرونده اتهامی این جانب را ندارد.

آقای نکونام درعبارتی از سخنان خود موضوع نمایندگی‌های امام را مطرح کرده‌اند. دراینجا لازم می‌دانم نکته ای را که حداقل به لحاظ نظری قابل بحث است عنوان کنم. اگر چه معتقد هستم یکی از کسانی که در انقلاب اسلامی ما بیشترین حساسیت را در عمل به قانون و اجرای آن داشته، حضرت امام بوده‌اند، اما علمای جامعه‌شناسی که درخصوص انقلاب‌ها نظریه پردازی کرده‌اند، بر اساس مطالعه انقلاب‌های جهانی یك چنین جمع بندی دارند که هر انقلابی سه چهره دارد:

۱ - ایدئولوگ انقلاب

۲ - رهبری انقلاب

۳ - مدیران انقلاب

ایدئولوگ انقلاب کسی است که جهان بینی و استراتژی جنبش را ترسیم می‌کند و رهبرانقلاب ضمن بیان هدف‌ها و روش‌های تحقیق آن استراتژی جنبش را به سمت پیروزی به پیش می‌راند.

این دو چهره ممکن است مانند انقلاب هند در دو نفر یعنی «گاندی» و «نهرو» تجلی کند و ممکن است در انقلابی این دو تن در یك تن تجلی داشته باشد و فردی هم ایدئولوگ و هم رهبر انقلاب شناخته شود. نکته مهم این است که رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی نام او شناخته نمی‌شود، و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست. او جزء ذات انقلاب است. اما آنان که پس از او بر مسند رهبری می‌نشینند مدیران انقلاب هستند. زیرا تاریخ جنبش انقلابی تا پیروزی آن را، می توان بدون آن‌ها تصور کرد، اما انقلاب که پیروز می‌شود و نظام سیاسی تأسیس می‌گردد، رهبران بعدی به تعبیر دقیق تر مدیریت انقلاب را بر عهده دارند، بر همین اساس ما امام را بنیانگذار انقلاب می‌دانیم.

این تفاوت گذاری دارای پیامدهای مهمی است و تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. رهبر انقلاب کسی است که مشروعیت خود را نه از نظام سیاسی و قانون، بلکه از خود انقلاب گرفته است. شأن رهبر انقلاب شأنی فراتر از نظام سیاسی و واجد اختیار تأسیسی است. او کسی است که نظام را تأسیس می‌کند و چه بسا در دوره انقلاب نهادهای فرعی آن را هم تأسیس کند. اما مدیران انقلاب بارهبران نظام سیاسی مشروعیت خود را از نظام و قوانین آن می‌گیرند.

لذا اختیارات ویژه و فرا قانونی رهبری انقلاب توجیه بردار بوده و ناشی از طبیعت جریان انقلابی است گو اینکه در

ایران، حضرت امام خمینی از همان ابتدا با اصرار بر تدوین قانون اساسی می‌خواستند نظام سیاسی را هرچه سریع تر قانونمند کنند.

اکنون اگر نگاهی به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بیفکنیم می‌بینیم که:

۱- حضرت امام بر اساس قانون اساسی رهبر نشده بود. بلکه رهبری ایشان چون ذات انقلاب بود. اما مقام رهبری فعلی بر اساس قانون اساسی رهبر شده‌اند.

۲ - امام آفریننده انقلاب و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است اما مقام رهبری مدیر این نظام و انقلاب است.

۳ - ولایت فقیه گرچه در کتب فقهی مطرح بوده اما نظریه سیاسی - حکومتی ولایت فقیه به شکلی که در قانون اساسی آمده نشأت گرفته از امام بود و رهبری شخص امام در میان جامعه نشأت گرفته ازولایت فقیه نبود. و به عبارت دیگر جامعه از امام به ولایت فقیه رسید و نه از ولایت فقیه به امام. چرا که درآن دوران بحثی به نام ولایت فقیه کمتر در جامعه مطرح بود و اگر بحثی هم مطرح شده بود تنها همان بحث درسی حضرت امام در نجف اشرف بود و بازهم این امام بود که بحث ولایت فقیه را گستراند.

درچنین شرایطی می توان حق ویژه‌ای را جهت دوران انقلاب و شرایط بحرانی آن برای رهبری و مؤسس انقلاب قائل بود اگر چه امام همیشه دغدغه همین معنا را داشت و لذا در

مورخه ۶۷/۹/۷ و پس از پایان جنگ و فارغ شدن از حالت فوق العاده، خواستند همه بر طبق قانون اساسی عمل کنیم. حال اگر کسی این بحث را مطرح کند باید درپاسخ او گفته شود که موج آفرینی می کنی؟»

نکته جالب این که نوری در سخنانش زیرآب هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت را می‌زند. چرا که اکثریت این اعضاء نه تنها از کارگذاران جناح راست، بلکه از کسانی هستند که در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای متهم به همکاری با فلاحیان و سعید امامی بوده‌اند. و از آن‌ها به ویژه روح الله حسینیان، مدیر کل اسناد اسلامی و معاون ریشهری دردادگاه ویژه و مدیر کل وزارت اطلاعات و پور محمدی قائم مقام فلاحیان در وزارت اطلاعات، از دشمنان قسم خورده خاتمی و نوری هستند. مسیح مهاجری سردبیر جمهوری اسلامی و ابوترابی یکی از استیضاح کنندگان مهاجرانی و نوری در مجلس و دعاگو ازآفتابه داران حضرت رهبر نیز تکلیفشان معلوم است. در سومین جلسه دادگاه، نوری به اتهامات دادستان در رابطه با نوشته‌های روزنامه خرداد در مورد قتل‌های زنجیره ای پاسخ می‌دهد که به اعتقاد من این بخش از گفته های او از تکان دهنده‌ترین مطالبی است که در رابطه با قتل‌ها عنوان شده است. به ویژه آن که نوری شرحی نیز از رفتار رژیم با اهل اندیشه می‌دهد که شنیدنی است. اینك این شما و سخنان نوری.

«در کیفرخواست آمده است: «عبدالله نوری باید پاسخ دهد چه کسی از روشنفکران را مزدور می‌داند؟ آیا نشر اکاذیب و حتی ایجاد نا امنی در جامعه نیست؟»

پاسخ من روشن و صریح است. حتما باید به یاد دارید که پروژه تهاجم فرهنگی با برنامه هویت به راه افتاد تا از روشنفکران چنین تصویری را به نمایش بگذارد. مگر ازرسانه، ۶۰ میلیونی طی ۶ ماه، این سیمای خاص از روشنفکران به تصویر کشیده نشد: که «غرب زدگی وغرب باوری عمده‌ترین ویژگی عناصر مختلف طیف شبیه روشنفکری داخل و خارج محسوب می‌شود.»

که «روشنفکری در ایران از همان ابتدا بینان و وابسته متولد شده است.» که «در طیف شبه روشنفکران معاصر، هر چند عناصر و جریان‌های مختلفی به چشم می‌خورند

که «هر یك از دیدگاهی خاص مشغول فعالیت هستند، اما تعمق در زمینه‌های اصلی تفکرات این جریان‌ها نشان می‌دهد که لیبرالیسم فصل مشترك مبانی فکری آن‌ها را تشکیل می‌دهد».

که «روند پیچیده تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب، روشنفکران وابسته نقش‌عمده واساسی را برعهده‌گرفته‌اند ... روح غالب این جریان خودباختگی در برابر بیگانگان بوده است».

که «در استراتژی نهایی غرب برای مقابله با نظام

اسلامی، یعنی تهاجم فرهنگی، روشنفکران وابسته نقشی خاص برعهده دارند. نقشی که برمبنای تحلیل کلی سردمداران نظام حاکم ازعملکرد روشنفکری وابسته طرح ریزی شده است. در این روند، سازماندهی عناصر غرب زده و یا غرب گرا، از اولین مسائلی است که توجه استراتژیست‌های نظام حاکم را به خود جلب کرده است. این هدف از طرق مختلفی دنبال شد که تماس های پنهائی، ترغیب‌های علنی و کمك های مالی، از مهم ترین آن‌ها به شمار می رود. در زمینه تماس های پنهان، خط مشخصی که در سال های اخیر دنبال‌شده است هدایت روشنفکران وابسته داخلی به تشکیل محافلی است که ظاهری سیاسی ندارند و در قالب های ادبی، فرهنگی و مسائلی از این دست برپا می‌شوند».

که «وابستگی روشنفکران وابسته به دشمنان اسلام و ایران به ویژه آمریکا و صهیونیست‌ها نیازی به تحلیل ندارد و بر مبنای اطلاعات به راحتی قابل لمس ودرك است».

که «درعمل این بخش از عناصر به ظاهر فرهنگی، جاده صاف کن امپریالیسم می‌شوند و با رسوخ باورهای لیبرالی و اومانیستی به ذهن جامعه، در کم رنگ شدن ارزش های اسلامی و ملی و درنهایت استحاله فرهنگی ملت ایفای وظیفه می‌کنند. درسال های اخیر به موازات توجه خاص مجامع شبه روشنفکری به دانشگاه‌ها، گرفتن امتیازچاپ نشریه و روزنامه به عنوان یکی از بسترهای اصلی تحقق این هدف، در دستور

کار محافل روشنفکران غرب گرا قرار گرفته است».

که «بررسی مستند سناریوی اجرایی تهاجم فرهنگی، روشن می‌سازد که در این روند، سه طیف مختلف و در برخی از وجوه کاملا متفاوت، در تحقق اهداف این سناریو مشغول فعالیتند. دسته اول معدود کسانی هستند که عامل آگاه و عنصر هوشیار تحقق اهداف دشمنان فرهنگ این مرز و بوم به شمار می‌روند و عامدانه در ارتباط‌های سازمانی و یا کاملاً مشکوك، به ایفای نقش‌های محول شده به آنان مشغولند. عمده ترین تلاش کاملاً پنهان این گونه افراد، سازماندهی خط نفوذ در مراکز و محافل مختلف به ویژه مراکز علمی - فرهنگی است».

همه این عباراتی که نقل شده عیناً از برنامه هویت بود که به صورت سریال از تلویزیون پخش شده است. در همان برنامه از مرحوم دکتر «زرین کوب» به عنوان «فراماسونی مزدور» یاد شده بود. در حالی که کیست که بتواند نقش تحقیقات استاد زرین کوب را که از مفاخر ادبیات و تاریخ این مرز و بوم است برآثار مرحوم شهید مطهری انکار کند. بخش معظمی از استدلال های مرحوم مطهری در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام، مأخوذ از آثار مرحوم زرین کوب «کارنامه اسلام و بامداد اسلام» است».

اما در برنامه هویت چه سیمایی از آن استاد فرزانه تصویر شده؟ آیا به جزملکوك کردن شخصیت یکی ازمهم‌ترین

پژوهشگران معاصر و دلسرد کردن خیل محققانی منجر شده که عاقبت تلاش و فعالیت علمی را معادل با جاسوس شمرده شدنشان می‌بینید، آیا این گونه برداشت ها ثمر دیگری ببار آورده است.

پاورقی یکی از روزنامه های عصر در سال‌های اخیر چه تعداد نویسنده و روشنفکر را مزدور اعلام کرده است؟ علاوه براین مگر چندی پیش یك روزنامه عصر با چاپ تصویری، همه روزنامه صبح را که روشنفکران مذهبی مدیریت آن را دارند، در یك تصویر به عنوان «مثلث صهیونیسم» معرفی نکرده بود؟

در همین دوران، روشنفکران مرتباً مورد تهدید قرار گرفته‌اند و با همین زمینه سازی‌ها چندتن از آنان نیز به قتل رسیده‌اند. شاید گمان رود که این سخنان درباره روشنفکران لائیك گفته شده است و حال آنکه تصویری که از روشنفکران مذهبی نیز ارائه شده چندان زیباتر نیست. به این عبارات که از برنامه هویت نقل می‌شود، توجه کنید:

«التقاط دینی اصولاً حاصل تلاش جمعی از شبه روشنفکران این سرزمین برای ایجاد رفرم مبانی و معیارهای دینی است ... به استناد اظهارات آشکاروپنهان برخی عناصر اصلی تهاجم فرهنگی غرب، می‌توان این فرضیه را به عنوان یك نظریه اثبات شده مطرح کرد که رفرمیست‌های مذهبی از ارکان طرح غرب، برای استحاله ملت ایران و تشکیل حکومت

مورد نظر در ایران محسوب می‌شوند. حکومتی که تلاش می‌شود ماهیت ملی گرا و غرب گرا داشته باشد».

«رفرمیسم یا تجدید نظر در اصول و مبانی اسلامی، نسود پیچیده ای از این واقعیت است. رفرمیسم مذهبی در جوهر خود به عدول از اصول اسلام ناب تن در می‌دهد و به دلیل ناتوانی در دستیابی به جوهر و حقیقت دین با احساس خود کم بینی در برابر دیدگاه لیبرالیستی و اومانیستی، عملاً برداشت‌های منحرفی را در قالب تئوری‌های به ظاهر اسلامی ترویج می‌کند. رفرمیسم در تحلیل نهائی، جدائی دین از سیاست را مورد پذیرش قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته عملاً در تحقق هدف عمده سناریست‌های تهاجم فرهنگی و کانون‌های قدرت جهانی مشغول فعالیت است».

آیا بر در و دیوار برخی شهرها، دکتر شریعتی تکفیر نشده است. در حالی که نقش مرحوم شریعتی در روشنگری نسل جوان و پیشبرد انقلاب اسلامی امری نیست که بتوان آن را رد کرد (کما اینکه تمامی مقام‌های ارشد نظام و مسئولان کشور در مقاطع مختلف از وی تجلیل کرده‌اند) آیا کسانی که شریعتی را مزدور و جاسوس و خائن خواندند، درجامعه وجود ندارند؟ مگر همین دو، سه سال پیش یك کتاب جنجالی در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی چاپ نشد؟ این در حالی است که مرحوم شهید بهشتی درباره وی می‌گوید او نقش مؤثری در هدایت جوانان و دانشگاهیان به

اسلام و انقلاب داشته است.

آیا در همین پرونده یك روحانی، متهم به غرب زدگی و عناد با اسلام نشده است؟ آیا یکی از مراجع تقلید را «پلید» نخوانده‌اند و مرجع تقلید دیگری را مرتبط با «انگلیس» معرفی نکرده‌اند؟ آیا انگلیسی خواندن مرجع تقلید نشر اکاذیب نیست؟ آیا درانواع تریبون‌های عمومی هرکس که با افکاریك جناح مخالفت کرده یا به نقد حکومت پرداخته، مزدور خارجی شناخته نشده است؟ چه کسانی نویسندگان و مطبوعاتی‌ها را دریافت کنندگان بودجه ۲۰ میلیون دلاری آمریکا و بلکه بودجه های پنهان سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا خوانده‌اند؟

مگر در همین اواخر یکی از اهل اخلاق و ادب، خرداد را روزنامه کثیف نخواندند و دیگری نگفت: که «روزنامه خرداد! راست بگو! اسلام، خدا، امام و ولی فقیه را قبول ندارم».

البته همه آگاهند که طی دهه گذشته، کاروان خردستیزان چه بلائی بر سر روشنفکران و نویسندگان این دیار درآوردند. در مطبوعات خاص بدترین اهانت‌ها نسبت به روشنفکران ابراز می‌شد و گروه‌های فشار و چماقداران در دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی، اساتید و روشنفکران رامضروب ومرعوب می‌کردند. ظلم و ستمی که گاه بر اهل علم و خرد و روشنفکران و دانشگاهیان این دیار روا داشته‌اند، برای روحانیت آزاده و

پیرو امام غیر قابل توجیه است و من به عنوان یك روحانی و کسی که سال‌ها در نظام جمهوری اسلامی مسئول بوده، اعلام می‌کنم که روحانیت هیچ نسبتی با روشنفکر ستیزان ندارد و روشنفکران را مغز و چراغ جامعه می‌داند. روشنفکران فارغ از موافقت یا مخالفت با آرایشان، چراغ حقیقت را روشن نگاه می‌دارند و با نقد خود نظام سیاسی را تقویت می‌کنند و طراز معرفت عقلایی را در جامعه ارتقاء می‌بخشند. روشنفکران با نقد خود به نوعی آسیب شناسی اجتماعی دست می‌یازند. روشنفکران هرجامعه ازسرمایه‌های معنوی آن جامعه محسوب می‌شوند. درهرنظامی که روشنفکران رامخل امنیت می‌شمارند وآنان را با عباراتی مانند مزدور،جاسوس، فراماسونر، تهدید و تحریم می‌کنند و یا به سانسور آثار و آرایشان مبادرت می‌ورزند تنها نتیجه دستاوردش، هدم سرمایه‌های معنوی اجتماع و تضعیف وآسیب جدی همان نظام سیاسی خواهد بود. نمونه رسوای این سیایت در نظام سوسیالیستی شوروی در عصر استالینی در مخالفت با روشنفکران و متهم کردن آنان به مزدوری امپریالیسم مشهود و بارز است.

همچنین دراوج جنگ سرد، درآمریکا با سیاست سناتور مك کارتی، روشنفکران، متهم به مزدوری نظام کمونیستی شدند. در هر دو کشور با مزدور متهم شمردن روشنفکران، طرد و مراقبت ازآن‌ها در دستور کار سیاست‌های امنیت ملی قرار داده شد. اما تاریخ، این دو واقعه را به عنوان ننگی

ملی برای دو کشور ضبط و ثبت کرده است.

فرهنگ ایرانی - اسلامی مدیون فعالیت‌های فکری روشنفکران و بالاخص روشنفکران دینی‌همراه با نسل نواندیش روحانیان است. روشنفکران دینی در دو دهه اخیر خیل عظیمی از جوانان را از طرق فرهنگی و با روش‌های مسالمت‌آمیز و مهربانانه به دین رحمت، دعوت کرده‌اند.

امّا این که در کیفرخواست آمده: «چه کسی لات‌ها و ولگردهارا انقلابی می‌داند؟» باید بگویم همان‌ها که متأسفانه با سوءاستفاده از نام مقدس حزب‌الله، چهره‌ای انقلابی به خود می‌گرفتند و نه تنها دانشگاهیان، که حتی روحانیت را در شهرها ازجمله اصفهان وقم وتهران مورد حمله قرار می‌دادند، درنمازجمعه اخلال ایجاد می‌کردند، به‌مجامع واجتماعات‌حمله می‌بردند. کتابفروشی ها را آتش می زدند، و بعدها مع الاسف، دربرخی محاکم، برخی از آن‌ها به جرائم اخلاقی و غیر اخلاقی محکوم گردیدند. اگر از نظر برخی، آنهایی که به طرف امام جمعه محترم اصفهان لنگه کفش و میله آهنی پرتاب کرده‌اند، افراد انقلابی خوانده نمی‌شوند؟

تنظیم کننده کیفرخواست انتشاریك یادداشت در روزنامه «خرداد» را عامل «ایجاد ناامنی و اغتشاش در یك جامعه» قلمداد می‌کند. پرسش این است که آیا انتشار یك یادداشت طنزآلود یك چهارم صفحه‌ی روزنامه باعث آشوب و نا امنی جامعه می‌شود؟

مقاله یاد شده، همان گونه که در ابتدای آن آمده است، نقدی است بر اظهارات فرمانده سابق سپاه پاسداران که طی آن قتل‌های زنجیره‌ای را به صهیونیزم و خارجیان نسبت داده است. این مقاله به طورکلی درصدد نفی و نقداین تصور است که تمام مشکلات داخلی، ریشه در خارج و توطئه‌های خارجی دارد، و چنین دیدگاهی جز آن که واقعیات را از چشمان ما پنهان کند نتیجه ای نخواهد داشت. «توهم توطئه» مشکلی است که سال ها به غفلتشان کشانده است.

اگر با فقه و حقوق، آشنائی داریم این عبارات چه جرمی به‌حساب می‌آیند؟ این عبارات کدام موضوع محرمانه را شامل می‌شوند؟ آیا باید جرم مرا ثابت کنند یا من بی‌گناهی خودرا؟ آیا درمسلك تنظیم کننده کیفرخواست اصل برمجرمیت است و آنچه باید اثبات شود بی‌گناهی‌است؟

در مورد یادداشت معرفی اعضای تشکیلات جنایت‌های سیاسی (صفحه ۷ کیفرخواست) دریادداشت مذکور تلاش‌های یکی از اعضای هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت، در خصوص قلب واقعیت‌ها و منحرف ساختن پرونده قضایی آدم کشانی که جان مردم را با سوءاستفاده از قدرت خود به سخره گرفته بودند، مورد بررسی قرار گرفته است.

این یادداشت پس از پخش برنامه «چراغ» از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی و اظهارات میهمان آن برنامه که به اعتراض عمومی منجر شد، تحریر وچاپ شده است. تلاش‌های

آن برنامه و آن گوینده و دوستانشان این بوده است که موضوع قتل‌های زنجیره‌ای را به هواداران جناب آقای رئیس جمهور و دوستان ایشان نسبت دهند وضمن نادیده گرفتن تحقیقات قضایی و واقعیت‌های انکار ناپذیر برای گم کردن راه، نعل وارونه بزنند.

تنظیم کننده کیفرخواست با حذف قسمت‌هایی مهم از این یادداشت، تمهیدی کرده است که شنوندگان و خوانندگان کیفرخواست تصورکنند چه نام‌هائی درجریان قتل‌های زنجیره‌ای در «خرداد» آمده است. متن کامل عباراتی را که با حذف‌هایی در کیفرخواست نقل شده است لازم می‌دانم در این جا قرائت کنم.

«تبلیغات چپ‌های جناح راست افراطی، ابتدا مسئله را توطئه‌ای علیه وزارت اطلاعات تلقی کردند و به حال اغما رفتند. ولی پس از یك هفته، رفته رفته از حال اغما بیرون آمدند و با همکاری هویت سازان صدا و سیما، برنامه جدیدی را طراحی کردند: عامل جنایات اخیر چپ‌های طرفدار خاتمی در وزارت اطلاعات‌اند.

به زعم آقایان، سازمان مسئول قتل دگر اندیشان دارای سه بخش است: کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه های مرگ، با روشن شدن این که جنایات اخیرکارچپ‌های طرفدار خاتمی بوده است، اینك باید سه بخش سازمان پروژه را به طور شفاف به شهروندان اعلام کرد:

۱ - کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان : سعید حجاریان، خسرو تهرانی، محسن امین زاده، عباس عبدی، مصطفی تاج زاده.

۲ - کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج الاسلام حسینعلی منتظری، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، طاهری اصفهانی، عبدالله نوری.

۳ - جوخه های مرگ: اعضای بازداشت شده وزارت اطلاعات.

درواقع این یادداشت، اهداف طرفداران سعید امامی برای خارج ساختن مسیر تحقیقات قتل‌های زنجیره‌ای را مطرح ساخته و نقد کرده است. با این حال، تنظیم کننده کیفرخواست در صفحه ۸ آن می‌گوید : «ایشان (یعنی عبدالله نوری) در صدد تخریب چهره‌هایی که نام برده‌اند هستند». مکاشفه غریبی است شتاب وی در جمع آری هرنوع سند و مدرك ناروا و نامربوطی علیه این جانب، ایشان را به انواع تناقض‌گوئی‌ها کشانده است. در حالی که در کیفرخواست صادره یکی از اتهامات این جانب ترویج سیاسی حضرت آیت الله منتظری عنوان شده است دراین بخش از کیفرخواست، اتهام بنده سعی در تخریب چهره هایی نظیر آیت الله منتظری ذکر شده است. جالب تر آن که من در جهت تخریب چهره خود نیز هستم.

تنظیم کننده کیفرخواست می‌نویسد: «ریاست محترم دادگاه و هیئت محترم منصفه شما خوب می‌دانید که اثرات

مخرب چنین مطالبی درجامعه چه خواهد بود.ایشان یا درصدد تخریب همین چهره هایی که اسم برده اند، هستند و یا واقعاً کسانی را می‌شناسند که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند».

در کیفرخواست بر نکته مهمی انگشت گذاشته شده‌است اما متأسفانه به جای محاکمه قاتلان و عاملان و برنامه ریزان و حکم دهندگان، عبدالله نوری محاکمه می‌شود و آن که مقتولان را ناصبی و مرتد خواند و قسم جلاله خورد که «آخر ما خودمان والله یك زمان قاتل بودیم» . اینك به جای افکار عمومی، بر کرسی هیئت منصفه تکیه می‌زند. آیا مردم حق ندارند سئوال کنند به راستی چه کسی پشت این افراداست که نه تنها وقتی دادسرای نظامی آن‌ها را احضار می‌کند تمکین نمی کنند، بلکه دادگاه ویژه هم به جای محاکمه آن‌ها، نوری را محاکمه می کند. دادگاه ملت ایران درباره این محاکمه چگونه قضاوت خواهد کرد وقتی ببیند مدافع ویا همکار سعید امامی به عنوان اعضای هیئت منصفه درباره افشا کننده چهره واقعی قاتلان به عنوان متهم به قضاوت بنشیند.

نامبرده در سخنرانی ورامین می‌گوید:

«حتی می‌خواستند که عامل قتل‌ها را به رهبری نسبت دهند. همین روزنامه ها که شب می‌نشینند و هماهنگی می‌کنند و شما می‌بینید، مطلبی که سلام دارد با مطلبی که خرداد و صبح امروز، دارند یك مطلب است با چند اسم ...

آن‌ها گفتند که عامل قتل‌ها کسی است که هم دارای قدرت است و هم دارای تصمیم. خوب این فرد کیست؟شاید می‌گفتند که این مرد یکی از علمای قم است. خوب علمای قم که قدرت ندارند، ممکن بود می‌گفتند که یك وزیر یا وکیل یا ... اما چه کسی در این کشور دارای فتوی و قدرت باهم است؟» شما هم خوب می‌دانید اثرات مخرب چنین مطالبی در جامعه چه خواهد بود. آنچه در روزنامه های مستقل بر آن تأکید کرده‌اند بسیار شفاف و روشن است. پاسخگوئی وزیر اسبق اطلاعات که هم قدرت داشته است و هم می توانسته است با توجه به شرایط اجتهاد وزیر اطلاعات، تصمیم گیر باشد. خرداد طی ده ها یادداشت صراحتاً خواستار پاسخگوئی وزیراطلاعات وقت شده است نه کس دیگری ولذا عوض کردن صورت مسئله توسط برخی و پیگیری آن توسط تنظیم کننده کیفرخواست واقعیت‌ها را تغییر نخواهد داد. از نظر ما وزیر اطلاعات وقت به خاطر قتل‌هائی که در زمان ایشان صورت گرفته است و امنیت ملی را به خطر انداخته است، باید پاسخگو باشد.

درباره این نکتهٔ کیفرخواست که می‌گوید عبدالله نوری : «واقعاً کسانی را می‌شناسد که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند». می‌گویم : بلی، دراین رابطه اطلاعاتی به من داده شده منتها برای رعایت مصالح ملی آن را برملا نمی کنم اگر دادستان محترم نظامی اجازه

دهد، برخی اطلاعات را در جلسات بعدی ذکر خواهم کرد.

تنظیم کننده کیفرخواست مدعی است که: «آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار که به همت مسئولان، عاملان آن شناسائی و دستگیر شدند به جای کمك به مسئله ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوءاستفاده نموده و در راستای اهداف جناحی خود به اختلافات جناحی دامن می‌زند».

در مورد این بخش از کیفر خواست نکاتی را متذکر می‌شوم : اول اگر همت و کوشش مطبوعات و پشتیبانی قاطع آن‌ها از حرکت ریاست محترم جمهور جهت کشف این باند تبهکار نبود شاید هیچگاه نقش وزارت اطلاعاتی افشا نمی‌شد، قتل‌ها به یك مسئله ملی تبدیل نمی‌گردید.

آیا طرح اولیه آن نبود که هیچگاه نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات درقتل‌ها برملا نشود؟آیا کسانی پس از فاش شدن نقش برخی از پرسنل وزارت اطلاعات، سعی نداشتند تا مسئله در سطح چند تن از پرسنل عادی محدود بماند؟

آیا پیگیری مطبوعات در دستگیری چند مدیر کل و معاون امنیتی سابق وزارت اطلاعات (سعیدامامی) تأثیر نداشت؟ و آیا تمام کوشش فعلی برخی افراد و جریان‌ها صرف آن نمی شود که مسئله از سعید امامی بالاتر نرود و پیگیری قتل‌ها محدود به چهار قتل پائیز ۱۳۷۷ باقی بماند؟

اما به رغم این گرایش مخرب، در کنار تحقیقات قضائی

مطبوعات نیز با عمل به وظیفه خطیر خود در آشکار سازی حقایق اقدام کردند و با مطرح کردن قتل های زنجیره‌ای سال گذشته و پیش کشیدن پای فرماندهان و مسئولان سعیدامامی و محفل اطلاعاتی عمق فاجعه را نشان دادند و از مسئولان خواستند تا با نگاه به «گذشته» در کشف حقیقت و افشای چهره آمران، استوار و مصمم گام بردارند.

باید یادآوری کنم که سازمان قضائی نیروهای مسلح در اطلاعیه‌ای که در مرداد ماه گذشته منتشر کرد، صریحاً از «نقش مثبتی که مطبوعات درپیگیری پرونده قتل‌ها داشته‌اند استقبال کرده است» ولی تنظیم کننده کیفرخواست گویی پیگیری قتل‌ها توسط مطبوعات را مخل امنیت و آرامش جامعه می‌داند.پرسش این است که مگر دادستان نظامی و دادگاه ویژه دو هدف مختلف را دنبال می‌کنند که یکی از نقش مثبت مطبوعات در کشف جنایات تشکر می‌کند اما دیگری از این امر دچا نگرانی می‌شود. خرداد به عنوان اولین روزنامه‌ای که قتل‌ها را برملا کرد، همچنان به آن خواهد پرداخت و تاکشف کامل حقیقت آن را پی خواهند گرفت، مگر آن که خرداد بسته شود که در آن صورت، دیگر مطبوعات آن را پی خواهند گرفت. شما مطمئن باشید که از این به بعد هیچ کس قادرنخواهد بود دست به جنایت بزند وخاطرش خوش باشد که مسئله پنهان خواهد ماند. تا روزنامه‌های مستقل وجود داشته باشند، چنین امری غیرممکن خواهد بود مگر این که تمام

مطبوعات بسته شود.

برای مطبوعات کشف حقیقت فارغ از گرایشات جناحی مطرح است. هر کسی از هر گروهی با هر گرایش فکری دست به جنایت زده باشد از نظر ما محکوم است. وابستگی به چپ و راست و میانه، جنایت را مجاز و مشروع نمی کند. جنایت جنایت است درهرلباسی، با هراسمی و در هر پست و مقامی.

و اما یك عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت (یعنی حسینیان) مدعی است که سعید امامی و دیگر اعضای محفل اطلاعاتی ازنیروهای مذهبی ومتدین بوده‌اند. پرواضح است که افراد مذهبی برای اعمال عادی خود نیاز به حجت شرعی دارندچه رسد به اجرای حکم اعدام وکشتن نویسندگان. مگر همین فرد در آخرین سخنرانی خود مدعی نشد که محفلی‌ها حکم قتل‌ها را از یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می گرفتند. نیز نگفت که «ما در بعضی از کارهایشان در این قبیل قتل‌ها با این‌ها مشورت می‌کردیم. چرا نمی‌آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و ته و توی این مطلب را در بیاورند؟»

وقتی عضو هیئت منصفه دادگاه ویژه، هم حکم ارتداد و ناصبی بودن صادر می‌کند و هم تأیید می‌کند که قتل‌ها با حکم صورت گرفته است. چرا جستجوی مطبوعات برای کشف حکم دهنده، جرم محسوب می‌شود؟

مگر نه این است که بزرگ‌ترین جرم سیدمهدی هاشمی

صدور دستور و یا شرکت درقتل است و پس از گذشت دوازده سال از اعدام وی بسیاری از وقایع بعدی توسط برخی از جمله قتل نویسندگان و سیاسیون همچنان به او و همفکرانش منتسب می‌شود، اگر ماجرای قتل‌های قبل و بعد از انقلاب باند سید مهدی هاشمی، پس از گذشت قریب ۲۰ سال همچنان مورد بحث و گفتگو است ودرباره پیامدهای آن سخن می‌رود، چگونه است که درباره ده‌ها قتلی که در این دوره‌ی چند ساله صورت گرفته، نباید بحث و گفتگو کرد و عوامل اصلی آن‌ها را به مردم معرفی ساخت.

این جانب به همان اندازه که درجریان پرونده سید مهدی هاشمی حساسیت داشته و معتقد به پیگیری آن جهت استیفای حقوق نقض شده شهروندان ایرانی بوده‌ام و معتقد هستم که از غده‌های چرکینی است که چنانچه حل نشود می‌تواند خطراتی جدی برای نظام و انقلاب داشته باشد ودر برخورد با آن جریان وکشف رسوایی آن‌ها نقش داشته ام، امروز هم معتقدم باید غده‌های چرکینی که به نظام آسیب زده و می‌زنند و با انجام قتل‌های زنجیره‌ای حیثیت نظام وانقلاب راخدشه دارکرده‌اند، رسوا شوند و در دادگاه به محاکمه درآیند.

پرسشی که اینك اذهان نخبگان را گرفتار خود کرده این است که چگونه در طی سالیان گذشته، گروهی از روشنفکران به قتل رسیدند و تمام قتل‌ها با سکوت مسئولین به عنوان مرگ «مرگ مشکوك» نادیده گرفته شد. وهیچ اراده‌ای برای

تعقیب قاتلان ومحفل نشینان وجود نداشت؟ مگر امیرمؤمنان علی (ع) در ارتباط با ربودن خلخال، دستبند و گردن بند و گوشواره از زن اهل ذمه ای که مورد حمله قرار گرفته بود نفرمود: چنانچه مسلمانی از شنیدن این حادثه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامتی نیست بلکه اگر جان سپارد سزاوار است» مگر ما مدعی پیروی از او نیستیم؟ حال چگونه انسان‌های مظلومی را که به خاطر عقایدشان مثله می‌کنند و از کسی فریادی بر نمی‌خیزد؟ آیا اگر فردی از سردرد فریاد برآورد مجرم است؟

مگر حاکمیت مسئول حفظ جان انسان‌ها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلائی، ابراهیم زال زاده، سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری و عده ای از دانشگاهیان و روحانیون اهل تسنن و یا برخی از کشیش‌های مسیحی به نام میکائیلیان و دیباج به قتل رسیده‌اند و برخی با کارد تکه تکه وپس از بسته بندی درفریزر جاسازی شده‌اند و قاتلان آن‌ها به مردم معرفی نشده‌اند؟ تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفته است، آگاه شوند؟ این گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته است؟ چگونه است که در حکومت اسلامی بانوئی سالمند را با بیش از ۲۵ ضربه کارد سلاخی می‌کنند (نوه دکتر مصدق) ولی وقتی روزنامه‌ای به این مسائل می‌پردازد نا امنی به وجود

می‌آید نمی‌گوید «گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار» چه کسانی می خواستند گروهی از نویسندگان دگراندیش را که از نظر فکری مثل ما نمی‌اندیشند، به قعر دره بیفکنند و چرا آن همه جرم و جنایت در حق جان افراد و نفوس انسان‌ها روا داشته اند؟ و در نهایت به آبرو و حیثیت کشور ضربه‌ای سهمگین وارد آورده اند؟

چرا درحالی که همه نگاه‌ها ونظرها معطوف به یك نقطه خاص بود، هیچکس جرئت آن را نداشت تا حتی پرسشی در جلسات خصوصی درباره قتل‌ها مطرح کند؟ و چرا اینك که کوس رسوائی محفل نشینان در همه جا به گوش می‌رسد، هیچ کس مسئولیتی بر عهده نمی‌گیرد و با جاسوس و منحرف اعلام کردن سعید امامی صورت مسئله درحال پاك شدن است واگر روزنامه ای نکته ای دراین راستا بنویسد مدیر مسئولش به پای میزمحاکمه کشیده می‌شود؟ من اعلام می‌کنم تا قدرت بیان و کلام دارم ازحقوق اساسی مردم و مظلومان دفاع خواهم کرد.

تنظیم کننده کیفرخواست می‌نویسد:

وقتی مجموع مطالب روزنامه خرداد ملاحظه می‌شود توطئه و عناد از او استشمام می‌شود؟ وهیچ راهی برای حمل بر صحت جز سوء نیت دیده نمی‌شود».

به راستی باید پرسید وقتی از مطالب یك روزنامه به راحتی بوی توطئه استشمام می‌شود، چگونه دادستان دادگاه

ویژه روحانیت که سال‌ها نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات بود (محسنی اژه‌ای) از هیچ یك از فعالیت‌های سعید امامی و باند وی و همراهان فکری و عملی وی بوی، توطئه استشمام نمی‌کرد؟ عنادی در آن ها نمی‌دید؟ اما از نوشته‌های یك روزنامه که در جهت افشاگری قاتلان و دفاع از مظلومان مطلب می‌نویسد، بوی توطئه استشمام می‌شود؟

اگرچه یکی ازغرائب روزگار که از دادگاه ویژه روحانیت درسوابق قضائی دنیا به یادگارخواهد ماند،«استشمام توطئه» می‌باشد. توطئه عملی‌مخفیانه است برای‌مقاصد پنهان واثبات آن نیازمند دلائل و مدارك است و با تقویت شامه نمی‌توان به کشف آن نائل شد، آن هم درمطالب علنی وشفاف یك روزنامه.

تنظیم کننده متن کیفر خواست، مدعی است :

«آقای نوری پس از قتل‌های اسف بار ... به جای کمك به مسئله و ایجاد امنیت و آرامش در جامعه از شرایط ملتهب سوء استفاده کرده و درراستای اهداف جناحی‌خود به اختلافات دامن می‌زند»

در این جا می‌پرسم خرداد، چه باید انجام می‌داد؟ آیا مطلوب تنظیم کننده کیفر خواست این است که خرداد در مورد قتل‌ها چیزی نمی‌نوشت و مرتکبین قتل‌ها و اندیشه‌ی آنان و نقشه‌های‌شومشان را بیان نمی‌کرد؟ آنچه خرداد انجام داده‌است تبیین برخی زوایای ناپیدای این پروژه شوم است. خرداد، امنیت

و آرامش کسانی را برهم زده است که با توسل به شریرانه ترین و منحط ترین شیوه‌ها و دست زدن به مجرمانه ترین اعمال و قتل افراد بیگناه، بنیان‌های نظام وملت را نشانه رفته‌اند. امنیت وآرامش جامعه وقتی تأمین می‌شود که امنیت تبهکاران ازبین برود. وقتی خرداد به امنیت تبهکاران تعرض می‌کند چرا شما بر می‌آشوبید و امنیت و آرامش را از بین رفته می‌بینید؟ خرداد، آرامش و امنیت محفل نشینان را برهم زد تا بندگان خدا در آرامش و امنیت زندگی کنند. وقتی در دهه گذشته نیروهای منتقد، اصلاح طلب و متدین به دلیل انتقادات دلسوزانه از عرصه سیاست حذف شدند. به طوری طبیعی زمینه برای صعود اسلامی‌ها امثال سعید امامی فراهم گشت. پرسش این است که درچه شرایطی سعید اسلامی‌ها تکثیر و باز تولید می‌شوند؟ تمامی تلاش های این جانب و روزنامه خرداد این بوده و هست که ریشه‌های این حرکت و تفکر شوم چنان خشکانده شود که زمینه و امکانی برای رشد مجدد آن باقی نماند».

تاریک‌خانه اشباح

۶

مقاله اکبر گنجی در روزنامه صبح امروز شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۸ درباره اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح

تاریک‌خانه اشباح جنایتکاران

اطلاعیه دادسرای نظامی تهران حاوی نکاتی است که بر احتمال وجود تاریک خانه اشباح جنایتکاران می‌افزاید. نکاتی که ما را بدین مدعا راهبری می کند به قرار زیر است:

۱ - اطلاعیه دادسرای نظامی تهران سعید امامی را به عنوان «هدایتگر»، «برنامه ریز»، «طراح» و «تحلیل گر» دستگیرشدگان معرفی می کند. «آقای سعید امامی - نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را برعهده داشته است» «براساس این طرح سعیدامامی دست به کار شناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می‌شدند» «انگیزه فوق که از

تحلیل‌های سعیدامامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت» «منطقی را که سایر افراد دست اندرکار کیس(مورد) داشتند خارج از همان دیدگاه‌هایی که سعید اسلامی ارائه می‌داد نبود»

۲ - اطلاعیه می‌افزاید «متهمان تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت انجام قتل‌ها را بپوشانند.»

۳ - اطلاعیه خبر می‌دهد که «متهمین درروزهای اول بازداشت عنوان می‌کردند قتل‌ها به دستور مسئولین مافوق آن‌ها در وزارت انجام پذیرفته است». «متهمین در نظر داشته‌اند ...نزد وزیر وقت به نحوی سخن یا نوشته ای در تأیید اقدامات جنایت آمیزخود به دست آورند». ازطرف دیگر اعتراف دارند که «برای مطبوعات وافکارعمومی علی‌الظاهر قابل پذیرش نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشند»

۴ - اطلاعیه حاوی نکته بسیار مهمی است: آقایان مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می باشند در جلسه ای حضوری آقای دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کنند که اگر اقدامی برای خلاصی آن‌ها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتل‌ها معرفی خواهند کرد».

پرسش این است که متهمان ازسوی چه قدرتی «حمایت» و «هدایت» می شدند که توان «تهدید» وزیر اطلاعات را

داشتند؟ آیا «تاریك خانه اشباح» چنین توان و امکاناتی را برای متهمان فراهم نمی‌آورد؟ آیا قدرت «محفل اطلاعاتی» تاریك خانه تا آن حد نبود که دری نجف آبادی پس از احراز جرم هم قدرت و اختیار دستگیری آنان را نداشت و فقط «بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش» داد.

۵ - اطلاعیه می گوید: «چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقائشان در وزارت اطلاعات که از لحاظ مدیریتی قابل بحث و بررسی است» پر واضح است که سعیدامامی توسط آقای علی فلاحیان برخلاف گزینش به مدت ۸ سال به سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد. آقای فلاحیان نمی‌تواند مدعی شود که از اقدامات ۸ ساله مهمترین معاون خود هیچ اطلاعی نداشته است و چنین ادعائی برای مطبوعات و افکار عمومی قابل پذیرش نیست».

۶ - اطلاعیه می‌افزاید: «از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل بر اساس طرح سعید امامی دست به کارشناسائی و تعیین وضعیت سوژه‌های خود می شوند» پرسش مهم این است که منظور دادسرای نظامی تهران «اولین قتل» کدام قتل است؟ قتل‌های پائیز ۷۷ یا مرگ‌های مشکوك قبل از آن (۱)

پرسش مهمتر این که چرا پس از قتل‌های آذرماه ۷۷ پافشاری خاتمی بر پیگیری و شناسائی عاملان مسئله در عرض یکی دو هفته لو می‌رود اما قتل‌های متعدد نیمه اول دهه ۷۰

هیچگاه افشا و برملا نمی‌شود واراده‌ای برای پیگیری موضوع وجود ندارد؟

۷ - اطلاعیه می‌افزاید: «جهت قتل افراد مورد نظر روش تك زنی اما به صورت وحشیانه فجیع را به اجرا در می‌آورند با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحریك عواطف و احساسات تداعی کننده وجود نا امنی حتی زن‌ها در منزلشان باشد» پرسش این است که منظور از «زن‌ها» چیست؟ قتل همسر داریوش فروهر توسط دادسرا رسماً اعلام شده است آیا این رویکرد پرسش‌های بسیاری پیرامون برخی از مرگ‌های مشکوك زنان نمی‌آفریند؟

۸ - دراطلاعیه آمده است «نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می کرده آن‌ها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به کسانی اعتماد شده که اصلا قابل اعتماد نبوده‌اند» آری سعیدامامی‌ها همیشه درپشت نقاب «امامی» و «اسلامی» خود را «به عنوان عناصری مؤمن و متعهد» جا می‌زنند و برگرایشات مراکز قدرت سوارمی‌شوند واگر شرایط اجازه می‌داد «برای از بین بردن اکثر سوژه‌ها در صدد آن بوده‌اند تا آن‌ها را در یك نشست یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به رگبار به قتل برسانند.»

اما سعید امامی هنوز این شانس را دارد که دوست و همفکرش روح‌الله حسینیان اولین جانشین دادستان انقلاب

اسلامی در وزارت اطلاعات پس ازمرگ ازاو چهره یك قدیس بسازد، مقتولانش «مرتد» و «ناصبی» و محفل سعید امامی را «اهل فکر» بخواند و اقدام به قتل را «از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی» معرفی کند. (۲)

۹ - با چاپ عکس سعید امامی افراد بسیاری می‌توانند درباره او و فعالیت‌هایی که تحت نام‌های مستعاردیگری انجام داده شهادت دهند. یکی ازروحانیون برجسته از جلسه شورای استان یکی از استان‌ها در سال‌های گذشته خبر داده است که طی آن سعید امامی گزارشی از نحوه برخورد خود با یکی از متهمان که بعدها به طرز مشکوك در یکی از خانه های امن سعید امامی از دنیا رفت ارائه می کند که حاوی نکات تکان دهنده‌ای است. پرسش این است که وقتی سعید امامی خود درجلسه شورای استان یکی از استان‌ها درحضور حاضرین نحوه برخورد خلاف شرع و انسانیت خود را با افتخار گزارش می کند چگونه آقای فلاحیان از چنان اقداماتی مطلع نبوده است؟

۱۰ - روزنامه رسالت در مقاله صفحه اول مورخ ۷۸/۴/۱۴ خبر می‌دهد: که سعید امامی به مدت سه ساعت «در سمینار سراسری ائمه جمعه درمهرماه سال ۷۵» سخنرانی کرده است. با توجه به این که معمولا سخنرانی‌های این گونه سمینارها ضبط می شود برای تنویر افکار عمومی و افشای خط بیگانه می‌توان آن سخنرانی و دیگر سخنرانی‌های سعید

امامی را از صداو سیما پخش کرد تا مشخص شود چه کسانی خط سعید امامی را دنبال کرده‌اند.

۱۱- تاریك خانه اشباح جنایت‌کاران دارای «محفل اطلاعاتی»، «گردان انتظامی»، «لشکر نظامی»، بخش رسانه‌ای» و ...است بخش رسانه‌ای باساختن برنامه «هویت» فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا، برنامه «چراغ» ودراختیار داشتن یك روزنامه عصر به جنگ جریان روشنفکری دینی، دگراندیشان ودگرباشان می‌رفت. دوصحنه گردان اصلی آن روزنامه عصر، هر هفته با سعید امامی پالوده می خوردند در زندان‌ها از متهمین بازجوئی به عمل می‌آوردند و آنان را به راه «راست» هدایت می کردند.

دو روز بعد از اعلام مرگ سعیدی سیرجانی تعدادی از دگر اندیشان را چشم بسته به محل نامعلومی می‌برند، در آنجا سعید امامی به آن‌هامی گوید: هیچ نوع خبر و سخن هیچ اشاره ای درباره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. در همین جلسه سعید امامی از طریق یکی از حاضران به بقیه روشنفکران خبر می‌دهد که نوشته‌های آن روزنامه عصر و چند هفته نامه را جدی بگیرند. این‌ها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

آن رونامه عصر همچنان «خط سعید امامی» را دنبال می کند سعید امامی وقتی زنده بود مدیر و مسئول همان روزنامه را به برنامه هویت برد تا طی سه نوبت ایده‌های

تاریك خانه اشباح را تبلیغ کند. آن روزنامه ارگان تاریك‌خانه است و با خواندن سرمقاله ها و یادداشت‌های آن روزنامه می‌توان به استراتژی و تاکتیك های تاریك خانه پی برد.

پانویس:

۱ - پس از ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل ۲۱ تن از نویسندگان توسط خسرو براتی، همه نویسندگان را به پاسگاه ژاندارمری می برند و درآنجا پس از بازجوئی و گرفتن تعهد مبنی براین که از این قصه جایی سخن نگویند و خبر آن را منتشر نکنند مصطفی کاظمی خطاب به یکی از حضار می‌گوید: «درماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید»

۲ - نکته جالب توجه این که آقای روح الله حسینیان ازطرف آقای رازینی در هیأت منصفه دادگاه مطبوعات قرار گرفت و از طرف آقای محسنی اژه‌ای به سمت هیأت منصفه دادگاه ویژه روحانیت منصوب شده است وی که مواضع مدافعانه نسبت به سعید امامی و مواضع دشمن کیشانه اش نسبت به جبهه دوم خرداد روشن است می‌بایست درباره سلام و صبح امروز و خرداد تصمیم بگیرد.

مواضع روح الله حسینیان در برنامه چراغ، نامه وی پس ازخودکشی سعید امامی وسخنرانی نامبرده درورامین ازجمله مواردی است که حکایت از دشمن کیشی وی نسبت به جبهه دوم خرداد و دوستی و همفکری با سعید امامی دارد. شرکت نامبرده در مراسم شب هفت سعیدامامی نیز حکایت از بسیاری چیزها داشت.